



بازگشت به چپ ملی و ناسیونالیست

در حاشیه کنفرانس استکهلم و بیانیه آن

آذر مدرسی

پس از خیزش دیمه دیگر همه از شروع پایان عمر جمهوری اسلامی میگویند و حتی هیئت حاکمه امریکا خطر سرنگونی را در صورت کوتاه نیامدن جمهوری اسلامی در مقابل امریکا هشدار میدهد. اگر گسترش و رادیکال شدن روزمره اعتراضات و ناتوانی جمهوری اسلامی در سرکوب و عقب راندن مردم، نقطه قدرت جنبش انقلابی مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی است اما همزمان فعال شدن نیروهای ناسیونالیست و قومی از ناسیونال-فاشیستهای "فرشگرد" تا "ال اهواز" و "مرکز همکاری احزاب کردی"، ضرورت آمادگی صف مردم آزادیخواه و نیروهای سیاسی برای مقابله با سناریوهای ارتجاعی آنان را صد برابر کرده است.

تقابل دو قطب ارتجاعی نیروهای قومی و جمهوری اسلامی تا همین امروز دستمایه ایجاد فضای امنیتی و نظامی و عربده کشی های سران و فرماندهان نیروهای سرکوبگر علیه مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم شده است. "ضد امنیت ملی" کردن اعتراضات توسط دستگاه سرکوب رژیم، موج دستگیری ها به بهانه دفاع از امنیت جامعه همه و همه میتواند مبارزه انقلابی و رادیکال مردم علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی آن را به حاشیه براند و تحت تاثیر خود قرار دهد. خطری که باز ضرورت آمادگی سیاسی، اجتماعی طبقه کارگر و مردم آزادیخواه و در راس آن نیروهای سیاسی را میطلبد.

صفحه ۲



انقلاب و ضد انقلاب

مظفر محمدی

بحران اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی و ناتوانی رژیم در پاسخ به آن می رود تا به یک بحران انقلابی در ایران تبدیل شود. بحرانی که قدرت توسط اعتراض توده ای به چالش طلبیده شده است. بی ثباتی دولت و بحران انقلابی در جامعه باید دیر یا زود به نفع یکی از طرفین یک سره شود. جامعه نمیتواند طولانی مدت در بلاتکلیفی بسر ببرد. در شکل گیری بحران انقلابی معمولاً سرها به طرف احزاب و جریانات سیاسی برمی گردد. تفاسیر و تعبیر گوناگون از رابطه و نقش یا بی نقشی احزاب و جریانات سیاسی در تحولات اجتماعی وجود دارد. یک تصور این است که مبارزات و خیزش های اجتماعی کنونی خودبخودی است و گفته می شود که جریانات سیاسی هیچ نقش و تاثیری در آن نداشته و ندارند. هر دو جنبه این توضیح و تصویر، سطحی و نادرست است.

صفحه ۵

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری درباره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علی

منصور حکمت

صفحه ۶

در این شماره می خوانید:

حمله جمهوری اسلامی به اپوزیسیون در کردستان و مقابله مردم به آن / آذر مدرسی / متن سخنرانی در لندن ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸ (صفحه ۱۳)

از اعتصاب کامیونداران تا اعتصاب بازاریان / مصاحبه رادیو نینا با مظفر محمدی (صفحه ۱۵)

ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان به بهانه اعتصاب اخیر در کردستان / وریا نقشبندی (صفحه ۱۶)

در صورت فروپاشی جمهوری اسلامی، حفظ مدنیت جامعه بدست چه کسانی رقم میخورد؟ / ثریا شهابی (صفحه ۱۸)

از اعماق جامعه (صفحه ۲۰)

وحشت از گسترش اعتصاب! (صفحه ۲۱)

اطلاعیه برگزاری کنفرانس واحدهای حزب در لندن و کلن (صفحه ۲۱)

حمله مسلحانه در اهواز اعتراض، برکت آسمانی یا توطئه (صفحه ۲۱)

باز گشایی مدارس؛ شروع دوره ای جدید (صفحه ۲۲)

۲۳۳



ماهانه منتشر میشود اکتبر ۲۰۱۸ - مهر ۱۳۹۷

www.hekmatist.com

اعتراضات گسترده تر و متحدتر

میشوند

پس از اعتصاب ۲۰ روزه کامیونداران و اعتصاب سراسری بازاریان در بیش از ۳۰ شهر در سرتاسر ایران، فراخوان اعتصاب سراسری معلمان در روزهای یکشنبه و دوشنبه ۲۲ و ۲۳ مهرماه علیه فقر، گرانی، تورم و کاهش بی سابقه قدرت خرید، دستمزد ناچیز و وضعیت نابسامان و اسفبار مراکز آموزشی، اعلام پیوستن بخش وسیعتر دیگری از مردم به اعتراض سراسری و سازمان یافته علیه جمهوری اسلامی است.

صف متحد مردم معترض به فقر، بیکاری، حقوقهای ناچیز، تعرض بیشتر و بیشتر به سفره خالی میلیونها انسان در این جامعه، دستگیری و احکام زندان به معترضین، فساد مالی و تاراج توسط اقلیتی مفتخور روز به روز گسترده تر میشود.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران به نمایندگی این بخش کارکن شاغل و بازنشسته به مدیران مدارس، به حراست و دستگاه اطلاعاتی رژیم هشدار داده اند که به تهدید و فشار متوسل نشوند و همزمان تاکید کرده اند که اگر دولت مردان به خواستههایشان جواب ندهند اعتصابات سراسری تری را در آبان ماه سازمان خواهند داد.

تحصن و مبارزه معلمان برای یک زندگی شرافتمندانه برای همه، برای آموزش با کیفیت و رایگان، باید با حمایت وسیع دانش آموزان و خانواده هایشان، طبقه کارگر و سازمانهای کارگری و کل محرومان جامعه، روبرو شود.

موفقیت معلمان در این اعتراضات، به همه محرومان جامعه و به همه مردم آزادیخواه مربوط است. آنها را نباید تنها گذاشت. باید در حمایت از این تحصن، قدرت متحد خود را برای دستیابی به یک زندگی انسانی و مرفه به ارتجاع حاکم نشان داد.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

۱۹ مهر ۱۳۹۷ - ۱۱ اکتبر ۲۰۱۸

طبقه کارگر، برخلاف کلیه طبقات

فرو دست در تاریخ پیشین جامعه

بشری، نمیتواند آزاد شود بی آنکه

کل بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بازگشت به چپ ملی و …

ما با علم به اینکه پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی پروسه‌ای پیچیده و پر از تقابلهای سیاسی اجتماعی و طبقاتی است، راه حل خود را در مقابل سناریوهای تدارک دیده شده اعلام کردیم. راه حل ما برای این آمادگی، تعهد نیروهای سیاسی، مستقل از راست یا چپ بودن آنها، به حداقلی از استانداردها و موازین متمدنانه برای دوره پرتلاطم پس از رفتن جمهوری اسلامی و مقابله با مخاطره قومی کردن مبارزه مردم، دخالت نظامی دول ارتجاعی منطقه ای و بین المللی، سناریوهای ارتجاعی برای آینده ایران و تضمین وسیعترین آزادی های سیاسی و اعمال اراده مردم در تعیین نظام آتی حکومت در ایران است.
تعهداتی که در "منشور سرنگونی"* اعلام کردیم.
"منشور سرنگونی" پرچم ما کمونیستها برای این مقابله با این مخاطرات و فراهم کردن مناسبترین شرایط برای گذار از دوره متلاطم آتی است.
راه حلی که میتواند اتحاد و آمادگی **چپ جامعه را در یابن**، در میان کارگران، معلمان، دانشجویان و …. و کمونیستها در ایران را ممکن کند.

"جامعه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی دستخوش عمیقترین کشمکش های تاریخ سیاسی ایران برای تعیین نظام حکومتی آینده ایران میشود .این اجتناب ناپذیر است. تمام تلاش ما معطوف به آن است که این دوره با ضمانت وسیعترین آزادی ها، با تضمین دخالت مستقیم مردم در سیاست، با تبدیل منشور سرنگونی جمهوری اسلامی به خواست همه مردم آزادیخواه در ایران، امن ترین، آزادترین، کم خشونت ترین و کم دردترین راه را برای تضمین حق مردم در تعیین نظام آتی حکومت در ایران متحقق شود.
حزب ما در تلاش است تا یک حزب سیاسی قوی، توده ای و مقتدر ایجاد کند و بتواند با اتکا به نیروی مردم آزادی و امنیت در جامعه را تضمین کند.
تضمین کند که انقلابی که جمهوری اسلامی را سرنگون میکند، طبقه کارگر و مردم را در بهترین شرایط برای تعیین نظام آتی حکومت قرار دهد."
{بیانیه حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی) فوریه ۲۰۱۸ }

راه حل دیگری که سنتا در میان جریانات موسوم به چپ رایج است ایجاد "اتحاد عمل"ها و "انقلابهای استراتژیک" و ….سازمانها است.
راه حلی که مخاطبین اصلی آن نه چپ در جامعه، نه طبقه کارگر و کارگران کمونیست که چپ های "همیشه عاشق وحدت" است، راه حلی که قرار است طی آن این نیروها "اختلافات" خود را به نفع مبارزه همه با هم "سوسیالیستی" کنار بگذارند.
طبیعتا این نسخه برای نیروهایی که در یک جنبش سیاسی-اجتماعی- طبقاتی قرار دارند اگر نه بهترین راه حل که مناسبترین راه حل برای حل معضلات شان منجمله معضلات سازمانی، بی افقی و نداشتن استراتژی روشن، است.

کنفرانس"یک آلترناتیو سوسیالیستی ضروری و ممکن است" که روز شنبه ۲۲ سپتامبر بدعوت شش حزب و سازمان سیاسی چپ در استکهلم برگزار شد ظاهرا آخرین "اس" طیفی از نیروها در این راستا است.

کنفرانسی که، بنا به ادعای برگزار کنندگان آن، قرار است "پرچم تلاش مشترک برای شکل دادن به یک آلترناتیو سوسیالیستی" را برافرازد.
نگاهی به بیانیه این کنفرانس که تبیین این نیروها از صیفندی نیروهای سیاسی در ایران، پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی، احتمالات و مخاطرات در سیر سرنگونی، نقش و وزن نیروها و جنبشهای سیاسی در این پروسه، تبیین این سازمانها از انقلاب آتی ایران و بالاخره از سوسیالیسم، و …..، نشان میدهد که این بیانیه نه فقط نشانی از سوسیالیسم را در خود ندارد که طبقه کارگر را در مقابل مخاطرات سر راه سرنگونی و انقلاب کارگری کاملا خلع سلاح

میکند.
سوسیالیسم اولین قربانی این تلاش برای شکل دادن به جبهه چپی است که نه بعنوان جنبش و نه بعنوان سنت سیاسی و اجتماعی ربطی به سوسیالیسم کارگری و کمونیسم نداشته و ندارند.
خط حاکم بر این بیانیه خط انتلافی ناسیونالیسم چپ در کردستان (کومله) و چپ ناسیونالیست ایرانی، راه کارگر و چریک فدایی، است.

مستقل از وزن اجتماعی این سازمانها پرداختن به این بیانیه و تصویر ملی و قومی از جامعه و مبارزه طبقه کارگر، تصویر ساده انگارانه از پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی، تصویر وارونه آن از سوسیالیسم و جا زدن آن تحت نام سوسیالیسم، برای خودآگاهی کمونیستی و سوسیالیستی آنهم در این دوره که جای پای کمونیسم را در اعتراضات جاری می توان دید، ضروری است.

بیانیه و قومی کردن جامعه

بیانیه در توضیح اوضاع پرتلاطم امروز در ایران، به تلاش **بخشی** از اپوزیسیون بورژواپی برای دست بدست کردن قدرت از بالا و بدون دخالت مردم میپردازد و از حمله نظامی، کودتا، "انتخابات آزاد"، "رفراندم" بعنوان سناریوهای محتمل غرب و نیروهای بورژواپی طرفدار آن نام میبرد.
اما این بیانیه "سوسیالیستی" حتی کلمه ای اشاره به خطر نیروهای ناسیونالیست قومی مانند الاهواز، احزاب دمکرات کردستان در ایران، باند زحمتکشان و ….. ندارد.
نیروهایی که رسما ماموریت کشاندن جنگ نیابتی به کردستان و خوزستان و بلوچستان را به عهده گرفته اند و آنرا مخفی هم نمیکند.

بیانیه نیروهایی چون حزب دمکرات، باند زحمتکشان و الاهواز و …. را که در کنار مجاهد و ناسیونالیستهای ایرانی مشغول لایبگری برای "نا امن کردن ایران"، دامن زدن به انشقاق قومی و تبدیل مبارزه مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی به جنگ خانه به خانه "اقوام" بر سر "حق من" یا "تمامیت راضی"، اند را مخاطره ای بر سر مبارزه امروز و آینده مردم و طبقه کارگر و "سوسیالیسم" مورد نظر خود نمیبیند.
آنهم در دوره ای که قومی کردن خاورمیانه سیاست فعال نیروها و دول ارتجاعی منطقه و قدرتهای امپریالیستی است.
در دوره ای که راه اندختن جنگهای قومی و نسل کشی به نام عرب و ترکمن و کرد و ترک، کشتار مردم بیگناه به نام شیعه و سنی و سلفی و علوی و ….. به نرم زندگی میلیونها انسان در دنیا تبدیل شد است.
دوره ای که "ملتها"، "اقوام"، "مذاهب" عهد عتیق را از "گنجینه" تاریخ بیرون میکشند و با دفاع نامقدس شان از حق این "ملتها" و …. دنیا را به تباهی میکشاند.

نویسندگان "سوسیالیست" بیانیه، نقش امروز ناسیونالیسم قومی در صحنه مبارزه و سیاست دنیا را "نمیبینند".
این واقعیت را که اگر دوره ای ناسیونالیسم جنبش سهم خواهی بورژوازی ملت تحت ستم بود، امروز در دنیای پسا جنگ سرد، ناسیونالیسم قومی در قامت منحنط ترین، فاسدترین و خطرناکترین نیرو نه فقط در ایران که در دنیا قد علم کرده است، را "نمیبینند".
اگر نویسندگان "سوسیالیست" بیانیه آگاهانه چشم خود را بر این ماهیت اولترا ارتجاعی امروز ناسیونالیسم میندند، اما قربانیان نسل کشی ها در اروپای شرقی و جنگ صرب و کروات و چک و اسلواکی، طرفیت این نیروها و "خاصیت" احیا هویتهای قومی و نیروهای قومی و "راه حل های" ناسیونالیسم قومی برای مردم دنیا را تجربه کرده اند.
در دنیای پس از حمام خونها در عراق، سوریه، لیبی و داعش و در دوره سیاست اولترا ارتجاعی قومی کردن خاورمیانه، در دوره عروج ناسیونالیسم راست در قلب "جهان متمدن"، مردم دنیا برخلاف نویسندگان "سوسیالیست" بیانیه خطر ارتجاع ناسیونالیسم و قومیگری، کشف ملیتها و اقوام جدید را بعنوان مستمسک کشمکشهای سیاسی دیگر، مبینند.

امضا کنندگان بیانیه این نیروها و کثافات ناشی از آنرا خطری در مقابل طبقه کارگر و "الترناتیو سوسیالیستی" خود نمیبینند و نتیجتا مقابله با نیروهای ناسیونالیست و قومی بعنوان نیروهایی که میتوانند مهره های جدی سوریه ای کردن

ایران باشند را نه در مقابل خود و نه در مقابل طبقه کارگر قرار نمیدهند.

"ندیدن" این خطر اتفاقی نیست. برعکس بیانگر قبول قومی بودن مبارزه مردم و همزمان سیاست و موقعیتی است که نیروهای امضا کننده بیانیه امروز در آن قرار گرفته اند.
ندیدن این خطر و برعکس زدن مهر قومی به جامعه و آینده آن را در احیا فرمول "حق تعیین سرنوشت" از جانب نویسندگان بیانیه میتوان دید.

در بند ۹ اقدامات بنیادی که معنای سرنگونی جمهوری اسلامی، پیشروی انقلاب کارگران و زحمتکشان را تضمین می‌کند آمده است:

"۹- نفی هرگونه ستم و تبعیض و نابرابری در جامعه از طریق اعلام و اجرای برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.
نفی ستم ملی و حل مسئله ملی با بهرسمیت شناختن **حق تعیین سرنوشت و حق** جدائی با مراجعه به آرا خود آن‌ها.
ما در عین حال خواهان اتحاد آزادانه و داوطلبانه همه ساکنین ایران هستیم و بر این باور هستیم که این اتحاد به سود طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش است."

نویسندگان بیانیه با زیرکی کلمه "ملل" را از عنوان کامل "حق **ملل** در تعیین سرنوشت"، حذف کرده اند.
ظاهرا قرار دادن "حقوق برابر شهروندی" و "حق جدایی" در کنار "حق تعیین سرنوشت" قرار است سازمانهای امضا کننده بیانیه را از "حفظ موضع خود" راضی نگاه دارد اما مهمتر اعلام "حق تعیین سرنوشت" چراغ سبزی است به نیروهای ناسیونالیست و قومی که در آلترناتیو "سوسیالیستی" مورد نظرشان "حق" نیروهای قومی رعایت خواهد شد..

مستقل از این شامورته بازی باید از نویسندگان بیانیه پرسید از نظر شما کدام "ملتها" در ایران میتوانند از این حق استفاده کنند؟
آیا هر قوم یا کسانیکه به یک زبان خاص حرف میزنند یا در جغرافیای معینی زندگی میکنند مانند مردم لر زبان، بلوچی زبان، بختیاری، قشقایی و ….. هم از این حق برخوردارند؟
باید پرسید معنی حق تعیین سرنوشت چیست و تبیین شما از "حق ملل در تعیین سرنوشت" چیست؟
از نظر نویسندگان بیانیه ملتی که از فردا حق تعیین سرنوشت خود را پیدا کرده به چه حقوق ویژه ای دست پیدا میکند؟
آیا این همان به رسمیت شناختن حق جدایی است، یا این "ملل" باید برای حفظ "تمامیت ارضی" در چارچوب ایران بمانند؟
آیا "حق تعیین سرنوشت" یعنی خودمختاری اداری و فرهنگی؟
یعنی حق انتخاب استاندار و فرماندار خودی، حق پوشیدن لباس کردی و لری و عربی، حق تدریس زبان مادری؟
یا فدرالیسم قومی که راه کارگر از مبلغین و مدافعین جدی آن است؟
یا تبیین حزب دمکرات کردستان ایران که ملغمه ای است از "ماندن در چارچوب یک دولت بسیط، خودمختاری و فدرالیسم و در نهایت استقلال؟؟؟"
نویسندگان بیانیه قطعا جواب مشترکی برای این سوالات ندارند اما مصلحت "سوسیالیستی" حکم میکند وارد این جزئیات نشوند.

تمام خاصیت فرمول عمومی "حق تعیین سرنوشت" آنهم دریند مربوط به رفع ستم ملی همزمان با خاصیت مخرج مشترکی گرفتن آن و اعلام وفاداری و "سرخط" ماندن رهبری هر یک از سازمانها بر "مواضع" خود برای اعضا و طرفداران خود، سپر انداختن امضا کنندگان بیانیه در مقابل نیروهای قومی و ناسیونالیست است.
زیر این فرمول "عام" از خودمختاری، فدرالیسم قومی حزب دمکرات و راه کارگر تا استراتژی "به پیروزی رساندن جنبش کردستان" کومله بعنوان "نماینده جنبش انقلابی مردم کردستان" جا میگیرد.
در این میان جریانی مانند حزب منتسب به حکمتیست هم که پاندولی بیش در این میان نیست میتواند فرصت طلبانه بخش اول بند یعنی "نفی هرگونه ستم و …حقوق جدایی" را برجسته کند و دل خود را به افتخار نشستن بر سر میز "الترناتیو سوسیالیستی"، آنهم بعنوان حزبی مطرح، خوش کند.

کمیست ۲۳۳

نویسندگان "سوسیالیست" بیانیه به تبیین رایج در چپ ناسیونالیستی که نه فقط مقوله "ملت" را بعنوان یک واقعیت ایژکتیو قبول کرده است، بلکه تقدیس آن را وجه مشخصه اصلی خود قرار داده است، بازگشته اند.
راه کارگر بعنوان نماینده این چپ ناسیونالیست که بر تفکیک کارگر و مردم معترض به "کارگر کرد"، "کارگر عرب"، "فعالین مدنی کرد"، "زندانیان سیاسی عرب"، "دگر اندیشان بلوچ"، "هنرمندان آذربایجانی" اصرار زیادی دارد، فرموله کننده این سیاست است و بیانیه تلاش میکند همین سیاست را با کمی دستکاری بعنوان مطالبه ای سوسیالیستی به خورد خواننده میدهد.

"سیاست سازمان ما درباره پایان دادن به تبعیض های ملی بر دو پایه اساسی قرار دارد: برسمیت شناختن حق ملت ها در تعیین سرنوشت شان از جمله حق جدائی و تشکیل دولت مستقل از یک سو و از سوی دیگراتحاد آزاد و داوطلبانه همه ملیت های تحت ستم برای ایجاد کشوری با رنگارنگی و تنوع ملی و قومی از طریق پایان دادن به تبعیض های ملی و تامین مشارکت و حقوق برابر همه ملیت های کشور!"
(بیانیه هیئت اجرایی راه کارگر درباره همه پرسی استقلال کردستان عراق)

همان موقع ما در نقد این موضع سانتیمانثال اما راست گفتیم این سیاست ابدی و ازلی کردن ستم ملی، تفرقه و نفرت قومی و اتفاقا تداوم این شکاف ها، در "الالا لند" راه کارگر با رنگارنگی و تنوع "ملی و قومی" است.*

جواب تاریخی و سنتی کمونیستها به پایان دادن به ستم ملی و هر نوع تفرقه قومی- ملی و مذهبی ایجاد جامعه ای با حاکمیتی غیر قومی، غیرمذهبی است.
جامعه ای که همه شهروندان آن، مستقل از هویت قومی، ملی، مذهبی، نژادی و جنسی، در همه ابعاد زندگی سیاسی-اجتماعی و اقتصادی، برابر و متساوی الحقوق اند!
به رسمیت شناختن این حق شهروندی برابر یا به رسمیت شناختن حق جدایی تنها راه پایان دادن به تفرقه قومی و ستم ملی است.
هر راه بینایی مانند "خودمختاری"، "حق ملل در تعیین سرنوشت" یا "فدرالیسم قومی" فقط و فقط منتج به ادامه نفاق ملی یا دامن زدن به نفاقهای ملی و ازلی و ابدی کردن آن است.
کافی بود امضا کنندگان بیانیه به کردستان عراق نگاهی می انداختند تا این نتیجه سیاست "سوسیالیستی" خود را در قامت "دولت اقلیم کردستان" ببینند.

اگر در دوره ای "حق ملل در تعیین سرنوشت" صرفا فرمولی قدیمی، کلی، بی خاصیت و تفسیر بردار بود، امروز در دوره قومی کردن خاورمیانه، در دوره جنگهای نیابتی فرمولی در راستای همین قومی کردن زندگی و مبارزه مردم و مستمسک راه اندازی جنگهای قومی است.

"ندیدن"خطر قومیگری و بویژه احزاب قومی و ناسیونالیست ارتجاعی در ایندوره از مبارزه مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی، "ندیدن" خطر احزایی که عاملین جنگهای نیابتی اند، اشاره صرف به مخاطرات بورژوازی پرو غرب و سناریوهای آنان برای سرنگونی جمهوری اسلامی و مخفی شدن زیر فرمول "حق تعیین سرنوشت" حاکی از عدم تعلق نیروهای امضا کننده بیانیه به جبهه سوسیالیستی و کمونیستی طبقه کارگر در جدال طبقاتی پیش رو است.
بیانیه پلاتفرم ائتلاف جناح چپ ناسیونالیسم کرد (کومله) و ناسیونالیسم چپ ایرانی بدهکار به "ملل تحت ستم" (راه کارگر و فدایی) است.
بقیه نیروهای امضا کننده اساسا نقش کاتالیزاتور را دارند.

سرنگونی جمهوری اسلامی، انقلاب و انقلاب کارگری:

بیانیه ابتدا تعلق خود به انقلاب کارگری را بیان میکند اما در توضیح و ادامه آن تصویر از سیر سرنگونی و همچنین سوسیالیسم مورد نظر نویسندگان بیانیه نه فقط التقاط که خلط مبحث،

^[1]

بازگشت به چپ ملی و …

تصویر کمونیسم روسی را از انقلاب کارگری و سوسیالیسم نشان میدهد.

ابتدا به سیر سرنگونی جمهوری اسلامی بپردازیم. در اینکه کمونیستها تلاش میکنند سرنگونی جمهوری اسلامی به صورت انقلابی صورت بگیرد، در اینکه سرنگونی جمهوری اسلامی اولین قدم در پیشروی طبقه کارگر به سوی انقلاب کارگری است، تردیدی نیست. اما این تنها امکان و تنها راه سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. امروز جنبش سرنگونی فقط شامل طبقه کارگر و متحدینش نمیشود، امروز بخشی از بورژوازی در ایران و بخشی از ارتجاع منطقه ای خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی اند. هنوز کودتا و ضد کودتا در درون خود رژیم منتفی نیست. هنوز اینکه با رفتن رژیم جامعه وارد یک دوره پیچیده بی‌ثباتی سیاسی و کشمکش نظامی میان نیروهای ارتجاعی و یا ارتجاع و نیروی انقلاب کارگری شود، یک امکان محتمل است. دیدن این احتمالات اولین شرط آماده کردن خود برای تقابل های آتی است.

اما نویسندگان بیانیه چنان مدهوش "الترناتیو سوسیالیستی" خود شده اند که این واقعیت را که جمهوری اسلامی رژیم سلطنت، حاکمیت بی ریشه ای نیست که به راحتی نوب شود و صحنه را خالی کند، "نمیبینند". نویسندگان با "درایت" بیانیه جنح ها، باندهای مسلح رسمی و غیر رسمی درون حاکمیت مانند بسیج و سپاه و نیروهای قدس، تا جریانات اولترا ارتجاعی دست ساز آن در منطقه مانند حشدالشعبی را که در صورت سرنگونی رژیم در دفاع از جمهوری اسلامی به تحرک درخواهند آمد، نمیبینند. "سوسیالیستهای" ما انواع نیروهای قومی و ناسیونالیست از ناسیونالیستهای کرد تا ناسیونالیستهای آریایی، باندهای مذهبی، حکومتی و غیر حکومتی، و … که همه و همه در سیر سرنگونی و پس از آن مانند قارچ سبز خواهند شد، نمیبینند. ندیدن این مخاطرات و این واقعیت که طبقه کارگر و کمونیستها بدون خارج کردن این نیروها از صحنه امکان پیشروی به سوی انقلاب کارگری را نخواهد داشت، آنهم در دوره ای که سوریه، عراق و لیبی پتانسیل ارتجاع منطقه ای و بین المللی را برای خون پاشیدن به مبارزه مردم را در مقابل دنیا قرار داده است، و در عوض صرف این ادعا که "ما میخواهیم جمهوری اسلامی را با قدرت خود سرنگون کنیم" در بهترین حال بی درایتی مطلق صاحبان بیانیه را نشان میدهد.

امروز دیگر لازم نیست کمونیست باشید تا این سناریو و این امکانها و مخاطرات را ببینید. اینرا حجازیان و تاجزاده و مخملباف میگویند، که "جمهوری اسلامی رژیم شاه نیست که راحت برود، که در سیر سرنگونی یا فردای آن همه ما برای دفاع از موجودیت نظام به میدان می‌آئیم". اینرا همین امروز نیروهای قومی و ناسیونالیستی اعلام میکنند که در فردای سرنگونی به نام "حق ملت کرد، عرب، بلوچ و … ادعای سهم خواهند کرد.

نتیجه طبیعی مقدمات بیانیه در مورد سناریوهای مختلف صرفا **بخشی از بورژوازی (ناسیوالیسم ایرانی)** برای سرنگونی، امیتاز دادن به نیروهای قومی و مذهبی، از سلفی ها و ناسیونالیستهای کرد و عرب گرفته تا باندهای درونی جمهوری اسلامی که مهره های اصلی سناریوی سیاه در آینده هستند، "ندیدن" مخاطرات جدی پیش رو، نپرداختن به ملزومات مقابله با سناریوی سیاه و مخاطرات موجود و خلع سلاح طبقه کارگر با ادعای "اعلام می‌کنیم در مقابل هر نوع بند و بست بورژوائی و هر نوع الترناتیوسازی از بالای سر طبقه کارگر و زحمتکشان خواهیم ایستاد و …." است. ادعایی که هیچ کارگر کمونیستی نمیتواند آنرا جدی بگیرد. طبقه کارگر در ایران بهار عربی و ظرفیت اولترا ارتجاعی نیروهای قومی، مذهبی، تبدیل مبارزه مردم برای آزادی به محمل کشمکشهای منطقه ای و جهانی را دیده اند و خود را برای مقابله با آن آماده میکنند. سازماندهندگان کنفرانس در این تلاش نه فقط در کنار طبقه کارگر ناپستاده اند بلکه با

لاپوشانی کردن خطر این نیروهای ارتجاعی قومی و مذهبی در مقابل این تلاش و سنگر بندی قرار میگیرند.

تمام افشاگری از ناسیونالیسم ایرانی در بیانیه اساسا برای راضی کردن خود، نشان دادن وحدت امضا کنندگان علیه نیروهای ناسیونالیست راست ایرانی و چراغ سبز به نیروهای قومی دیگر است.

قلمفرسایی در مدح انقلاب سوسیالیستی، باد در غبغب انداختن که "ما مصممیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم" و ….. بدون دیدن این مخاطرات و دادن چنین تصویری ساده انگارانه از سرنگونی و انقلاب کارگری، ندیدن پیچیدگی مبارزه طبقاتی و تقابل نیروها پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، ندیدن بخشی از بورژوازی بعنوان نیروی برانداز و داعی سهم در جریان سرنگونی، ندیدن خطر سناریو قومی کردن مبارزه مردم، ندیدن این واقعیت که طبقه کارگر همزمان با خلع ید از جمهوری اسلامی باید مقاومت بورژوازی و همه نیروهای ارتجاعی قومی و مذهبی در جامعه را در هم بشکند، فقط میتواند حاکی از عدم صلاحیت این نیروها بعنوان یک نیروی سیاسی جدی، نه حتی کمونیست، در کشمکشهای سیاسی و طبقاتی امروز و آینده ایران باشد. نیروهایی که نه فقط خود و طبقه کارگر را برای مقابله با آن آماده نمیکنند و سیاستی برای مقابله با آن ندارند بلکه با شعارها و پز انقلاب و سوسیالیسم خاک در چشم طبقه کارگر میریزند.

اما انقلاب کارگری مورد نظر صاحبین بیانیه هم در التقاط و فاصله عمیق آن از انقلاب کارگری و سوسیالیسم کارگری دست کمی از بقیه بیانیه ندارد. در این بخش هم دم خروس "کمونیسم اردوگاهی" از زیر عبای بیانیه "سوسیالیستی" بیرون میزند.

بیانیه میگوید:

"ما عمیقا اعتقاد داریم که پیشروی و سازمانیابی شورایی طبقه کارگر و سازمان‌های مستقل کارگری در جریان اعتصابات و اعتراضات رو به گسترش جاری و اتحاد آن با جنبش‌های اجتماعی و اعتراضی پیشرو با چشم‌انداز و استراتژی سوسیالیستی است که می‌تواند سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و مناسبات طبقاتی حاکم را تضمین کند و افق‌ رهایی از کلیه مصائب نظام سرمایه‌داری را به روی جامعه بگشاید. از این‌رو، دولت برآمده از انقلاب، که باید دولتی شورائی و کارگری باشد، با انحلال ارتش، سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی و کلیه ارگان‌های سرکوب و بوروکراتیک حاکم و نهادهای تبلیغاتی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و الغای قانون اساسی و سایر قوانین ضد انسانی جمهوری اسلامی، با مسلح کردن کارگران و مردم انقلابی برای دفاع از آزادی، برای سرکوب مقاومت ضد انقلاب جمهوری اسلامی و مقابله با تعرض هر نیروئی به آزادی‌ها و حقوق مردم، سرنگونی جمهوری اسلامی را اعلام و با اجرای اقدامات بنیادی زیر به‌عنوان معنای سرنگونی جمهوری اسلامی، پیشروی انقلاب کارگران و زحمتکشان را تضمین می‌کند:" (تاکیدها از من)

در لابلای جملات پیچیده و طولانی بیانیه این تز را میتوان دید که سرنگونی جمهوری اسلامی، توسط انقلاب مورد نظر نویسندگان بیانیه، منتهی به روی کار آمدن دولتی شورایی و کارگری میشود. به زبان ساده یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب کارگری ممکن شده و دولت کارگری و شورایی حاکم در ایران هم وظیفه معنی کردن این سرنگونی را دارد (البته معلوم نیست اگر انقلاب کارگری پیروز شده و دولت کارگری حاکم است چه نیازی به معنی کردن سرنگونی داریم) و هم تضمین پیشروی انقلاب کارگران و زحمتکشان!

فعلا در ساده انگاری نویسندگان بیانیه و سناریوی کودکانه آنان در پیروزی انقلاب کارگری سهیم شویم و ببینیم بیانیه برای پیشروی این انقلاب چه اقداماتی را در دستور میگذارد. بیانیه با همین فرض اولین اقدام دولت کارگری را اعلام میکند:

"برقراری حاکمیت کارگران و زحمتکشان از طریق ارگان‌های اعمال اراده مستقیم مردم. گسترش شوراها در محل کار و زیست تا سطوح شهری و منطقه‌ای و سراسری به جای حاکمیت جمهوری اسلامی با تضمین حق رای عمومی، همگانی، آزاد، مخفی و برابر همه شهروندان با به‌کارگیری همه اشکال مشارکت مستقیم توده‌ای."

این باز تاکیدی است بر اینکه پس از سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب، قاعدتا کارگری، دولتی سوسیالیستی با هدف پیشروی انقلاب کارگری در جامعه حاکم است.

با این تصویر سراغ مفاد بعدی که قرار است این سرنگونی را معنا و همزمان پیشروی انقلاب کارگری را تضمین کند برویم.

۶- تضمین تامین معیشت و رفاه همه شهروندان متناسب با استانداردهای دنیای امروز، توسط شوراها و نهادهای منتخب کارگران…….

روشن نیست منظور نویسندگان بیانیه از شوراها و نهادهای کارگری همان دولت کارگری حاکم بر جامعه است یا شوراها و نهادهای منتخب کارگری در هر محل و مرکز تولیدی؟ اگر منظور دولت کارگری است باید از نویسندگان پرسید چرا رسما از دولت کارگری نام نمیبرند؟ اگر منظور شوراهای محلی است که همان تبیین قدیمی و تخیلی آنارکوسیندیکالیستها از رابطه شوراهای محلی و دولت مرکزی و قدرت شوراهای محلی است. تبیینی تخیلی است چرا که تضمین تامین معیشت و رفاه همه شهروندان را به نهادهای محلی میدهد که ظاهرا در اقتصاد، تولید و توزیع نقشی ندارند.

بیانیه در بند بعدی میگوید:

۱۳- برقراری مالکیت اجتماعی بر بخش‌های کلیدی صنعتی، بانکی، خدماتی و تجاری در دوره گذار انقلابی

اولا اگر بنا به فرض بیانیه انقلاب سوسیالیستی پیروز شده و دولت کارگری با اتکا به شوراها حاکم است، چرا دولت کارگری مد نظر بیانیه، فوراً لغو مالکیت خصوصی را در دستور خود قرار نمیدهد؟ چرا فقط بخشهای کلیدی صنعتی، بانکی، خدماتی و تجاری؟ منظور نویسندگان بیانیه از مالکیت اجتماعی چیست؟ منظور مالکیت دولت بر این بخشها است یا مانند بند ۶ صرفا مالکیت "شوراها و نهادهای منتخب کارگری" بر این بخش از اقتصاد جامعه؟

برخلاف تصویر و تبیین غیر مارکسیستی نویسندگان بیانیه انقلاب سوسیالیستی برای کمونیستها و طبقه کارگر انقلابی علیه خصلت طبقاتی جامعه و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و علیه نفس استثمار طبقاتی و لغو کار مزدی است نه برقراری مالکیت اجتماعی بر بخشی های کلیدی صنعت و تجارت و …..

در سنت ناسیونالیسم چپ هدف از اجتماعی کردن بخشهای کلیدی صنایع و بانکها و …، و نه لغو مالکیت خصوصی، چیزی جز تضمین شکوفایی اقتصادی و صنعتی کردن مملکت و … نیست.

این بند بیان موجز آرمان نیروهای ناسیونالیست چپ ایرانی عاشق شکوفایی اقتصادی، منجمله راه کارگر، که سنتا طرفدار سرمایه داری دولتی، مدافع دولتی کردن وسیع صنایع اصلی با هدف صنعتی کردن و خودکفائی اقتصادی اند، است. هدف از اجتماعی کردن (منظور دولتی کردن) بخشهای اصلی صنعت و تجارت و … متحقق کردن آرمان های ملی گرایانه منشویکهای وطنی

مبنی بر رشد اقتصادی بورژوائی، صنعتی شدن، رشد نیروهای مولده و ملی کردن نفت و … است.

تبیین بیانیه از سوسیالیسم تبیین آشنای چپ ناسیونالیست حزب توده، راه کارگر و فدایی است که امروز بعد از ۴۰ سال تلاش ما کمونیستها در عقب راندن آن، در بیانیه کنفرانس "سوسیالیستها" دوبار اعلام وجود میکند. وصلت بخشی از شرکت کنندگان پشیمان از باورهای دیروز خود، پیوستن آنها به طیف ناسیونالیستهای چپ وطنی و در بوق کردن این عقب گرد به نام "الترناتیو سوسیالیستی" اگر یک تراژدی نباشد یک خودفربیی آگاهانه است.

ثانیا منظور از دوره گذار انقلابی چیست؟ در این رابطه هم راهی نیست جز حدس زدن، سوال کردن و تناقضات را نشان دادن.

منظور بیانیه از دوره گذار انقلابی گذار از "مرحله دمکراتیک انقلاب" به "مرحله سوسیالیستی" است؟ اگر آری مگر بیانیه نمیگوید سرنگونی جمهوری اسلامی بلافاصله به حکومت کارگری منجر میشود؟ شاید منظور نویسندگان "مارکسیست" ما گذار از سوسیالیسم به کمونیسم است. در اینصورت چرا بیانیه به صراحت از لغو استثمار و کارمزدی حرفی نمیزند؟ شاید هم منظور گذار از سرنگونی جمهوری اسلامی تا برقراری رژیم سیاسی مطلوب طبقه کارگر است؟ دوره گذاری که دولت اساسا وظیفه در هم شکستن مقاومت بورژوازی و تثبیت قدرت طبقه کارگر و نه سازمان دادن اقتصاد، را به عهده دارد؟ اگر آری پس دولتی کردن مالکیت فقط بر بخشی از اقتصاد مملکت را چگونه توضیح میدهند؟

طبیعتا توقع جواب به این سوالات سخت را از نویسندگان "سوسیالیست" و "مارکسیست" بیانیه توقع زیادی است.

بند ۵ اقدامات عملی بیانیه از "برقراری کنترل کارگری بر تولید و توزیع" میگوید.

کنترل کارگری شاید یکی از تفسیر بردارترین و مجادله آمیزترین مقولات در ادبیات کارگری و چپ است. پشت این دو کلمه "کنترل" و "کارگری" میتوان تبیینهای متضادی از تبیین آنارکوسندیکالیستی، تبیین منشویکی تا تبیین لنینی را در جنبش کارگری و کمونیستی دید. کنترل کارگری در چه دوره ای؟ در دوره بحرانی برای از کنترل خارج کردن تولید و توزیع از دست بورژوازی؟ مانند دوره فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ یا کنترل کارگری پس از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و کمونیستها، مانند پس از انقلاب اکتبر؟ کنترل کارگری با تبیین آنارکو سندیکالیستی "کنترل کارگران هر مرکز تولیدی بر تولید و توزیع کارخانه یا فابریک خود"؟ یا تبیین منشویکی، به معنی "کنترل کارگری یعنی کنترل توسط دولت کارگری بر تولید و توزیع"؟ یا تبیین لنینی که ترکیبی از کنترل دولت کارگری و شوراهای کارگری در محل و نظارت بر تولید و توزیع است؟ جدال لنین با تبیین منشویکی و آنارکوسندیالیستی از کنترل کارگری، جدال بر سر تعریف از کنترل کارگری، جایگاه شوراهای کارگری و دولت کارگری در این میان، جدل بر سراینکه چه دوره ای باید و میتوان کنترل کارگری را بعنوان یک سیاست فعال و با اتکا به چه نهادهای کارگری مطرح و اجرا کرد، همه و همه بخشی از مباحث و مجادلات سیاسی، تئوریک و پراتیکی درون جنبش کمونیستی است که جای پرداختن به آن در این نوشته نیست.

صرف وارد کردن کنترل کارگری بر تولید و توزیع بدون روشن کردن نحوه اجرای این کنترل (مانند بند ۶ که تضمین معیشت جامعه را به شوراهای منتخب کارگران میدهد) واژه های مورد علاقه چپ سنت دار "کمونیسم اردوگاهی"، هم اعلام پیوستن سازمانهای دیگر امضا کننده بیانیه به این تبیین منشویکی سنت دار در چپ ملی ایران (راه کارگر و فدایی) است.

شاید سوالات ما از نظر کسانیکه مدهوش "زیبایی" لفاظی های "سوسیالیستی" خود شده اند، کسانیکه برای تهیه بیانیه وارد چرتکه انداختن و مدعلگیری "مواضع" بوده اند، مته به

بازگشت به چپ ملی و ...

خشخاش گذاشتن باشد. اما پشت هر ادعای سوسیالیستی این بیانیه و لایبای کلی گویی ها و تناقضات این بیانیه در رابطه با پروسه سرنگونی، انقلاب، حکومت کارگری، دوره گذار، علیرغم بمباران کلمات قصاری چون سوسیالیسم، انقلاب، حکومت کارگری، شورا و نه فقط شلختگی تنوریک نویسندگان بیانیه که اساسا خط شکست خورده "کمونیسم روسی" راه کارگر را میتوان به روشنی دید.

کنفرانس استکهلیم مانند تلاشهای همیشگی قدیمی چپ سنتی و ملی که دائما مشغول ایجاد انواع اتحاد عملها و ائتلافها و مانند اتحاد چپ کارگری، شورای هماهنگی نیروهای چپ و حرکتی است برای جواب دادن به نیازهای دیگری جز تقویت چپ و کمونیسم و سوسیالیسم در ایران. با این تفاوت که اینبار زیر فشار چپ در جامعه تلاش برای بالا بردن دز "سوسیالیستی" این جبهه بیشتر شده است.

کنفرانس استکهلیم برای هریک از سازماندهندگان آن، بخصوص حزب کمونیست و راه کارگر خاصیتی دارد. حزب کمونیست ایران زیر فشار راست روی علنی کومله و نزدیکی استراتژیک آن با ناسیونالیسم کرد به چنین کنفرانسی برای اعاده حیثیت از خود و سازمان کردستانش بعنوان نیرویی چپ و کمونیست نیاز دارد، خاصیت این کنفرانس برای کومله این است که میتواند بدون صرف کمترین "هزینه ای" در رقابت با "مرکز همکاری احزاب کردی"، برای رهبری "جنبش کردستان"، این بلوک و جبهه را بعنوان متحدین سراسری خود به رخ بکشد. برای راه کارگر که با تشکیل حزب تازه تاسیس فدایی متحدین طبیعی خود را از دست داده، این جبهه امکانی است برای احیا خط شکست خورده و منزوی شده خود در چپ ایران و اعلام وجود و حضورمجدد ناسیونالیسم چپ. بازی دادن سایر نیروها در چنین مجامعی اساسا برای بزرگ نشان این جبهه است.

طبیعتا برگزار کنندگان کنفرانس، تلاش میکنند این اجتماع و بیانیه خود را پیروزی برای جنبش کمونیستی و چپ معرفی کنند و آنرا اینبار نه بعنوان "اتحاد عمل پایدار نیروهای چپ" که بعنوان تلاش برای "تهادینه کردن همکاری

نیروهای چپ" شکل دادن به قطبی سوسیالیستی به طبقه کارگر و کمونیستها بفروشد.

صلاح مازوجی از حزب کمونیست ایران، با گفتن اینکه "کنفرانس استکهلیم پرچم تلاش مشترک برای شکل دادن به یک آلترناتیو سوسیالیستی را برافراشت" یا اینکه "...اتخاذ موضع مشترک این نیروها در قبال وقایع مهمی که اتفاق می افتند قطب چپ و رادیکال جامعه را در موقعیت مناسب تری برای پیشروی قرار می دهد." و از اینکه این کنفرانس با بیانیه هایش "جنبش سوسیالیستی را در موقعیت تعرضی تری قرار دهد" میگوید.

حسین منصورى از سازمان فدائیان اقلیت از ناکافی بودن کنفرانس میگوید و بر تلاش برای اتحاد عمل های پایدارتر و اقداماتی عملی تر میان شش سازمان تاکید میکند.

رحمان حسین زاده اما در مداحی از این حرکت و "اهمیت تاریخی" این کنفرانس برای جنبش کمونیستی ایران سنگ تمام گذاشته و میگوید این کنفرانس اعلام این است که:

"امروز چپ ایران به جایی رسیده که سرنگونی جمهوری اسلامی را میخااهد و به هیچ آلترناتیو بورژوایی رضایت نمیدهد".

قطعا باید این درجه از "چپ شدن" را به نیروهایی چون راه کارگر که در دوره جنگ ایران و عراق با پرچم شوینیستی دفاع از میهن پشت جمهوری اسلامی رفتند و ملی شدن بانک و صنایع و ... از طرف جمهوری اسلامی را قدمی در نزدیکی آن به سوسیالیسم خود میدیدند و برای جمهوری اسلامی غش میکردند، نیروهایی که پرچم اصلاح رژیم از درون را بدست داشتند، تبریک گفت. اما در اصل باید به رحمان حسین زاده و حزبش هم، که اصرار دارند نام کمونیسم کارگری و حکمت را یدک بکشند، برای این درجه از گردش به راست و رفتن زیر پرچم چپ ملی و ناسیونالیست (چه ایرانی و چه کرد آن)، قبول کردن "حق ملل در تعیین سرنوشت"، قبول سرمایه داری دولتی به جای سوسیالیسم، به رهبری سازمان راه کارگر، را تبریک گفت.

اما رحمان حسین زاده به این اکتفا نمیکند و میگوید:

"تصور کنید یکماه قبل از ۲۲ بهمن، در همان دیماه، زمانیکه بورژوازی در "نوفل شاتو" آلترناتیو سازی میکرد، پیشکسوتان کمونیست آن وقت ما، جریانات کمونیست آندوره، آن خودآگاهی، آن عزم را داشتند که در دیماه میگفتند رژیم سلطنت میرود، اما اجازه نمیدهیم حاکمیت بورژوایی بیاید، خودمان حاکمیت را میگیرم. اگر آنوقت رهبران و فعالین کارگری نفت، رهبر سرسخت ما، یدالله خسرو شاهی یادش بخیر، و کسان دیگری همراه رهبران آنوقت سازمانهای چپ و کمونیست یکدهم آنچیزی که در این کنفرانس امروز گفته شده و در این بیانیه ها آمده، را میگفتند، فکر میکنم مسیر تحولات سیاسی ایران در چهل سال گذشته فرق میکرد."

رحمان حسین زاده با این "آرزوی خود عملا دست رد به تمام تلاش جنبش ما (جنبشی که اصرار دارد خود را با آن تداعی کند) برای نشان دادن غیر کارگری بودن کل چپ پوپولیست و خرده بورژوایی دوره انقلاب ۵۷، میزند. رحمان حسین زاده با این لاف زنی بیمایه در مورد این کنفرانس بر تلاش این خط برای تفکیک کمونیسم کارگری و مارکسیسم از کمونیسم خرده بورژوایی با آرمانهای رشد اقتصادی و استقلال میهن، ضد امپریالیست و بورژوازی وابسته اما طرفدار بورژوازی ملی، خط بطلان میکشد. رحمان حسین زاده تلاش میکند جدال جنبش ما برای شفافیت سیاسی، تاکید بر نشان دادن فاصله های جنبشی، سیاسی، تنوریکی، پراتیکی و میان مارکسیسم ارتدکس و پوپولیسم، میان کمونیسم کارگری و چپ ملی و پرو روس و ... را بعنوان بی درایتی "پیشکوستان" آندوره و درایت خود، بعنوان پیشکسوت امروز، به خورد کمونیستها بدهد.

رحمان حسین زاده حق دارد. اگر در دیماه ۵۷ کمونیستهای طبقه کارگر دست در گردن نیروهای خرده بورژوایی مانند چریک و راه کارگر و پیکار و می اندختند و کنفرانس استکهلیمی راه می اندختند، مسیر تحولات سیاسی در ایران فرق میکرد. اگر پیشکسوتان رحمان حسین زاده با این "چپ" علیرغم دفاعش از "بورژوازی ملی"، دفاعش از جمهوری اسلامی در جنگ ایران و عراق، دفاعش از "خمینی ضد امپریالیست"، دفاعش از دانشجویان خط امام

کمونیست ۲۳۳

برای اشغال سفارت امریکا، و بعدها دفاعش از خاتمی و دو خرداد، و بالاخره همپای موسوی "سبز" شدنشان و، اتحاد میکرد، امروز این چپ ناسیونالیست، جنبشی که امروز رحمان حسین زاده افتخار پیوستن به آن را پیدا کرده است، میتوانست خود را نماینده کمونیسم در ایران معرفی کند. اما خوشبختانه کمونیستهای آندوره در تقابل سیاسی، تنوریک و اجتماعی با این چپ صف کمونیستی مستقل طبقه کارگر را شکل داد و اجازه نداد آرمانهای جنبش روشنفکران ناراضی و ملی بتواند به نام چپ و کمونیسم میداناری کند.

قطعا خود فریبی بی نهایت هر فردی جایز است اما تحریف تاریخ جنبش کمونیستی و تلاش برای فروختن جنس ارزان و بنجل اتحاد نیروهای ناسیونالیست چپ را به نام نقطه عطفی در جنبش کمونیستی دیگر جایز نیست.

اگر در دوره ای سوسیالیسم خلقی جنبش و تنوری روشنفکر ناراضی و خرده بورژوای طرفدار استقلال و رشد ملی بود و شائبه ای از رادیکالیسم خرده بورژوایی داشت، امروز و در ایندوره با بلند کردن پرچم حق ملل در تعیین سرنوشت و طرفداری از سرمایه داری دولتی به نام سوسیالیسم کمترین شائبه ای از رادیکالیسم را با خود ندارد.

آلترناتیو سوسیالیستی قطعا در ایران ممکن است اما سازمانهای شرکت کننده در کنفرانس استکهلیم نه فقط نیروهای متحقق کردن این آلترناتیو نیستند که برعکس برای شکل دادن به یک آلترناتیو سوسیالیستی باید با تصویر غیر کمونیستی و پرچمی که شرکت کنندگان این کنفرانس بلند کرده اند، مقابله کرد.

۱۰ اکتبر ۲۰۱۸

* منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران

<http://www.hekmatist.com/2018/Hekmatist-215-Manshour-sarnegoni.html>

** ناسیونالیسم چپ و معضل "حق تعیین سرنوشت"

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیایید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. خیلی ساده است! ما مردم مترقی و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که قرار است در

آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذرانیم و این قوانین را با بودجه‌هایی

تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد. جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را

بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند، درست مثل

کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور

اختلاس کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده،

مانع اشتغال زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که

خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخا محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه میخورد،

فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میخورد... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم .

همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم

بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و

عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی

جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

انقلاب و …

اولا، خودبخودی بودن خیزش های اجتماعی به معنای یک شبه متولد شدن آن نیست. اعتراضات و خیزش ها محصول فعل و انفعالات اجتماعی، تبعیض و ستم نظام سرمایه داری و اختلاف منافع طبقاتی است. این تناقضات و اختلافات بمرور زمان تلمبار شده و به صورت اعتراضات و خیزش و عصیان و قیام ظهور پیدا می کند. فاکتور اصلی در شکل گیری این اوضاع احزاب سیاسی نیستند. اگر چه دشمن برای نفی اعتراضات اجتماعی بر متن ستم و تبعیض و استثمار و فقر و بیکاری و گرسنگی، شکل گیری این اوضاع را به احزاب سیاسی نسبت می دهد.

اما اعتراض و مبارزه را نمی توان ایجاد کرد. این اعتراض و نارضایتی ها در رابطه طبقه کارگر و سرمایه داران و مردم و دولتهای سرکوبگر و تصاحب کننده ی داراییهای جامعه همیشه وجود دارد. نارضایتی واعتراض به بی عدالتی و نابرابری و تبعیض و ستم در متن جامعه وجود دارد و عامل و فاکتور اصلی در بوجود آمدن این اعتراضات نظام سرمایه داری و دولتهای حافظ این نظام است. در اوضاع بحرانی کنونی مردم در میدان هستند و قدرت دولت را نادیده میگیرند. اگرچه هنوز نمیتوانند آن را سرنگون کنند، اما دولت هم نمیتواند مردم را به عادی کردن اوضاع و رفتن سر کار و زندگی عادی مجبور کند.

دوما، بی نقشی احزاب و جریانات سیاسی در اوضاع کنونی هم، تصویری نادرست است و واقعیت ندارد. تاریخ حیات بشر را مبارزات و کشمکشهای طبقاتی و اجتماعی تشکیل داده است. در دل این جدالها افکار و عقاید و گرایشات سیاسی مختلفی بوجود می آیند. از جمله آزادی و برابری و عدالت و انسانیت… و یا ناسیونالیسم و قوم پرستی، نژاد پرستی، مذاهب و ادیان و فاشیسم و از این قبیل. در نتیجه هیچ حرکت و اعتراض اجتماعی و سیاسی را نمیتوانی ببینی که نقش و مهر احزاب و جریانات سیاسی بر آن نباشد. اما در شکل گیری این اوضاع ، فعالیت احزاب سیاسی تا مقطع تشدید بحران، تنها یک فاکتور است. اما فاکتور تعیین کننده نیست. احزاب سیاسی با وقوع اعتراض و پس از آن، در سمت و سو دادن و کوبیدن مهر خود بر اعتراضات و اجتماعات و هدایت بسوی پیروزی مورد نظر خود، نقش تعیین کننده پیدا می کنند.

بنا براین نه این حکم معتبر است که گویا احزاب سیاسی هیچ ربطی به اوضاع بحرانی کنونی و جنبش و خیزش های اخیر ندارند و نه این ادعا که شکل گیری این اوضاع از جانب احزاب سیاسی است. اولی نشانه بی خبری از کارکرد و نقش احزاب در ابعاد اجتماعی است که در شرایط اختناق و دیکتاتوری قابل انداز گیری نیست و دومی ادعای رژیم است تا تشدید مبارزه طبقاتی و گسترش اعتراضات مردم را نفی و به توطئه ی احزاب مخالف خود نسبت دهد!

اگر شکل گیری شرایط انقلابی خارج از اراده و عمل مستقیم احزاب و جریانات سیاسی است، اما تبدیل شرایط انقلابی به انقلاب یعنی تلاش مستقیم برای سرنگونی دولت توسط مردم معترض موضوعی است که مستقیما به پراتیک احزاب سیاسی مربوط میشود. اینکه آیا دولت سرنگون میشود، آیا مردم قدرت را میگیرند، و اینکه بعدا چه بر سر این قدرت می آید، فاکتورهایی هستند که عامل ذهنی و بویژه احزاب سیاسی در آن تاثیر بلاواسطه و تعیین کننده‌ای دارند. در تبدیل بحران انقلابی ای که در ایران جریان است به یک انقلاب سوسیالیستی ما کمونیست ها یکی از فاکتور های اصلی و تعیین کننده آن هستیم. انقلاب مورد نظرها کمونیست ها و طبقه کارگر و انقلابی که جامعه برای برقراری آزادی و برابری به آن نیاز دارد، یک انقلاب سوسیالیستی است. هدف فوری و بلاواسطه ما تحقق این انقلاب است.

در جامعه سرمایه داری بنا به تعریف شرایط عینی این انقلاب فراهم است و آنچه باید فراهم شود شرایط ذهنی یعنی آمادگی طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. ما باید بخش قابل توجهی از طبقه کارگر را برای این انقلاب آماده کنیم.

پیش شرط انقلاب سوسیالیستی تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است منظور این است که برای تغییر مناسبات تولید طبقه کارگر باید بدوا قدرت را گرفته باشد. در نتیجه ابزار گرفتن قدرت سیاسی، حزب است و مثلا با اتحادیه و سندیکا نمیشود کارمزدی را لغو کرد. گفتیم که تلاطم انقلابی نتیجه عمل مستقیم احزاب سیاسی نیست، فاکتور های متنوعی در شکل دادن به آن دخیل هستند و در واقع طبقه کارگر و احزاب سیاسی با این تلاطم روبرو میشوند و اینکه چه صفی در مقابل دولت ایستاده است و برای سرنگونی آن تلاش میکند بستگی به اوضاع و احوال دارد.

سوال اینست که سیاست کمونیست ها و سیاست طبقه کارگر در برخورد به چنین تلاطم انقلابی باید چه باشد؟ چکار باید بکنند؟ این سوالی است که پیش روی همه ما قرار میگیرد. جامعه را یک تلاطم انقلابی فرا میگیرد ، مردم بپا می خیزند، کارگران اعتصاب میکنند، دولت بی ثبات و ناتوان به نظر میرسد و جامعه دچار تلاطم انقلابی است. سوال این است کمونیستها باید چه سیاستی را در پیش گیرند؟

در تلاطم و بحران انقلابی کنونی در ایران جامعه حول خواست ها و مسایلی بحرکت در آمده است. دراین اوضاع علاوه بر طبقه کارگر، طبقات دیگر با اهداف طبقاتی متفاوت هم هستند. در چنین اوضاعی مسایلی که مطرح می شود تحققتشان بدون اینکه رابطه کار و سرمایه بهم بخورد ممکن است. خواستهایی که بخش هایی از جنبش ها و احزاب بورژوایی میتوانند خواستار انجام آن شوند.

به این دلیل که جامعه حول مسائلی به حرکت در می آید که علاوه بر طبقه کارگر طبقات دیگر (به عنوان طبقه و جنبش و نه آحاد مردم) به حرکت در می آورد. و خواستهایی مطرح می شوند که بدون از بین بردن مالکیت خصوصی و بدون از میان بردن سرمایه داری میشود آن خواست را عملی کرد. مثلا در صد ناچیزی اضافه دستمزد یا بیمه بیکاری محدود و ناچیز، برابری حقوق زن و مرد، جدائی مذهب از دولت یا ستم ملی و از این قبیل. در اینجا حرف از میان برداشتن کامل بیکاری یا لغو کار مزدی نیست.

در انقلاب ۵۷ توده های وسیع مردم و جنبش ها و طبقات مختلف که بخشهایی از بورژوازی را هم در برداشت حول سرنگونی شاه نه براندازی نظام سرمایه داری و مالکیت خصوصی، جمع شدند. در آزمان هم، طبقات و جنبشهای اجتماعی متفاوت اگر چه در طرف مقابل رژیم شاه و برای سرنگونی قرار داشتند اما هر کدام اهداف و سیاستهای خود را داشتند. جنبش ملی – مذهبی، ناسیونالیسم ضد امپریالیست، جنبش رفع ستم ملی و درجناح چپ هم حزب توده، جنبش چریکی و گروه های کوچک کمونیستی و مارکسیستی وجود داشتند. حزب توده به سرعت جذب جنبش ملی – اسلامی و بویژه جناح خمینی شد و جنبش چریکی هم هیچ وقت نتوانست به حزب سیاسی قدرت تبدیل شود و نهایتا اکثریت آن به بورژوازی حاکم جدید پیوست. گروه های چپ دیگر هم در حاشیه تحولات قرار داشتند. در نتیجه همه ی جناح راست وچپ بورژوایی و مذهبی، عملا نقش ضد انقلاب را برعهده گرفتند. ضدانقلاب اسلامی جای انقلاب دمکراتیک و توده ای و با خصلت کارگری را گرفت. انقلابی که تنها طبقه کارگر متحد و دارای حزب سیاسی قدرت می توانست آن را به یک انقلاب کارگری و برقراری سوسیالیسم برساند.

این سناریو می تواند در انقلاب دیگر و پیشاروی

جامعه ما تکرار شود. اینجا است که ما را به این سوال می رساند که کمونیست ها در جنبش سرنگونی و تلاطم انقلابی کنونی در ایران چکار می کنند؟ امروز در متن تلاطم عمومی جامعه، کارگران اعتراض می کنند، خیزش های مردم محروم علیه فقر و گرانی و تورم و گرسنگی و بیکاری و محیط زیست و آب آشامیدنی ناسالم و بی دارویی و … درجریان است. در چنین شرایطی:

- جریاناتی دردرون و بیرون رژیم، لیبرال ها، ملی – مذهبی ها، اصلاح طلبان، احزابی چون توده و اکثریت…، جامعه را از فروپاشی و سوریه ای شدن ایران می ترسانند و خواهان حفظ جمهوری اسلامی با تغییراتی در آن از طرق مختلف و از جمله رفراندوم هستند.

- بورژوازی طرفدار امریکا و غرب، مشروطه خواهان، مجاهدین و… خواهان تغییر از بالا و بدون انقلاب مردم از پایین و با فروپاشی رژیم تحت فشار تهدیدات و محاصره اقتصادی امریکا و یا توسط ارتش هستند.

- ملی گرایان و ناسیونالیست های بخشهایی از ایران از جمله کردستان خواهان فدرالیسم و تقسیم جامعه بر اساس قومیت و ملت و زبان و مذهب اند.

از جریانات طرفدار حفظ نظام بگذریم که از همین حالا نقش ضد انقلابی را برعهده دارند، بقیه احزاب و سنت ها و جریانات ولو سرنگونی طلب هم، در شرایط کنونی و در پروسه ساقط شدن جمهوری اسلامی، در مقابل انقلاب توده ای و رادیکال و بویژه خواستههای ضد سرمایه داری کمونیسم و طبقه کارگر، میایستند. این بخش نیز در نهایت امر در برابر انقلاب سوسیالیستی کارگران نقش ضد انقلاب را بر عهده می گیرد…

در شرایط کنونی، نیروی اصلی جنبش سرنگونی، جنبش طبقه کارگر و توده های محروم جامعه است. جنبشی طبقاتی و با خواست معیشت، آزادی و برابری و امنیت است. این خواستها با اهدافی که کل جناح های بورژوازی در اپوزیسیون و احزاب و جریانات و سنت های راست جامعه در اعتراضات توده ای مردم تعقیب می کنند، هیچ اشتراک منفعتی ندارند و دوقطب مخالف هم در جامعه را تشکیل داده اند.

با این وصف سوال این است که آیا در مبارزه علیه جمهوری اسلامی بین دوقطب جامعه، همسانی، همکاری و اشتراک سیاست و تاکتیکی یافت می شود؟ در انقلاب ۵۷ جریان اسلامی تظاهرات راه می انداخت و پس از هر نماز جمعه از مساجد و حسینیه ها به خیابان می آمدند، چپ ها و سکولارها و ملیون و حتی کمونیست ها هم در این تظاهرات ها شرکت می کردند. آیا بار دیگر و در شرایط امروز همین کار باید بشود؟

برای مثال زمانی که جریانات قطب راست جامعه که در بالا اسم بردیم، فراخوان تظاهرات و تجمع و اعتراض می دهند، طبقه کارگر و کمونیست ها چه عکس العملی نشان می دهند؟ مشخص تر بگویم اگر رضا پهلوی فراخوان تظاهرات با همان شعار سرنگونی و با چاشنی شعار رضا شاه روحت شاد را بدهد، یا اگر هخا، الاحواز، ناسیونالیست های ترک و فارس و کرد و غیره به مناسبتهای مختلف در اعتراض به دولت و حتی با شعار سرنگونی، فراخوان تظاهرات بدهند سیاست کمونیست ها باید چه باشد؟ آیا کارگران هم باید اعتصاب کنند؟

در شرایط تلاطم انقلابی که قطب بندی و پلاریزه شدن جامعه بین جنبش اجتماعی طبقه کارگر و جنبش های بورژوایی وجود ندارد و خواستی که جامعه را به حرکت در می آورد اگر چه خواست سوسیالیستی و از بین بردن مالکیت خصوصی نیست، اما جزو مشترکات هر دو جنبش محسوب می شود. (این که جنبش بورژوایی، چقدر به این خواستها وفادار است بماند). به این دلیل جامعه

۵

حول مسایلی بحرکت در می آید که علاوه بر طبقه کارگر، طبقات دیگر را نیز بحرکت در می آورد. این اشتراک جنبش ها اما اهداف طبقاتی متفاوت دارد. وظیفه کمونیست ها و بخش آگاه طبقه کارگر این است که نگذارند اشتراک صوری خواستهایی و یا اختلاط جنبش ها که در ذهنیت و خواست جامعه انعکاس می یابد، اهداف طبقاتی جنبش کارگری و جنبش های بورژوایی در ابهام قرار گرفته و یا درتلاطم های انقلابی گم شود. این وظیفه بسیار حیاتی کمونیست ها در اوضاع کنونی است که شکاف اساسی بین طبقه کارگر و کل بورژوازی را مدام جلو روی جامعه بگذارند!

بحث بر سر این است که جامعه حول مسائل و مطالباتی به حرکت در میاید که حل آن مسائل و تحقق آن، بدون اینکه رابطه کار و سرمایه به هم بخورد ممکن است. به عبارت دیگر بخش هایی از جنبش ها و احزاب بورژوایی میتوانند خواستار انجام آن شوند. حل مسئله ملی و یا آزادی بیان و تشکل و برابری حقوقی زن و مرد…، میتواند در چارچوب یک حرکت بورژوایی متحقق شوند. اما بیکاری جزئی از سیستم تولید و باز تولید سرمایه داری است. بیمه بیکاری ناچیزی را میشود در چارچوب یک جنبش بورژوایی متحقق کرد اما بیکاری را نمیتوان از بین برد.

کل مردمی که به میدان می آیند فقط کارگر و فقط تحت تاثیر جنبش کمونیستی این طبقه نیستند. مردم طبقاتی اند :خرده بورژواها، دهقانان ، کارگر و بورژوا را در برمیگیرد. و بعلاوه بخشی از این مردم بطور عادی سنت و فرهنگ داده ی جامعه یعنی سنت بورژوایی را منعکس میکنند.

یک فاکتور مهم دیگر این است که وقتی جامعه به سمت بحران انقلابی یا انقلاب میرود جامعه شکاف برمیدارد. دوره انقلاب یعنی دوره ای که جامعه به بخش انقلاب و ضد انقلاب تقسیم میشود که در مقابل هم صف می کشند. این مشاهده ای است دیدن آن سخت نیست. آنچه که دشوار میشود این است پاسخ به این سوال است که دو طرف این قطب انقلاب و ضد انقلاب را کدام جنبش ها و کدام طبقات تشکیل میدهند. یا افق حاکم بر این دو طرف، افق کدام جنبش ها است. پاسخ به این سوال در تعیین تاکتیک طبقه کارگر نقش تعیین کننده دارد. اگر به این سوال غلط جواب بدهید، جای دوست و دشمن را عوضی میگیرید.

در نتیجه، وقتی راجع به انقلاب صحبت میکنیم اولا باید روشن باشد که چه خواست یا خواست هانی به محور انقلاب تبدیل شده است و این خواست ها چه خصلت طبقاتی دارند و ثانیا ترکیب جنبش هائی که در دو طرف این شکاف انقلابی ایستاده اند چیست و سرنگونی دولت به معنی پیروزی چه کسی و چه جنبشی است . در یک کلام، در جنبش سرنگونی و انقلاب، مردم به خیابان ها می آیند و تلاش می کنند تا دولت را سرنگون کنند و قیام مقطعی از انقلاب است. اما اینکه این انقلاب پیروز میشود یا نه و اینکه در نتیجه این انقلاب چه پرچمی به قدرت میرسد موضوعی است که صفبندیهای طبقاتی تا کنونی هرکدام جواب خود را می دهند:

- **یک جواب یا راه و روش** پیشروی جنبش سرنگونی، دخالت نظامی امریکا و اسراییل و متحدین منطقه ای شان چون عربستان و … است. این یک روش برای تغییر رژیم و سرنگونی جمهوری اسلامی است. طبیعی است اگر رژیم به این شیوه سرنگون شود جانشین و آلترناتیو آن را همان نیروهای پیروز یعنی امریکا و اسراییل و نیروهای ارتجاعی وابسته به خودشان تعیین می کنند و سر کار می آورند. نمونه کرزای در افغانستان، مالکی و عبادی در عراق، ارتش آزاد و نیروهای اسلامی در سوریه و… بدون شک ته این ماجرا سناریوی سیاه است. این سناریو از هم اکنون در دستور نیروهای سیاه چون مجاهدین و قوم پرستان و فدرالیستها و فرقه ها و باندهای قومی و مذهبی و جنگ های نیابتی و…، قرار گرفته و قرار داده شده است. ولو جنگی در کار

←

کارگران جهان متحد شوید

انقلاب و ...

نباشد اما فضای جنگی و ترس و ارباب از دوران بوش تا حالا بر فراز سر ایران قرار گرفته و وحشت از تکرار سناریوهای سوریه و عراق در دل مردم کاشته شده است.

- راه و روش دیگر سرنگونی و تغییر رژیم، تحریم اقتصادی مورد نظر ترامپ برای فلج کردن جامعه و تحمیل گرسنگی و فقر مضاعف به مردم است. دشمنان مردم، بر عصیان و شورشهای خودبخودی محرومین و گرسنگان سرمایه گذاری کرده و می خواهند با موج سواری، زمینه های تغییر رژیم را این بار به شیوه ی "نرم" فراهم کرده و باز آلترناتیو خود را جایگزین کنند. این راه و روش هم کم تر از تهدید و حمله نظامی مخاطره آمیز نیست. در اینجا هم افسار خشم و عصیانهای کور مردم دست دشمنان رنگارنگی چون ترامپ و نتنیا هو و شیوخ عربستان و دولتهای خلیج است که با سیاست جنایتکارانه ی تحریم اقتصادی و فشردن گلوی مردم و تحمیل فلاکت محض، نقش ناچی را بازی کنند و بر مردم محروم بپا خاسته منت بگذارند که رژیم را تغییر می دهند. پس مردم باید شکرگزار باشند و آلترناتیو و جانشین حاکمیت ساقط شده را که "ناجیان" برایشان تعیین می کنند بپذیرند. ولو سیاستهای تحریمی ترامپ هدفش سرنگونی رژیم نیست و خودشان هم همین را می گویند و کماکان تلاششان سر براه کردن جمهوری اسلامی است.

- **سوم**، راهکار و روش لیبرال ها، دموکراسی خواهان پروغرب و جریانات پرورژیم از طریق طرح رفتارنوم و کشاندن جمهوری اسلامی به تغییراتی در سیاستهای داخلی و خارجی و کنار آمدن با امریکا و دول منطقه است. جمهوری اسلامی مقبول دول سرمایه داری بزرگ و کوچک، یک راه دیگر تغییر رژیم بدون سرنگونی و فروپاشی کامل نظام است. آیا این راه میانبر جمهوری اسلامی را از زیر تیغ جنبش واقعی سرنگونی از جانب ده ها میلیون کارگر و زحمتکش و مردم محروم و ستمدیده بیرون می آورد؟ جواب این سوال را جنبش مستقل طبقه کارگر و محرومان جامعه برای سرنگونی باید بدهد. خیزش دیمه و اعتراضات و اعتصابات پی در پی تا کنونی به نحو بارزی این جواب را داده است.

این ها صرفا احتمالات نیستند بلکه سیاست و راه و روشهای آشکار و صریح و روباز اند و چیز پنهانی در آن وجود ندارد. تدارک تهدیدات نظامی از سالها قبل دیده شده است. نقشه تحریم اقتصادی فلج کننده کشیده شده و در حال اجرا است. و تلاش لیبرال ها و بورژوازی پروغرب و پرو رژیمی ها برای قانع کردن جمهوری اسلامی به کوتاه آمدن در مقابل امریکا و متحدینش، کوتاه آمدن از دخالتهای نظامی در منطقه و بهره برداری از امکانات دول سرمایه داری و شاید گشایشی در بحران مرگبار اقتصادی ... همچنان ادامه دارد...

- **چهارم** و بالاخره در اینجا به موضوع و راه متفاوتی می رسیم که جنبش مستقل مردم برای سرنگونی است.

در مقابل همه راه های فوق، توده های محروم و بجان آمده هم، جنبش علنی و آشکار و روبازی برای سرنگونی جمهوری اسلامی برپا کرده است. کمونیست ها، طبقه کارگر و مردم محروم باید به آن سه راه حل امپریالیستی و ارتجاعی برای تغییر رژیم و یا وادار کردن آن به تسلیم و سازش با امریکا و غرب برای حفظ نظام، به چشم دشمنان جدی جنبش خود نگاه کنند. پربروزی جنبش مستقل طبقه کارگر و محرومان و ستمدیدگان جامعه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و شکل دادن به یک آلترناتیو با افق انقلاب کارگری و سوسیالیسم در گرو پاسخ طبقاتی و کمونیستی است.

۷ مهرماه ۹۷ - ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۸

حوزه‌های حزبی و آکسیون‌های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور و

آژیتاسیون علنی

منصور حکمت

(۱)

مقدمه کمونیست ماهانه: کمونیست تلاش میکند در هر شماره خود بحثی از مباحثات اساسی جنبش ما که به امر کار کمونیستی و سازمانی حزب در ایران مربوط است و فکر میکنیم در شرایط ویژه امروز برای همه کمونیستها عموما و برای حکمتیستها خصوصا ضروری است را در نشریه باز تکثیر کند. در شماره های قبل کمونیست (شماره های ۲۳۱ و ۲۳۲) دو مبحث "درباره خطر آکسیونیسم در حوزه های حزبی و مبارزات جاری، تبلیغ و مبلغ، حوزه حزبی" از منصور حکمت را منتشر کردیم و در این شماره بحث حوزه های حزبی و آکسیونهای کارگری، در باره اهمیت آژیتاتور و آژیتاسیون علنی، از منصور حکمت را ملاحظه میکند. قطعا همه این مباحث مهر دوره تاریخی معینی را بر خود دارند. اما اساس بحث و تاکیداها و پایه های آن امروز نیز برای فعالیت کمونیستی و برای کار متحزب ما حیاتی است. لذا ضمن اینکه توجه همه فعالین کمونیست را به جواندن آن جلب میکنیم از همه آنها درخواست میکنیم از ارسال سوالات و ملاحظات خود در این ضمیمه ما را محروم نکنند. توجه شما را به بحث منصور حکمت جلب میکنیم.

(۱) مقدمه

آکسیون اعتراضی کارگری، مانند هر پدیده دیگر، گذشته، حال و آینده ای دارد. از مسائل، مناسبات و مطالبات خاصی مایه میگیرد، به جریان درمیاید و اوج میگیرد و در فردای پایان خود مناسبات، تناسب قوا، روحیات و تلقیات متفاوتی برجای میگذارد. ناظر خارجی عمدتا آکسیون کارگری را با بروز بالفعل اعتراض علنی دسته جمعی تداعی میکند. "کارگران نوب آهن اعتصاب کرده اند"، "کارگران کانادادرای با پلیس و پاسداران درگیر شده اند"، "کارگران صنعت نفت دست به کم کاری زده اند" و نظیر آن. اما یک آکسیون کارگری برای فعالین کمونیست معنای وسیعتری را در بردارد و هنگامی که ما از دخالت در آکسیون های کارگری و رهبری آنها سخن میگوئیم، دخالت و اعمال رهبری در کل یک پروسه، یعنی قبل از آکسیون، حین آن و پس از آن را مدنظر داریم.

هر رهنمود، یا مجموعه رهنمودها، برای توضیح نحوه دخالت فعالین کمونیست و تشکیلات کمونیستی در مبارزات و اعتراضات جاری کارگران باید وظایف کمونیستها را در هر سه دوره شکل گیری، وقوع و خاتمه آکسیون ها روشن کند. معنی دخالت و شرکت در یک آکسیون در حال وقوع در وهله اول روشن بنظر میرسد. اما ایده دخالت در آکسیون، قبل از آن و یا پس از پایان آن، شاید در ابتدای امر قدری غریب بنظر برسد. اتفاقا این وجه دوم مساله است که تاکنون در بحثهای ما راجع به شیوه برخورد حوزه های حزبی به مبارزات جاری بیشتر مورد توجه قرار گرفته و آنچه بیشتر از قلم افتاده ملزومات و شیوه دخالت در آکسیون در حین وقوع آن بوده است. با این وجود توضیح بیشتری مفید خواهد بود.

هر آکسیونی (به معنی اخص کلمه، یعنی بعنوان یک مبارزه اعتراضی بالفعل و در جریان)، مهر زمینه ها و شرایط عینی و ذهنی قبلی خود را با خود حمل میکند. هر آکسیون بر زمینه تناسب قوای معین و در چهارچوب آگاهی سیاسی و درجه سازمانیافتگی و تشکل پذیری موجود طبقه شکل میگیرد. بدون شک این عوامل در طول خود آکسیون تغییر میکنند، اما در تحلیل نهایی تنها به حد معینی میتوانند از سطح قبلی فراتر روند. هیچ اعتصابی در ایران امروز دفعتا بر سر ۳۵ ساعت



کار، خروج نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی از کردستان و یا آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان در کل کشور آغاز نمی شود. تعرض بورژوازی، عقب نشینی های تحمیلی به جنبش کارگری و تناسب قوای موجود، مطالبات کارگران در اعتراضات جاری را به سطح پایین تری تنزل داده است.

هر آکسیون اقدام مبارزاتی کارگران معین، با آگاهی سیاسی و توان تشکیلاتی معین، بر زمینه تناسب قوای موجود و با تلقی خاصی از تناسب قوای موجود است. چهارچوب و جو کلی ای که اعتراضات خودبخودی کارگری در محدوده آن شکل میگیرد، توسط این عوامل کمابیش از قبل تعیین شده است. دخالت در آکسیون قبل از آکسیون، به معنای دخالت و تلاش برای تغییر این جو و شکستن این چهارچوب است. به معنای تلاش در بالا بردن سطح آگاهی و تشکل پذیری کارگران، خنثی کردن عوامل تفرقه انگیز موجود، فرمولبندی اصولی شعارها و مطالبات کارگران، مرتبط کردن و متشکل کردن کارگران پیشرو و صاحب نفوذ و بالا بردن روحیه مبارزاتی کارگران و نظایر آن است. جلب بخش بیشتری از کارگران به کمونیسم و تشکل در حزب کمونیست خود تاثیر تعیین کننده ای در سطح مبارزات اعتراضی آتی دارد. فعالیت مستمر حوزه ها و فعالین کمونیستی در میان کارگران و نیز اقدامات مشخص آنها در هر دوره ای که نارضایتی های موجود به نحوی اوج میگیرد که دورنمای یک آکسیون را در برابر کارگران قرار میدهد، تاثیرات جدی خود را مستقیما بر قدرت و دامنه آکسیون آتی خواهد گذاشت. سرنوشت آکسیون کارگران کارخانه ای که به دولت و کارفرما توهم دارند، کمونیستها در میانشان کار نکرده اند، فرمولبندی غیر اصولی و مبهمی از خواستهای خود دارند و غیره از پیش معلوم است. بخش مهمی از فعالیت روتین کمونیست ها و اقدامات ویژه قبل از آکسیون آنها، صرف رفع این نقاط ضعف میشود، و این بهر رو، به معنی دخالت و تاثیرگذاری بر سرنوشت هر آکسیون آتی کارگران است.

وظایف کمونیستها پس از خاتمه آکسیون نیز کمابیش روشن است. اعم از اینکه آکسیون به نتیجه رسیده باشد یا نه، کل پروسه مبارزه، نقاط ضعف و قدرت آن باید جمعبندی شود و این جمعبندی در وسیعترین سطح ممکن به شعور عمومی کارگران و یا لاقبل به نظر بخش پیشروتر آنان تبدیل شود. اگر دستاوردی هست باید تثبیت و حراست شود، اگر شکستی در کار بوده است، باید دلایل این شکست تحلیل شود و مبنای تجربه اندوزی کارگران قرار گیرد، باید مقاومت در برابر تاثیرات عملی شکست (اخراج رفقای کارگر، تعدی کارفرما به دیگر حقوق کارگران و غیره) سازماندهی شود. تحت هر شرایطی باید با افت روحیه مبارزاتی و ناامیدی و دلسردی از مبارزه مقابله شود. هر آکسیون زمینه ای را برای کار فشرده کمونیستی در میان توده کارگران و عناصر پیشرو فراهم میسازد که باید به خوبی از آن استفاده شود.

بهر حال تبیین وظایف حوزه های کمونیستی در قبل و بعد از آکسیون دشوار نیست. بسیاری از نکات مهم فی الحال به طرق مختلف توضیح داده شده است. اگر ابهام و اشکالی در زمینه شیوه برخورد به آکسیون ها وجود دارد، اساسا به مسئله دخالت در آکسیون و رهبری آکسیون در جریان وقوع آن یعنی در حین آکسیون (به معنی اخص کلمه) برمبگردد. اینجااست که بیشترین تعمق ضروری است. اینجااست که باید در جستجوی ایده ها و رهنمودهای راهگشا بود.

(۲) ویژگی روزهای آکسیون و اهمیت وجه علنی مبارزه

کمونیست ۲۳۳

منظور از دخالت حوزه ها و فعالین کمونیست در آکسیونهای کارگری چیست؟ قطعا منظور این نیست که کمونیست ها صرفا مانند کارگران دیگر در تجمع عمومی، صف تظاهرات و محل تحصن حضور بهم رسانند؛ مشت خود را در میان صدها مشت گره کنند و رای خود را مانند صدها رای دیگر در رد و قبول این یا آن پیشنهاد و فراخوان ابراز کنند. کمونیست ها در آکسیون صرفا "مثل هر کارگر دیگر" شرکت نمی کنند، شرکت کمونیستها بنا به تعریف شرکت در هدایت آکسیون، در رهبری آن در جهت اصولی، بر طبق سیاستهای کمونیستی حزب است.

ادبیات پوپولیستی تصویر ساده گرایانه ای از رهبری آکسیون های کارگری توسط سازمان مخفی ترسیم میکند. یک سلول مخفی "سازمان" رهبری آکسیون را به دست دارد. این سلول قبلا حقانیت خود را به توده کارگران ثابت کرده و کارگران علی العموم با شنیدن نام سازمان و یادآوری سابقه پرافتخار آن تحت شعارها و رهنمودهای سلول مخفی بخط میشوند. سلول مخفی شعارها را تعیین میکند و به اطلاع کارگران میرساند و حتی در صورت لزوم قبلا تقسیم کار لازم را در بین کارگران بوجود می آورد. سلول مخفی (با اعلامیه و غیره) نظر خود را درباره هر مرحله از پیشرفت آکسیون اعلام می کند و کارگران را نسبت به اقدامات فوری بعدی واقف می سازد. آکسیون تحت شعارهای سلول مخفی، با مطالبات مطرح شده از جانب آن و با کنترل غیبی آن هدایت میشود.

اشکال کار اینجااست که اگرچه محبوبیت توده ای یک حزب احتمالا قادر به جهت دادن به حرکت عمومی کلی کارگران خواهد بود، اما این سناریو، یا سناریوهای شبیه به آن که آکسیون را به یک فعل و انفعال بلاواسطه "سازمان مخفی - کارگران" تنزل میدهند، تنها روی کاغذ میتوانند اجرا شود. در جهان واقعی آکسیون بطور اجتناب ناپذیر وابسته به وجود عناصر پیشرو علنی کار، یعنی رهبران واژیناتورهای علنی است. در جهان واقعی، چنین سلولی از چنین سازماتی همواره با این واقعیت روبروست که چند کارگر سرشناس و صاحب نفوذ" غیرسازمانی" از بالای چهارپایه، از میان دستگاهها، بالای پله ها، از درون هیات نمایندگی، و بطور خلاصه از دور و نزدیک، اما بهر حال به شیوه علنی، سرنخ ماجرا را میگیرند و آن را در جهتی که میخواهند و میتوانند سمت و سو میدهند. کاری که برای سلول مربوطه میماند، اعلام کتبی هواداری سازمان از آکسیون، تمجید آکسیون و تمکین به تمام محدودیت ها و عقب ماندگی های آن و نیز تنظیم گزارش خبری برای سازمان است. این کنترل از راه دور و رهبری غیبی را باید به عالم تخیلی پوپولیست ها واگذاشت، زیرا آنچه روزهای آکسیون را از دوره قبل و بعد آن متمایز میکند اینست که :

اولا، توده کمتر آگاه و کمتر سازمان یافته کارگران به صحنه عمل کشیده میشود. توده وسیعی که نیازمند یک رهبری حضوری، مستمر و سریع الانتقال است. توده ای که در ضمن از قبل، بنا بر یک دانش سیاسی - ایدئولوژیک و یا تعلق خاطر تشکیلاتی از پیشی، به تبعیت از کمونیست ها و نظرات و سیاست های آنان سوگند نخورده است.

ثانیا، رهبری آکسیون به ناگزیر از یک جنبه علنی تعیین کننده برخوردار میشود. هدایت مخفیانه تمایلات، مطالبات عمومی و یا حتی جهت گیری کلی کارگران شاید کمابیش ممکن باشد، اما رهبری عمل مستقیم و در حال جریان آنان بی شک تنها میتواند یک رهبری اساسا علنی و حضوری باشد.

ثالثا، آکسیون شامل یک سلسله لحظات تعیین کننده، رودررویی های پی در پی کارگران با دولت و کارفرما و عمال آنها و مباحثات درونی و حساس در میان خود کارگران، توطئه های کارفرما و عمال او، تجدید آرایش کارگران، تعرض، عقب نشینی و غیره است. عکس العمل مناسب و سریع به تمام این لحظات و نقطه عطف های تعیین کننده و حفظ سکان مبارزه در طول این پروسه رویارویی آشکار، نیز رهبری زنده علنی و حضوری را اجتناب ناپذیر میکند.

رابعا، کمونیستها ناگزیر از فعالیت مخفی اند، اما سندیکای زردی ها، شورای اسلامی ها، انجمنها،

و یا توده ای و اکثریتی هایی که موقعیت خود را در کارخانه حفظ کرده اند، همه امکان دخالت علنی دارند. در غیاب رهبری علنی انقلابی و منطبق با خط مشی کمونیستی، اعتراضات کارگری بطور دائمی توسط این جریانها به سازش و شکست کشیده میشود. در روزهای آکسیون، مقابله کمونیستها با تمهیدات ضد کارگری این جریانها باید بطور جدی به بعد علنی کشیده شود.

همه اینها به این معنی است که تشکیلات کمونیستی در محل کار و زیست کارگران، بعنوان یک تشکیلات مخفی، تنها هنگامی به معنی واقعی کلمه و به شیوه ای اصولی قادر به دخالت موثر و اعمال رهبری در آکسیونهاست که بتواند این وجه علنی، حاضر در صحنه و حضوری رهبری را تامین نماید. این آن مساله اساسی است که تبیین جدی شیوه برخورد حوزه های حزبی به مسئله رهبری مبارزات جاری به آن وابسته است. بویژه اینکه ما در شرایطی فعالیت میکنیم که جنبش کارگری در ایران فاقد تشکل های توده ای تثبیت شده است. وجود تشکل های توده ای کارگری (نظیر شورا و سندیکا) بی تردید ظرف و بستر متعارفی برای دخالت کمونیستی در آکسیون فراهم میکند. در این حالت دخالت در آکسیون تا حد زیادی به درجه دخالت و اتوریته سیاسی و عملی حزب در تشکل توده ای غیر حزبی کارگران مرتبط میشود. اما در غیاب چنین تشکلهایی، یعنی در شرایطی که هر آکسیون باید کمابیش از نو رهبری عملی خود را پیدا کند، نکات فوق اهمیت بمراتب بیشتری می یابند.

بارها شده است که رفقای ما در حوزه های حزبی پرسیده اند ملزومات و شرایط و ضوابط دخالت حوزه ها در آکسیونهای کارگری چیست، تحت چه شرایطی مجازیم برای رهبری این آکسیون ها بکوشیم، تحت چه شرایطی دخالت ما سطحی و آکسیونبستی نخواهد بود. اکنون تا حدود زیادی یکی از مهمترین ملزومات این امر را توضیح داده ایم. اولین سوالی که حوزه باید در این زمینه برای خود طرح کند اینست، آیا حوزه و یا تشکیلات محلی ما بطور واقعی قادر به پر کردن خلاء رهبری علنی و حضوری در آکسیون هست، بی آنکه کل موجودیت و ادامه کاری شبکه مخفی را به خطر بیاندازد؟ اگر نه، که در بیشتر موارد چنین است، آنگاه این آمادگی را چگونه میتوان بدست آورد.

۳) نقش حیاتی آژیتاتور

آنچه قبل از هر چیز از نکات فوق برمیآید، نقش برجسته رهبران عملی و علنی و بطور کلی آژیتاتورها در جنبش کارگری است. هر آکسیون بطور تفکیک ناپذیری به عملکرد این افراد وابسته است. اینگونه فعالین، یعنی کارگران پیشروتری که نقشی بیشتر از هر شرکت کننده عادی در آکسیون را بعهده میگیرند، به جلوی صف کارگران گام میگذارند، آنها را مخاطب قرار میدهند و میکوشند به نماینده و سخنگو و هدایت کننده اعتراض و اعتصاب تبدیل شوند، همواره و در هر جنبش اعتراضی وجود دارند. اینها محصول "طبیعی" اعتراضند.

هر اعتراض و مبارزه کارگری، حتی اگر احزاب سیاسی در آن کمترین نفوذ را داشته باشند، بطور طبیعی از خود رهبرانی بیرون میدهد. افرادی که شهادت پا جلو گذاشتن و مبارزه را با خود تداعی کردن را دارند. کسانی که به درجات مختلف این وظیفه را بردوش خود می بینند که به سخنگوی علنی کارگران تبدیل شوند، تمایلات آنان را در سخنان خود بیان کنند و لذا قادر میشوند تا در میان کارگران محبوبیت و نفوذ کلام بیابند. کسانی که از سطح آگاهی و تعهدپذیری عمومی کارگران فراتر میروند و به خود به چشم یک رهبر و متعهد به هدایت کارگران مینگرند. سنتا اینها کارگران آگاه تر، پرسورتر و باتجربه تری اند که قدرت تهییج، مجاب کردن و خط مشی تعیین کردن را از خود بروز میدهند. به موقع در بحث ها دخالت میکنند، در لحظات حساس کارگران را از ابهام و دولی بیرون میکشند و راهی به جلو برای آنها ترسیم میکنند. طبیعی است که این رهبران خود بخودی به دفعات خطا میکنند. ممکن است اساسا به درک درستی از منافع طبقه کارگر

و اشکال مبارزه مسلح نباشند، گاه تندروی و گاه سازش میکنند، اما یک خصوصیت در همه آنها مشترک است، قابلیت قرار گرفتن در جلو صف کارگران، تاثیرگذاری بر آنان از طریق توضیح، استدلال و تهییج و شهادت ابراز وجود فردی. هیچ آکسیون بدون آنکه کارگرانی خود را در موضع رهبری آن قرار دهند به جایی نمی رسد و در عین حال هیچ آکسیون نیست که بطورطبیعی کارگرانی را به جلوی صفوف خود نراند و حرکت خود را با قدرت تشخیص این عناصر رهبری گره نزند. آنجا که جنبش کارگری توانسته باشد نوعی از تشکل پایدار را به بورژوازی تحمیل کند(نظیر اتحادیه، شورا، هیاتهای نمایندگی و غیره) این عناصر عمدتا در مقامهای کلیدی این ارگانها قرار میگیرند و نقش خود را رسماً و از مجرای ارگانهای جاافتاده رهبری ایفا میکنند (طبعاً در این شرایط این عناصر تا حدود زیادی توسط این تشکل ها هضم میشوند و به مهره های آن و سخنگویانی برای سیاست حاکم بر آن تبدیل میشوند و لذا با انحراف آن تشکل از منافع کارگران همواره خیل وسیعی از فعالترین کارگران نیز از گردونه مبارزه اصولی پرولتری خارج میشوند، نظیر سندیکاهای رفرمیست و غیره). اما در شرایط موجود در ایران، که خبری از شورا و سندیکا نیست، آژیتاتور نه به اعتبار کارگری، بلکه عمدتاً به اتکا نفوذ و محبوبیت اش در میان کارگران، جای خود را در آکسیون پیدا میکند. ویژگی این شرایط اینست که صف رهبری کارگران به شدت متغیر است. سرکوب هر آکسیون کارگری توسط بورژوازی به دفعات به دستگیری و اخراج آژیتاتورها و رهبران شناخته شده تر و قدیمی تر منجر میشود، و لذا کارگران به ناگزیر هر بار رهبران جدیدی را از میان خود جستجو میکنند. از یکسو تداوم مبارزه گسسته میشود، انباشت تجربه در میان رهبران کاهش مییابد و جنبش همواره با ضعف عملی رهبری علنی روبروست و از سوی دیگر خلانی باز میشود که هر بار کارگران جدیدی را به عرصه رهبری و آژیتاسیون جلب میکند. ضعف دائمی رهبری توأم با وجود تعداد کثیری از عناصر پرشور و آماده پیش افتادن، این یک خصیصه مهم جنبش کارگری در ایران است.

هنگامی که ما از رهبران علنی و عملی جنبش کارگری سخن میگوئیم این طیف را مد نظر داریم. طیفی شامل کارگران پیشرو قدیمی کار، با تجربه کار متشکل و سابقه طولانی در امر آژیتاسیون و نیز کارگران پرشور و جدید، که گام به گام قابلیتهای خود را در آکسیونها به ثبوت میرسانند و عملاً خود را در نقش رهبری قرار میدهند. اختناق چندین ده ساله و سرکوب وحشیانه جنبش کارگری توسط بورژوازی در ایران از جمله به این نتیجه نیز منجر شده است که احزاب و گروه های سیاسی درصد بسیار کمی از این رهبران و عناصر قادر به رهبری را در صفوف خود دارند. عمده این عناصر فاقد تعهد و تعلق تشکیلاتی هستند. در یک کلمه این کارگران غیر حزبی و غیر تشکیلاتی اند. بی شک روزی خواهد رسید که در نتیجه تلاش ما و رشد حزب کمونیست در میان کارگران، بتوانیم بخش تعیین کننده و قابل ملاحظه ای از رهبران و آژیتاتورهای پرنفوذ جنبش کارگری را در صفوف حزب داشته باشیم، روزی که آژیتاتورهای کمونیست نبض اعتراضات کارگری را در کلیه سطوح در دست بگیرند. اما امروز چنین نیست. این آن واقعیتی است که هر حوزه حزبی که مساله رهبری و دخالت در آکسیونهای اعتراضی را برای خود طرح میکند باید به خوبی بشناسد. هدایت مبارزه اعتراضی، بدون آژیتاتور، بدون رهبران عملی و علنی کارگری ممکن نیست. رهبری از بالای سر اینها ممکن نیست. موفقیت ما در تعیین گام اصولی به جلو در جنبش کارگری و در تدقیق بیشتر سبک کار عملی حوزه های حزبی تماماً به درک این واقعیت گره خورده است.

۴) حزب کمونیست و رهبران عملی جنبش کارگری

واضح است که هدف حزب ما اینست که رهبران عملی و آژیتاتورهای پرنفوذ در جنبش کارگری در صفوف خود حزب باشند و فعالیت آنها در چهارچوب عمومی فعالیت حزب و تحت ضوابط تشکیلاتی و خط مشی سیاسی حزب قرار بگیرد. اما چه برای گام برداشتن به سمت این هدف و چه

برای حداکثر تاثیرگذاری کمونیستی بر اعتراضات و مبارزات جاری کارگری، ما باید امروز، برای دستیابی به آژیتاتورهای قابل، توجه خود را به قلمرو فعالیت غیرحزبی کارگران پیشرو معطوف کنیم. ما باید روی امکانات و روابط و ماتریال موجود کار کنیم.

همانطور که گفته شد، رهبر عملی و آژیتاتور، اختراع حزب ما یا هیچ جریان سیاسی دیگری نیست. این پدیده جزء لاینجزای اعتراض کارگری است. بنابراین مساله ما صادر کردن تعدادی آژیتاتور به عرصه علنی نیست (هر چند زمانی خواهد رسید که آژیتاتورهای حرفه ای و سیار حزب، علاوه بر آژیتاتورهای محلی، این وظیفه را انجام دهند)، بلکه کار روی رهبران عملی موجود برای تاثیرگذاری بر آنها، جلب آنها به حزب و هدایت عملکرد آنها در جریان آکسیون از یکسو و مرتبط کردن فعالیت حزبی با پروسه و مکانیسم رشد آژیتاتورهای جدید در میان کارگران از سوی دیگر است. ما باید رهبران و آژیتاتورهای موجود و بالفعل را جلب کنیم و در شکل گیری آژیتاتورهای جدید، با افکار و اصول روشن کمونیستی، شرکت کنیم. این جزئی از کار روئین ماست. اما در هر آکسیون معین ما باید بتوانیم رابطه سیاسی - تشکیلاتی معین و محکمی با رهبران عملی آکسیون برقرار کنیم. در شرایط موجود افرادی را که باید مورد توجه جدی ما قرار بگیرند میتوان به دو دسته تقسیم کرد: اول کارگران پیشرو و رهبران عملی قدیمی کار و دوم، استعدادهای جدید و رهبران در حال شکل گیری. واضح است که تقسیم رهبران عملی به مجرب و تازه کار یک تقسیم بندی شماتیک و خشک است. در واقعیت امر ما با طیفی از کارگران مواجهیم که بدرجات مختلف از آگاهی سیاسی و توانایی عملی برای آژیتاسیون برخوردارند. تشخیص دقیق شیوه برخورد به هر مورد خاص طبعاً تنها از خود فعالین و حوزه های ما در میان کارگران برمیآید. اما همین تقسیم بندی شماتیک برای فرموله شدن رفقای ما مفید خواهد بود.

الف) آژیتاتورها و رهبران عملی باسابقه و باتجربه. این دسته از کارگران تجربه سخت و مشقت باری را در چند سال اخیر از سر گذرانده اند. فشار جمهوری اسلامی بر جنبش کارگری عمدتاً این رفقا را هدف قرار داده است. تعداد زیادی از آنان اعدام، دستگیر و یا اخراج شده اند. بخشی از آنان امکان کار کردن در واحدهای بزرگ را از دست داده اند و به ناگزیر به کارگاه های کوچک روی آورده اند. جایی که اولاً محیط محدودی برای فعالیت آنهاست و ثانیاً سابقه مبارزاتی آنان در آن کمتر شناخته شده است و لاجرم از نفوذ و محبوبیت پیشین در میان کارگران برخوردار نیستند. اکثر این کارگران خود را سوسیالیست و کمونیست میدانند. اما کمونیسم را به روایت پوپولیستها و رویزونیستها آموخته اند و لذا بحران رویزونیسم و پوپولیسم آنها را نیز به یک بحران و سرگشتگی ایدئولوژیکی و ناباوری سیاسی دچار کرده است. از نظر عملی تا حدود زیادی منزوی و متفرق شده اند. روابط گسترده پیشین را با یکدیگر ندارند.

نگرانی از خطرات امنیتی و تجربه تلخ سبک کار پوپولیستی، آنان را در تشکل پذیری با سازمان کمونیستی دچار دودلی کرده است. مسائل مالی و معیشتی نیز به شدت بر دوش آنان سنگینی میکند و این انزوای سیاسی آنان را تشدید میکند. در مجموع آشفتگی فکری، تشکل گریزی، دلسردی و محافظه کاری، و فقدان عرصه مناسب برای فعالیت مشکل عمومی اکثر این کارگران است. در شرایطی که جو اختناق و بن بست پوپولیسم و "خلق گرایی" حتی سازمانهایی نظیر راه کارگر یا محافل باقی مانده از خط ۳ را (که کار خیابانی و ماوراء طبقاتی خصلت اساسی شان بود) به سندیکالیستهای دواتشه تبدیل کرده است، جای تعجب نیست که این دسته از کارگران، که خود از ابتدا گرایشات سندیکالیستی قوی داشتند، در این انحراف غرق شده باشند. ما باید روی این بخش از کارگران بطور منظم کار کنیم و تمام مسائل فوق باید در برخورد ما به آنها ملحوظ باشد.

۱) باید تحت هر شرایطی تماس و تبادل نظر با این رفقا را حفظ کنیم. تنها ملاحظات امنیتی میتواند دلیلی برای محدود کردن تماس با اینگونه کارگران باشد.

۲) ما باید در برخورد به این کارگران، تجربه پوپولیسم، عملکرد رویزونیسم و نیز مبانی سندیکالیسم و فعالیت انفرادی را عمیقاً نقد کنیم. ما باید این کارگران را از آشفتگی فکری، یاس و تمکین به مبارزه محدود سندیکالیستی بیرون بکشیم. باید توجه کرد که در این کار حداکثر منانیت و تفاهم مقابل ضروری است. بی آنکه سرسوزنی از نقد خود به هر آنچه غیرکمونیستی است تخفیف بدهیم، باید حجم سنگین تجارب منفی ای را که این کارگران از سر گذرانده اند و بداموزی های پوپولیستی و رویزونیستی را به حساب آوریم. ما نباید از موضع حق به جانب، طلبکار و صرفاً بر مبنای پرخاشگری اخلاقی (مبنی بر لزوم مبارزه و کنار نکشیدن و غیره)، با آنان مواجه شویم. اگر انتقاداتی به مواضع عملکرد حزب ما دارند، این انتقادات باید به دقت و با تفصیل پاسخ گفته شود. باید بکوشیم تا ضمن بالا بردن روحیه مبارزاتی آنان، به نقد عمیقی از پراتیک محدود گذشته و درک روشنی از حزب کمونیست و اهداف و شیوه های آن دست یابند.

۳) باید کاری کرد که این مناسبات و مباحثات در متن روابط طبیعی و با حداقل خطرات امنیتی (برای هر دو طرف) صورت بگیرد. نگرانی امنیتی این کارگران متکی بر تجربه آنها از سبک کار فرصت طلبانه پوپولیستی است. در چهارچوب این مناسبات محکم ما باید این رفقا را با نشریات و رادیوی حزب و با نظرات سیاسی و تاکتیکی و شعارهای خود آشنا کنیم.

۴) باید این کارگران را حتی المقدور در ارتباط با یکدیگر قرار داد. نباید اجازه داد سیاست سرکوب جمهوری اسلامی، پیوند طبیعی میان کارگران پیشرو را تضعیف کند.

کار بر روی این دسته از کارگران مستلزم استمرار، حوصله قابلیت ترویج و توضیح نظرات

مکتبست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود
 fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود
 Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود
 m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید
 www.hekmatist.com
 www.hekmat.public-archive.net
 www.koorosh-modaresi.com
 www.pishvand.com
 www.marxhekmatociety.com

حوزه های حزبی و...

حزب در برابر گرایشات انحرافی و شناخت معضلات عملی این دسته از کارگران است. بهترین و مجرب ترین رفقای مروج باید به این امر بپردازند.

(ب) استعدادهای جدید، رهبران رو به رشد. در غیاب بخش مهمی از رهبران شناخته شده و مجرب، قشر وسیعی از رهبران جدید پا به میدان میگذارند. اینها عمدتا کارگرانی هستند با آگاهی سیاسی و تجربه عملی کمتر، اما پرشور و معترضند، جوانترند و از روحیه بالاتری برخوردارند. رفقای ما در کارخانجات و محلات به کرات با این رهبران در حال شکل گیری آشنا میشوند. در مجامع عمومی، در تجمع های اعتراضی، کسانی هستند که بهر ترتیب حرف خود را به گوش همه میرسانند، در مقابل عوامل دولت و کارفرما صدای اعتراض خود را بلند میکنند. گاه با یک سخنرانی به موقع یا حتی پرانند یک جمله جو جلسات کارگری را تحت تأثیر قرار میدهند. در موارد زیادی به خوبی دیده میشود که دخالت آنها بیشتر جنبه احساسی دارد، ظاهرا به شور میایند و کسی جلودار اعتراضشان نیست. نسبت به تحمیل و فشار حساسند و در اعتراض فردی جسورند. سخنانشان چندان منظم، مستدل و حساب شده و الزاما اصولی نیست، بیشتر بیان پراحساس مشقت ها و ستم هاست تا دعوت به اقدامات عملی و سیاسی حساب شده، اما شور مبارزاتی در آن موج میزند. اینها بتدریج اعتماد و محبت کارگران را بدست میآورند، اما ناپختگی و فقدان زمینه قبلی در رهبری، باعث میشود نتوانند بخوبی و بسرعت به یک رهبر عملی شناخته شده تبدیل شوند. رفقای ما باید این قشر کارگران را با دقت و حساسیت مورد توجه قرار دهند. اینها کسانی هستند که از حداقل توانایی برای تبدیل شدن به آژیتاتورهای خوب برخوردارند. و اگر آگاه شوند، به ایدنولوژی کمونیستی مسلح شوند و تجربه کسب کنند، به نسل جدیدی از رهبران کمونیست علنی در جنبش کارگری تبدیل خواهند شد. کار در میان این کارگران برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست از نظر ما حیاتی است. رنوس وظایف ما در این زمینه اینهاست :

۱) نه فقط باید با آنها تماس برقرار کرد، بلکه باید رابطه حضوری و مستمری میان آنها با رفقای حزبی مجرب در امر ترویج برقرار کرد. باید رفیق حزبی در یک رابطه طبیعی به دوست وهمراه دائمی این کارگران تبدیل شود. اینها آژیتاتورهای در حال "کارآموزی" هستند، به آنها باید آموزش در حین عمل داد.

۲) باید کمونیسم را به آنان آموخت. این کارگران باید با اسناد پایه ای کمونیسم و ایده های بنیادی مارکسیسم از طریق ما آشنا شوند. در ادامه کار، این رفقا باید حزب کمونیست، اهداف، تاکتیکها و شیوه های آن را بشناسند و مشتاق کار با حزب باشند.

۳) این کارگران باید نقش و موقعیت یک آژیتاتور و اهمیت آن برای انقلاب و مبارزه کارگری را درک کنند و آگاهانه به نقش خود برخورد کنند. هر چه بیشتر باید دخالت آنها در اعتراضات کارگری از شکل یک دخالت احساسی درآید و به یک دخالت عاقلانه و هدفمند تبدیل شود که به سیاست و خط مشی طبقاتی معین (سوسیالیسم) و یک حزب سیاسی مشخص (حزب کمونیست) مرتبط میگردد.

۴) باید هنر آژیتاسیون کمونیستی را به آنان آموخت. آژیتاتور کی وارد عمل میشود، کی باید حتما دخالت کند و کجا باید احتیاط کند، چگونه باید جو و محیط فعالیت خود و موقعیت را بشناسد، حدود و ثغور سرریسته حرف زدن با صریح گفتن مسائل چگونه روشن میشود، چگونه باید نظرات صحیح و یا حتی شعارهای مشخص حزبی را تبلیغ کند بی آنکه قربانی تحریکات عمال بورژوازی شود، چگونه باید خود را حفظ کند، رابطه اش با توده کارگران چه باید باشد، در مقابل پلیس سیاسی چگونه هویت خود را تعریف میکند و اعمال خود را توجیه مینماید، تا چه حد و تحت چه شرایطی مجاز به اشاره علنی به کمونیسم و سیاستهای کمونیستی است، چگونه باید قدرت بالفعل و بالقوه حرکتی را که میخواهد

هدایت کند بشناسد، توطئه های عمال بورژوازی از چه قماش است، عمال دولت و کارفرما چگونه در حین آکسیون تفرقه افکنی میکنند و چگونه باید این اقدامات خنثی شود. قواعد نماینده کارگران بودن چیست، چه شیوه هایی باید در مذاکره با دولت و کارفرما بکار برد، چگونه میتوان بیشترین نیروی توده کارگران را بسیج کرد و در صحنه نگاهداشت و ده ها سوال مهم "سبک کاری" نظیر این، اینها تماما باید به دقت به آژیتاتور کارآموز آموخته شود و عملکرد او در هر مورد تصحیح شود.

بطور خلاصه در برخورد به کارگران پرشور و معترض باید با حساسیت تمام قابلیت این رفقا برای تبدیل شدن به یک مبلغ علنی و رهبر عملی را ارزیابی کرد. نقاط ضعف آنان را تحلیل کرد و در صورتی که استعداد و قابلیت فردی و صلاحیت امنیتی او مورد تایید قرار گرفت، تماس دائمی و محکمی، در یک رابطه طبیعی، میان او با یکی از مروجین حزبی برقرار کرد. اصول کمونیسم و انقلاب کارگری را به او آموخت و کار تبلیغی او را در صحنه عملی هدایت و نقد کرد. در این میان ایجاد یک رابطه رفیقانه، اصولی و سازنده میان رفیق حزبی با آژیتاتور تازه کار بیشترین نقش را دارد. این رابطه در عین اینکه آموزش آژیتاتور را ممکن میکند، حذفاصلی میان او و بدنه مخفی تشکیلات ایجاد میکند و خطر انتقال ضربه را کاهش میدهد، بویژه اگر آژیتاتور خود به اهمیت و ارزش کار" آموزگار" خود پی برده باشد و آگاهانه او را از ردیابی پلیس مصون بدارد (در مورد این جنبه پائین تر بیشتر توضیح میدهیم) .

کار در میان کارگران پیشرو برای جلب آنان به حزب کمونیست یک فعالیت روتین و دانمی ما است. اما تلاش برای پر کردن خلاء آژیتاتورهای علنی در کار کمونیستی، جزء ویژه ای از این فعالیت همیشگی ماست. پرورش و جلب آژیتاتور به معنای اضافه کردن عرصه جدیدی به مجموعه فعالیتهای تشکیلات مخفی است. رفقای که بعنوان مبلغ علنی به حزب جذب میشوند، صرفا به عنصر جدیدی در شبکه حزب تبدیل نمیشوند، بلکه بعد جدیدی از فعالیت را امکان پذیر میکنند. بنابراین باید ویژگیهای این بعد علنی فعالیت را به خوبی شناخت و جای واقعی آژیتاتور را به او بخشید. مادام که ما از لحاظ عملی قابلیت پای گذاشتن به این بعد فعالیت را نداشته باشیم، یعنی مادام که تشکیلات محلی ما (در کارخانه و محله) فاقد مجموعه ای از آژیتاتورهای علنی است که به شیوه ای اصولی با تشکیلات مخفی حزب در ارتباطند و توسط آن هدایت میشوند، دخالت واقعی کمونیستی در آکسیونهای کارگری اگر غیرممکن نباشد، در بهترین حالت تصادفی، کم تاثیر وسطحی خواهد بود و در همه حال مخاطراتی جدی برای کل تشکیلات حزبی ببار میآورد. آکسیونیسیم در کلی ترین تعبیر آن به معنای دست زدن به عمل در هنگام و تحت شرایطی است که ملزومات و زمینه های مادی و واقعی این عمل فراهم نشده است. آژیتاتور علنی حزبی یکی از این ملزومات حیاتی است. رابطه محکم تشکیلات مخفی (از لحاظ سیاسی - تشکیلاتی و امنیتی) با آژیتاتور علنی یکی دیگر از این شرایط حیاتی است. حالا هر رفیق ما میتواند به حوزه و تشکیلات محلی خود بنگرد و مجددا از خود بپرسد، تا چه حد از این لحاظ ما از این ابتدایی ترین ملزومات دخالت اصولی وادامه کار در آکسیونهای کارگری برخورداریم.

این قسمت مقاله را همینجا تمام میکنیم. در این قسمت تاکید شد که مساله دخالت در آکسیونها برای ما نه یک مساله نظری و تاکتیکی بلکه اساسا یک مسئله سبک کاری است. اگر مواععی وجود دارد این موانع باید با تدقیق سبک کار کمونیستی رفع شود. آکسیون کارگری نیازمند رهبری علنی (علاوه بر مخفی) است. لذا ما باید روشهای دخالت علنی را بیاموزیم و بکار ببندیم. اما دخالت علنی مستلزم داشتن عناصر علنی کار و آژیتاتورهای کمونیست در جنبش کارگری است. امروز این آژیتاتورها در صفوف ما بسیار اندکند. راه پرورش و جذب اینگونه فعالین، خم شدن بر روی رهبران عملی جنبش کارگری، کارگران پیشرو و عناصر پرشور و معترض و با استعداد در جنبش کارگری به منظور تبدیل کردن این عناصر به آژیتاتورهای حزبی است. این امر بعلاوه مستلزم درک نوع رابطه تشکیلاتی ایست

که تشکیلات مخفی حزبی با عناصر علنی کار خود برقرار میکند.

در قسمت بعد روی این وجه آخر، یعنی جنبه تشکیلاتی مساله مکت میکنیم و بطور مشخص نکاتی را درباره رابطه عملی آژیتاتور با حوزه و تشکیلات مخفی حزب طرح میکنیم، و در انتها بحث خود را، با هدف روشن کردن رنوس گامهای عملی حوزه های حزبی در این جهت، جمعبندی خواهیم کرد.

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور وآژیتاسیون علنی

(۲)

۱) اهمیت "سبک کاری" مبحث آژیتاتور:

بحث اهمیت آژیتاتور کمونیست را باید قبل از هر چیز در یک سطح پایه ای و به اصطلاح "سبک کاری" مد نظر قرار داد. در این سطح، هنوز بحث بر سر این نیست که برای مثال تعداد رهبران عملی و کارگران صاحب نفوذ در صفوف ما کم است و باید افزایش یابد. بحث بر سر این است که اصولا حزب ما، فعالین حزب در شهرها و حوزه های ما باید دارای چنان سنت ها و عادات و روشهای فعالیتی باشند که جذب اینگونه کارگران را امکان پذیر میکند. به همین معنی است که قبلا از ضرورت "هضم" پدیده ای بنام آژیتاتور پرولتر در سیستم عملی فعالیت حزبی صحبت کردیم. روشهای ما باید چنان باشد که آژیتاتور و رهبر عملی کارگران بتواند در این سیستم جا بیفتد. کار با حزب نه تنها با خصوصیات و نیازهای فعالیت آژیتاتور در تناقض نباشد، بلکه برعکس، محیط کاملا مناسبی برای شکفتن این خصوصیات و تقویت آنها ایجاد کند. سبک کار پوپولیستی، که منطبق با نحوه زیست واشکال اعتراضی خرده بورژواهای از لحاظ تولیدی منفرد است، طبیعتا جانی برای یک آژیتاتور پرولتر و رهبر توده ای کارگری باقی نمیگذارد.

وقتی مبارزه سیاسی به نوسانی میان اعمال فشار مسالمت آمیز بر بورژوازی و عصیان کور تروریستی بدل شود، وقتی ابراز وجود سیاسی به ابراز وجود خیابانی منحصر شود، وقتی کار مخفی تا حد عملیات توطئه گرانه دستجات بریده از جامعه مسخ شود و دخالت در عرصه علنی مبارزه را کمابیش مطلقا منتفی کند، طبعاً یک کارگر صاحب نفوذ و یک رهبر کارگری که نقش خود را تنها می تواند در جلوی صف کارگران بازی کند، جایی در سازمان نمی یابد. بیهوده نیست که عظیم ترین سازمانهای پوپولیستی در اوج رونق شان نه تنها فاقد قدرت و نفوذ جدی مبارزاتی در صنایع بزرگ نظیر صنعت نفت بودند، بلکه حتی از سازماندهی و رهبری یک اعتصاب در یک کارگاه ۵۰ نفره نیز ناتوان بودند و تا آنجا که به اعتراضات و مبارزات به معنی اخص کارگری مربوط میشود، حداکثر به دنباله رو و خیرنگاران آن بدل میشوند.

سبک کار حزب سیاسی طبقه کارگر، باید با زیست اقتصادی و اشکال مشخص مبارزه و اعتراض کارگری سازگار باشد. کارگر در متشکل شدن قدرت مییابد. اعتراض انفرادی کارگران بی ثمر و تنها مبارزه متشکل آنها ثمربخش است. کارگران از اهرم فشار نیرومندی در عرصه تولید برخوردارند. از اینرو کارخانه و محل تولید یکی از اساسی ترین عرصه های مبارزه کارگری را تشکیل میدهد و اعتصاب به شکل پایه ای اعتراض کارگران در اقصی نقاط جهان تبدیل میشود. کارگر برخلاف خرده بورژوا یک طبقه اجتماعی و مرتبط با تولید بزرگ است. اعتراض و مبارزه این طبقه ناگزیر اشکال توده ای، علنی و رو در رو به خود میگیرد.

کارگران را نمی توان در خانه های امن و جوخه های رزمی و تیم های "چسب قطره ای" سازمان داد و انتظار داشت که همچون کارگران مبارزه کنند. و بالاخره کارگران بمثابه یک طبقه سراسری، در عین حال در زیر مجموعه های فابریکی و محلی خاصی جای گرفته اند که در هر

کمونیست ۲۳۳

یک توده وسیع کارگران رهبری حضوری و محلی خود را نیاز دارد. مبارزه سراسری کارگری ارتباط ناگسستنی با سازماندهی و حرکت بخشهای مختلف این طبقه دارد. کارگران را نمی توان چون بورژواها و خرده بورژواها، با علم کردن یک مرجع تقلید و یک دولت در تبعید و نظیر آن از راه دور به خط کرد. سازماندهی و رهبری محلی برای هر عملکرد طبقاتی کارگران، از اعتصاب و قیام تا کنترل کارگری و اعمال برنامه ریزی اقتصادی در فردای کسب قدرت، یک امر حیاتی و غیر قابل چشم پوشی است.

سبک کار کمونیستی، سبک کاری سازگار با این خصوصیات عینی زیست و مبارزه طبقه کارگر است. تمام جوهر نقد ما به سبک کار پوپولیستی را میتوان در این خلاصه کرد که ما دریافتیم باید آگاهانه و از طریق نقد سنت های بورژوایی حاکم بر جنبش چپ، راه خود را در جهت سازگار کردن شیوه های فعالیت حزبی با عینیات حیات تولیدی و مبارزاتی طبقه کارگر باز کنیم. پوپولیست ها مجازند که به هر شکل که میخواهند قشر جماعی ای را که پایگاه و موکل آنهاست بسیج و هدایت کنند.

ما موظفیم طبقه خود، طبقه کارگر، را در آن اشکال و با تکیه بر آن مکانیسم هایی سازمان بدهیم که به قدرت واقعی طبقه کارگر به بهترین وجه امکان مادی شدن میدهد. مبارزه طبقه کارگر، از اعتصاب تا قیام تا اداره جامعه، نیازمند رهبران عملی محلی و آژیتاتورهاست. پس حزب کمونیست باید خود تشکلی از آژیتاتورهای پرولتر نیز باشد. تجسم رابطه حزب و طبقه بصورت رابطه دو قطبی" سازمان مخفی توده کارگران" یک تصور مکانیکی است. این بیان دیگری از فرمولبندی چریکی "موتور کوچک -موتور بزرگ" است.

در جهان واقعی آژیتاتورها و رهبران محلی و توده ای با نفوذ آن حلقه ای هستند که حزب مخفی پیشروان طبقه را با توده وسیع کارگرانی که عمدتا علنا آموزش می بینند، علنا اعتراض میکنند و علنا متشکل میشوند متصل نگاه میدارد و مربوط میکند. مساله ای که ما با آن روبرویم اینست: در حزب ما و در سبک کار ما چه جایگاهی به این عنصر حیاتی مبارزه پرولتری اختصاص داده شده است؟ آیا سنت های فعالیت تشکیلاتی ما بطور طبیعی ظرف مناسبی را برای ایفای نقش این قشر تعیین کننده در طبقه کارگر بوجود می آورد؟ آیا حزب ما میتواند دو گانگی و جدانی سنتی میان حزب سیاسی از یکسو و رهبران عملی و علنی از سوی دیگر را از میان بردارد و خود حزب سیاسی را به حزب دربرگیرنده رهبران کمونیست صاحب نفوذ محلی بدل کند؟

به این ترتیب بحث حاضر گام دیگری در جهت تدقیق روشهای عملی فعالین محلی و حوزه های حزبی است. مستقل از هر اولویت یا کمبود مقطعی، توجه ما به رهبران عملی جنبش کارگری، قابلیت ما در پرورش رهبران کمونیست برای جنبشهای اعتراضی کارگران و بخشهای مختلف طبقه کارگر و تلاش ما در تبدیل کردن حزب کمونیست به حزب متشکل کننده این رهبران، یک امر و وظیفه دائمی و همیشگی ماست، اعم از اینکه آکسیونی در کار باشد یا نه. بخش مهمی از تبلیغ و ترویج و سازماندهی روتین حزبی تنها به مدد فعالیت آژیتاتورها امکانپذیر است. ما باید به سمتی برویم که حزب ما بطور طبیعی همواره بخش قابل ملاحظه ای از رهبران عملی جنبش کارگری را در صفوف خود داشته باشد. قابلیت سازماندهی این بخش از طبقه کارگر، یکی از شاخص های مهم در تشخیص این است که آیا واقعا حزب به یک جریان در درون طبقه کارگر تبدیل شده است، یا خیر.

۲) سلول پایه حزبی و "فعالیت پایه" حزب

حوزه سلول پایه حزب است، سلولی از حزب که در کارخانه یا محله تشکیل شده است. از این نقطه نظر حوزه وظایف روتین و تعریف شده ای را برعهده دارد. اما" فعالیت پایه" حزب در کارخانه و محله از حد فعالیت روتین یک سلول فراتر میرود. "فعالیت پایه" حزب، یعنی تبلیغ، ترویج، سازماندهی و رهبری مبارزات در یک کارخانه یا بخش (شامل مجموعه ای از کارخانه ها و

حوزه های حزبی و...

(محلات کارگری) چیزی بیش از تبلیغ و ترویج و سازماندهی ای است که توسط یک یا چند سلول پایه انجام میشود. آن واحد تشکیلاتی که بنا به تعریف وظیفه پیش بردن چنین سطحی از فعالیت را دارد دیگر حوزه نیست، بلکه یک کمیته تشکیلاتی (کمیته کارخانه، بخش، ناحیه و غیره) است. وظایف تبلیغی، ترویجی و سازماندهی یک حوزه حدود و ثغور معینی دارد. میتوان سازماندهی محافل ترویجی، شبکه های توزیع نشریه و جمع آوری کمک های مالی و نظایر آن را از یک حوزه طلب کرد، اما سازماندهی اعتصاب و تظاهرات را نمیتوان به همین سادگی از یک حوزه انتظار داشت. اینها دیگر نمی توانند جزء وظایف حتمی و لازم الاجرای یک حوزه باشند. اینها دیگر وظیفه کمیته های تشکیلاتی است. بعبارت دیگر باید میان وظایف حوزه، بعنوان یک سلول پایه با "فعالیت پایه" حزبی یعنی آن کمیته و کیفیتی از فعالیت که از حضور همه جانبه حزب در یک کارخانه یا ناحیه انتظار میروود تفاوت گذاشت. در مورد اول ما از عملکردهای یک واحد و سلول پایه تشکیلاتی سخن میگوییم. در مورد دوم بحث بر سر مجموعه آن فعالیتهایی است که حزب باید در تحلیل نهایی در هر واحد فابریکی و محلی قادر به پیشبرد آن باشد.

اما این نکات چه ربطی به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون دارد؟ رابطه مسئله در اینست که تا آنجا که حوزه ها به معنی اخص کلمه را مد نظر داریم، نمی توان بعنوان وظیفه قطعی آنها (یعنی وظیفه ای که بدون انجام آن حوزه های کاملی نیستند) سازماندهی و هدایت آژیتاتورها را قرار داد. هر حوزه سازمانی موظف نیست حتما یک یا چند رهبر علنی کارگری را سازمان داده باشد و تغذیه کند. سازماندهی آژیتاتورهای کمونیست توده ای و علنی به معنای فراتر رفتن از محدوده وظایف تعریف شده یک حوزه است.

بنابراین اولا همواره حوزه های متعددی میتوانند وجود داشته باشند که فاقد آژیتاتورهای توده ای اند، و ثانياً آن حوزه هایی که از این امکان و توانایی برخوردارند که رهبران عملی جنبش کارگری را در رابطه با خود و تحت پرچم حزب کمونیست متشکل کنند، دیگر کمابیش دارند خود را از محدوده یک حوزه فراتر میبرند. اینجا دیگر یک گام جدی برای شکل گیری ارگانهای بالاتر حزبی (نظیر کمیته های کارخانه) دارد برداشته میشود.

ما، بعنوان یک اصل و به عنوان یک اولویت، مصرانه خواهان تشکیل و تکثیر حوزه های پایه وانجام منظم وظایف تعریف شده حوزه ها توسط آنها هستیم. این آن طپش دانمی و آن عنصر همیشگی رشد است که هر فعالیت پیچیده تر و متکامل تر حزبی، در هر مرحله از حیات حزب، باید بر آن متکی و استوار شود. این کار تعطیل بردار نیست و هرگز از اولویت نخواهد افتاد. اما بر مبنای این رشد دانمی در پایه، حزب ما امکان مییابد به عرصه های "جدیدی" پای بگذارد، وظایف پیچیده تر و ترکیبی تری را در دستور بگذارد و بالاخره اندامهای تشکیلاتی مرکب و بالاتری را در هرم تشکیلاتی حزب بوجود آورد. جذب و سازماندهی آژیتاتورها و پیشبرد امر آژیتاسیون توده ای و رهبری عملی آکسیونهای یکی از این عرصه هاست.

در این دوره از کار حزب کمونیست، پا گذاشتن به این عرصه ها و شکل دادن به ارگانها واندامهای عالیتر حزبی یعنی کل تشکیلات حزبی کارخانه با وظایف متنوع آن، قبل از آنکه نتیجه یک تصمیم "از بالا" و اساسنامه ای باشد، نتیجه یک تکامل و رشد از پایین است. هدف از بحث حاضر آنست که این دورنمای رشد، در یکی از ابعاد مهم آن، ترسیم شود.

اما اینکه توجه حوزه ها علی العموم را به مسئله آژیتاتور و آژیتاسیون توده ای جلب میکنیم و در این بحث همه حوزه ها را خطاب قرار میدهیم، از اینروست که اولاً، کل حوزه ها و فعالین حزب را به سمت کار سیاسی (و در مراحل بعد، تشکیلاتی) با رهبران عملی جنبش کارگری جهت بدهیم. اهمیت این فشر از طبقه باید برای همه ما معلوم باشد، و ثانياً، گامهای بعدی آن حوزه هایی

را که هم اکنون از امکانات اولیه و توانانی لازم برای پا گذاشتن به این عرصه فعالیت برخوردارند، مشخص کنیم. برای بسیاری از حوزه ها، بحث ما در حد یک آموزش سبک کار و تاکیدی بر یک جهت گیری عمومی، اما مهم، باقی میماند. برای برخی دیگر، مضامین این بحث میتواند رهنمودی برای عمل مشخص در دوره حاضر باشد.

۳) ملزومات عمومی و سیاسی جلب آژیتاتورهای کارگری

از آنچه تا همینجا گفتیم روشن است که امر جلب آژیتاتورهای کارگری، یعنی رهبران بانفوذ و یا در حال شکل گیری کارگران در سطح کارخانه و محله را نمی توان به یک مکانیسم ساده عضوگیری تنزل داد. صحبت بر سر یک جهت گیری جدی از طرف ما به این عرصه فعالیت و همینطور ایجاد یک موج حرکت در میان رهبران کارگری و کارگران پیشرو و بانفوذ به سمت کار با حزب است. در محتوای امر این یک جهت گیری و حرکت سیاسی از هر دو سو است.

از طرف ما، این یک جهت گیری به سمت رهبران عملی و توده ای برای تاثیرگذاری کمونیستی بر آنان و از طرف رهبران کارگری یک سمت گیری در جهت کار کمونیستی و تشکل در سازمان مخفی است. عامل محرکه این جهت گیری از هر دو طرف بهر حال حزب ماست. این مائیم که به رهبران عملی روی میاوریم تا کاری کنیم آنها به سمت کمونیسم و حزب کمونیست روی آورند. و این مائیم که باید ملزومات کار را فراهم کنیم. چگونه ؟

الف- حفظ تماس دانمی و آمیختن با محافل کارگران پیشرو

این محافل همواره وجود دارند. هیچ درجه از اختناق وسرکوب قادر به انحلال و امحاء این محافل نیست. کارگران با تجربه و استخوان خردکرده در طول سالها راه و رسم حفظ و گسترش این محافل در درون کارگران را آموخته اند. این محافل بر مبنای طبیعی ترین روابط و در دل هزاران تماس روزمره کارگران در محیط کار و زندگی بقاء خود را حفظ میکنند. بورژوازی تاکنون تحت هیچ شرایطی قادر نبوده است که کارگران را چنان منفرد و متمیزه کند که این روابط بطور جدی مورد مخاطره قرار گیرند. در این روابط محفلی کارگران فعال تر و آگاهتر تبادل نظر میکنند، تصمیم میگیرند و حتی نوعی آموزش مقدماتی - عموماً در جهت بالا بردن درک منافع صنفی - را در میان توده کارگران و بویژه کارگران جوانتر به پیش میبرند. "انورپته ها" در این روابط کمابیش شکل می گیرند. بی آنکه تشکل و تشکیلاتی در کار باشد، رشته هایی از دل روابط طبیعی کارگران فعال را بنحوی از انحاء به هم مرتبط میکند. این محافل کانونهای تعیین کننده ای در درون طبقه کارگردند.

فعالین حزب، خود بعنوان بخشی از کارگران پیشرو محیط خود، باید با این محافل بجوشند. هر جا این محافل اشکال جدی تری به خود گرفته باشند، به همان درجه برقراری تماس جدی تر با آنها، همچنان در روابط طبیعی برعهده ما قرار میگیرد. همانطور که قبلاً هم گفتیم، تنها ملاحظات امنیتی میتواند دامنه تماس و آمیختگی طبیعی ما با این محافل را محدود کند. اختلاف نظر ما با این یا آن دسته و محفل از کارگران فعال، بهیچوجه نمی تواند دلیلی برای گسستن رابطه متقابل و کناره گیری از آنها باشد.

ب- مطلع نگاهداشتن کارگران پیشرو از مواضع و نظرات حزب :

در دل این تماس دانمی، ما باید دائماً نظرات و سیاستهای حزب را بدرون صفوف کارگران پیشرو "پمپ" کنیم. هر کارگر مبارز و فعالی باید از نظرات، سیاستها و شعارهای ما مطلع باشد (حتی اگر نسبت به آن نقد داشته باشد). شرط لازم این کار ترویج و تبلیغ حضوری و سیستماتیک نظرات حزب در این محافل (طبیعتاً با در نظر گرفتن سطح امنیتی هر رابطه)، رساندن جزوات پایه و نشریات حزبی به طور دانمی به محافل کارگران پیشرو، معرفی و تثبیت صدای حزب کمونیست ایران در میان کارگران و توضیح دانمی تاکتیکها و شعارهای حزبی در روابط

کارگری است. باید کاری کرد که هر کارگر فعال، حزب کمونیست را در رؤس و حتی المقذور در جزئیات دیدگاهها و مواضعش بشناسد و در مواجهه با هر مسئله جدید خواهان اطلاع از نظر و جهت گیری حزب باشد.

ج- قابلیت ترویج مارکسیسم و نقد نظرات غیرپرولتری :

جهت گیری ما به سمت رهبران عملی کارگران باید به پیوستن قطعی آنها به مارکسیسم و سازمانیابی کمونیستی آنان منجر شود. نقد تفکرات غیر پرولتری و تلاش برای رواج مارکسیسم در میان این کارگران، یک وظیفه حیاتی ما است. سطح ترویج ما باید برای تاثیرگذاری جدی بر این کارگران به اندازه کافی بالا باشد. اما این ایدا به معنای ترویج نکات انتزاعی و تکرار ساده فرمولبندی های کلاسیک ماکسیستی نیست. مروج ما باید بتواند مبانی اساسی مارکسیسم را به اشکال گوناگون و در تقابل با بروزات مختلف خرافات بورژوایی معنی کند. مارکسیسم زنده، روشن و مرتبط با مسائل جامعه وجهان امروز، این چیزی است که رفقای مروج ما باید بکوشند با خود به میان کارگران ببرند.

اما خصوصیات خود مروج نیز مهم است. پوپولیسم سنتا امر ترویج را به روشنفکران و دانشجویان می سپرد. روشنفکرانی که اگر شاید مارکسیسم را بهتر مطالعه کرده بودند، از زندگی و مبارزه عملی طبقه کارگر مشاهدات و تجربیات اندکی داشتند، این مروجین بندرت می توانستند مجاب کنند و از لحاظ نظری با اتورپته باشند. ترویج آنها با داده های زنده کارگرانی که در محافل آنها شرکت میکردند، بندرت ارتباط می یافت. ما باید مروجینی تربیت کنیم که از این اشکالات مبرا باشند. روشنفکران می توانند در امر ترویج موثر باشند، مشروط بر آنکه نسبت به زندگی و مبارزه عملی کارگران حساس باشند. مشاهدات غنی و تجربه ملموسی از این زندگی و مبارزه و زوایای گوناگون آن داشته باشند و بعلاوه با مسائل و مشغله های کارگران پیشرو بخوبی آشنا باشند. اما ما باید بتوانیم بیش از پیش مروجین خود را از میان خود کارگران آگاه و مجرب تربیت کنیم. نه تنها احاطه تنوریک بلکه همچنین پختگی عملی مروج برای موفقیت او ضروری است.

د- احاطه به مسائل عملی جنبش کارگری و مطالبات کارگران :

هیچ جریانی که حساسیت لازم را در قبال مسائل عملی جنبش کارگری، مطالبات کارگران و موانع سد راه اعتراضات کارگری از خود نشان ندهد، نمی تواند به بسط نفوذ خویش در میان کارگران خوش بین باشد. بخشی از این حساسیت از طریق کارگری شدن بافت حزب و نیز کار دانمی حوزه ها در میان کارگران بدست می آید. اما این بتنهایی کافی نیست. باید این مسائل را به طور جدی مطالعه و بررسی کرد. باید نسبت به کلیه مسائل جنبش کارگری موضع دقیق و متکی بر اطلاعات و شناخت کافی داشت. باید روحیات کارگران، تمایلات و مطالبات آنها را شناخت و با مشکلات یک رهبر عملی در بسپیح و سازماندهی کارگران از نزدیک آشنا شد. هر رفیق حوزه ما در کارخانه و محله باید قادر به تحلیل و حلایج مسائل کارگری و نقد دیدگاهها و مواضع انحرافی باشد. هر رفیق ما باید به تدریج به یک مرجع صاحب نظر در تحلیل مسائل جنبش اعتراضی کارگران تبدیل شود. از مسائلی نظیر قانون کار، طرح طبقه بندی، بهره وری، ایمنی محل کار، دستمزدها، سود ویژه، مزایا، شرایط کار زنان و غیره گرفته، تا آمار و ارقام مربوط به سطح تولید، اشتغال، تراکم کارگران و غیره در کارگاهها و مناطق مختلف، باید به طور جدی به مشغله فعالین ما تبدیل شود.

۴) مسائل عملی و امنیتی در سازماندهی آژیتاتورها

سازماندهی فعالیت مخفی و حفظ ادامه کاری تشکیلات مخفی حزب در میان کارگران، در شرایط اختناق موجود (که برای کمونیستها شرایط "متعارف" فعالیت محسوب میشود) به سهم خود امر پیچیده و دقیقی است. حال اگر به این تشکیلات آژیتاتورها و وظایفی که از طریق آنها انجام میشود را اضافه کنیم، آشکاراست که بر

دشواری کار بمراتب افزوده میشود. اینجا دیگر با تشکلی روبرو هستیم که برخی عناصر آن عمدتاً بطور علنی فعالیت میکنند، محل کار "روتین" آنها جلسات نسبتاً وسیع کارگری، مجامع عمومی، در راس اعتصابات و اعتراضات و غیره است. بدیهی است که چنین رفقایی بنا به تعریف زیر ذره بین پلیس سیاسی قرار میگیرند. هر حرکت آنها با حساسیت از طرف نیروهای جاسوسی و سرکوب پلیس تحت نظر خواهد بود. در این شرایط محدودیت ها و مسائل متعددی برای ما مطرح میشود. جذب آژیتاتورها و تلفیق فعالیت مخفی حوزه های حزبی با فعالیت علنی حزبی که عمدتاً حول محور آژیتاتورها شکل میگیرد، به این ترتیب مستلزم نهایت درجه آمادگی، هوشیاری دائمی و قبل از هر چیز یک سبک کار اصولی و جا افتاده کار کمونیستی است. و تازه این حالتی است که ما شرایطی را فرض کرده ایم که در آن آژیتاتورها عناصر حزبی و اعضای رسمی حزبنند، مجرب اند، روشهای مبارزه با پلیس سیاسی و حفظ امنیت و ادامه کاری تشکیلات را آموخته اند. در پروسه جذب آژیتاتورها، جایی که آژیتاتورها هنوز دوره انتقالی پیوستن به حزب را طی میکنند، کار از اینهم دشوارتر میشود.

برای سهولت بحث، بهتر است ابتدا مشکلات و محدودیتهای همان حالت اول، یعنی حالتی که مرحله جذب تمام شده و آژیتاتور به جزئی از خود تشکیلات حزب تبدیل شده است، را در رؤس خود بشماریم و سپس به ویژگیها و مشکلات خاص دوره انتقالی بپردازیم. چرا که در صورت تجسم صحیح این امر در شکل نهایی خود، درک خصوصیات پروسه ای که باید به حالت نهایی منجر شود، ساده تر خواهد بود. مشکلات و دشواریهای کار ما کدامند؟

الف- تماس آژیتاتور با تشکل مخفی حزبی :

این در واقع مادر همه مسائل دیگر است. هر فعل و انفعالی اعم از آموزش، انتقال تجربه، هدایت و کنترل، دخالت آژیتاتور (بعنوان عضو حزب) در حیات تشکیلات و غیره، مستلزم تماس منظم و محکم آژیتاتورها با حوزه های مخفی است. چگونه می توان این تماس را بدرستی برقرار کرد؟ چگونه حوزه حزبی میتواند با رفیق آژیتاتور، که یک رهبر عملی کارگران است و لذا کمابیش بعنوان یک عنصر" ناراضی" مبارز و یا حتی "دست چپی" برای پلیس سیاسی شناخته شده است، بطور منظم تماس داشته باشد بی آنکه امنیت تشکیلات مخفی و آژیتاتور هر دو به خطر افتند؟

ب- هدایت آژیتاتور و کنترل و نظارت بر کار او :

کار روتین آژیتاتور تبلیغ و بسپح کارگران است (حال برای آکسیون یا برای سازماندهی آنان در اشکال مختلف). این کار باید بطور روتین تحت هدایت تشکیلات مخفی حزبی انجام شود. اما چگونه؟ چگونه تشکل مخفی فعالیت عنصر علنی کار را در جریان اعتصاب، در جریان سازماندهی مجمع عمومی و یا در حین برانگیختن کارگران به اعتراضات معین، هدایت میکند. این از خصوصیت اصلی کار یک مبلغ توده ای و رهبر عملی کارگران است که در مدت زمان کوتاه ناگزیر از تصمیم گیریهای متعدد در قبال مسائل حساسی است (مثلاً: آیا اعتصاب باید ادامه یابد؟ آیا طرح کارفرما باید قبول شود؟ آیا باید لحن تبلیغ خود را تعدیل کند؟ آیا روحیه کارگران را درست تشخیص داده است؟ و ...). آژیتاتور در چنین شرایطی نیاز به مشاوره و رهنمود خواهد داشت. تشکیلات مخفی چگونه این نیاز را برطرف میکند؟ و هر چه ابعاد اختناق شدیدتر باشد، این مشکل بطور حادثری بروز میکند.

ج- آموزش سیاسی منظم آژیتاتور :

آژیتاتور باید به سهولت به نشریات حزب دسترسی داشته باشد. باید بتواند کتابها و جزوات لازم را بخواند، باید بتواند در جلسات آموزشی شرکت کند. در عین حال، بعنوان فردی که دشمن نسبت به او حساس است، باید خانه اش پاک باشد. اسناد و مدارکی همراه خود و یا در خانه خود نداشته باشد، روابط تشکیلاتی اش قابل ردیابی نباشد و غیره. این نیاز آژیتاتور چگونه برطرف میشود؟

^[1]

حوزه های حزبی و…

د- شرکت آژیتاتور در فعالیت درون حزبی :

آژیتاتور بعنوان عضو حزب باید گزارش بدهد، در بحثهای درون حزبی شرکت کند، در انتخابات حزبی رای بدهد، نظر خود را در قبال تصمیم گیریهای جمعی ابراز کند و دهها عمل "درون حزبی" نظیر این. چگونه می توان یک رهبر عملی و سرشناس را در چنین روابطی قرار داد، بی آنکه اولا امنیت تشکیلات مخفی مستقیما به خطر افتد، ثائیا، اطلاعات او از اماکن و عناصر حزبی از محدوده لازم فراتر نرود و ثالثا، موقعیت خود او در صورت ضربه خوردن به عناصری از حوزه و یا سطوح دیگر تشکیلات تضعیف نشود و کارش فلج نگردد؟

اینها نیازهای اصلی است که باید بطوری جدی برآورده شود. به اینها میتوان عوامل دیگری را افزود. آژیتاتور، حتی وقتی ارتباط حزبی او کاملا پوشیده نگاهداشته شده باشد، دائما بعلت فعالیت خود بعنوان پیشرو کارگران در معرض جریمه، اخراج و یا دستگیری است. مسائل او بعنوان نان آور یک خانواده کارگری دیگر مسائل شخصی او نیست، بلکه یک مسئله حزب است. همینطور در صورت بروز خطر امنیتی، آژیتاتور باید دربرده شود. فراهم کردن امکانات لازم در این عرصه نیز یک وظیفه تشکیلات حزبی است. و مسائل دیگری نظیر اینها.

اما پاسخ چیست؟ واضح است که یک پاسخ واحد، مستقل از زمان و مکان و شرایط خاص سیاسی و امنیتی هر دوره وجود ندارد. دوره ای را میتوان تصور کرد، مثلا در اوج یک اعتلای انقلابی که آژیتاتور بعنوان عضو حزب، رهبر شورای کارخانه، نماینده کارگران و غیره، نظیر هر عضو دیگر حزب به مراکز حزبی رفت و آمد کند، خود راسا در جلسات حوزه تشکیلاتی خود شرکت کند و یا تعلق خود به حزب کمونیست را رسما در سطح جامعه و به توده وسیع کارگران اعلام نماید و سخنران رسمی در مینینگهای حزبی باشد. اما فعلا ما در مرحله دیگری هستیم، در متن یک اختناق شدید و کم سابقه در تاریخ مبارزات کارگری و کمونیستی در سراسر جهان. در اینجا باید سنت ها و مکانیسم های ویژه ای را یافت. بحث ما هم اگر بخواهد برای حوزه های ما در شرایط موجود راهگشا باشد، باید شرایط امروز را مبنا قرار بدهد.

قبل از آنکه به شکل ویژه سازماندهی آژیتاتور و اتصال و فعل و انفعال متقابل تشکیلات مخفی با عناصر علنی کار حزب بپردازیم، باید به چند عامل پایه ای و مهم که هر نوع سازماندهی باید با تکیه به آنها انجام بشود اشاره کنیم.

اول، باید به اهمیت "روابط طبیعی" در میان کارگران اشاره کرد. این چیزی است که خرده بورژوازی آنرا "محمل سازی" مینامد. برای ما روابط طبیعی، دوستی و آشنائی ها و رفت و آمدهای طبیعی میان کارگران، چیزی بسیار فراتر از این است. اینها مکانیسم های واقعی فعل و انفعال درونی طبقه است، و به این معنی بخشی از مکانیسم های عملی فعالیت خود ما کمونیستها بعنوان بخشی از طبقه نیز هست. این روابط را باید کاملا جدی گرفت. محافل خانوادگی، دوستی ها، تماس های شغلی، آشنائی های محلی و غیره یکی از ظرف های واقعی فعالیت خود ماست. بدرجه ای که فعالین حزب این روابط خود را گسترش داده باشند، در این روابط جای گرفته باشند و خود به کارگرانی "اجتماعی" با تماس های وسیع با هم طبقه های خود بدل شده باشند، کار سازماندهی فعالیت مخفی و علنی هر دو، با سهولت بیشتری پیش میرود. بسیاری از تماس ها، آموزش ها، گزارش گیری ها و رهنمودها را میتوان در دل همین "روابط طبیعی" به پیش برد.

دوم، مسئله رشد سطح آگاهی سیاسی کارگران و افزایش محبوبیت عمومی حزب در میان آنها است. قبلا هم درباره احاطه شدن حوزه ها با قشر وسیعی از کارگران دوستدار حزب صحبت کرده ایم. بدرجه ای که علاقه به حزب کمونیست، سخن گفتن از آن، حمایت کردن حتی لفظی از آن، شنیدن رادیوی آن، جستجو کردن نشریات آن در میان کارگران افزایش یافته باشد، به همان درجه سازمان دادن شبکه واقعا حزبی، اعم از مخفی و

علنی ساده تر خواهد شد. بدرجه ای که کارگران معترض افزایش یابند، کارگران معترض کمونیست از موقعیت عملی محکم تری برخوردار خواهند شد. بدرجه ای که هر معترض به شیوه ها و با شعارهای ما سخن بگوید، آژیتاتور رسمی و سازمان یافته حزبی در گسترش ابعاد و تحکیم امنیت فعالیت خود موفق تر خواهد بود. بدین ترتیب استحکام رابطه کار مخفی و علنی و رابطه حوزه ها و آژیتاتورها خود تا حدود زیادی متکی به فعالیت روتین رفقای ما در رواج دادن اندیشه ها و سیاستهای حزب و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی عمومی کارگران است.

سوم، مسئله آمادگی و ظرفیت سیاسی، تشکیلاتی و عملی خود حوزه هاست. برای جذب یک رهبر عملی کارگری و برای سازماندهی او بعنوان یک آژیتاتور حزبی، که همان وظایف رهبری را به شیوه کمونیستی و تحت اهداف و موازین و انضباط حزبی انجام میدهد، تشکیلات مخفی ما (در این مورد حوزه ها) باید توانائی های اولیه خاصی را کسب کرده باشد. هر حوزه ای قادر به چنین سازماندهی ای نخواهد بود. حوزه باید از لحاظ سیاسی سطح بالائی داشته باشد. قدرت ترویجی خوبی را در خود متمرکز کرده باشد و به مسائل عملی جنبش کارگری و مطالبات کارگران بخوبی آشنا باشد. حوزه باید تا حد معینی در امر سازماندهی محافل ترویجی، توزیع نشریات حزب، آموزش کارگران و بطور خلاصه سازماندهی و انجام وظایف روتینی که در جزوه "وظایف حوزه های حزبی" آمده است، پیشرفت کرده باشد. از لحاظ امنیتی روابط خود را کاملا محکم کرده باشد و از نظر کمیت نیرو به حد کافی ای رشد کرده باشد. تغذیه، حفظ تماس، هدایت و سازماندهی آژیتاتور خود نیاز به صرف انرژی زیادی خواهد داشت. حوزه باید این توانائی را داشته باشد که آژیتاتور را در خدمت حزب فعال کند و نه آنکه خود توسط مسائلی که از مجرای آژیتاتور برای آن طرح میشود، بلعیده شود و از انجام وظایف پایه خود نیز باز بماند. واضح است که حتی حوزه های ضعیف نیز نمی توانند و نباید نسبت به رهبران عملی کارگری که در محیط فعالیت خود با آنها تماس میگیرند بی تفاوت باشند. اما باید توجه کنند که از تماس با این دسته از کارگران و انجام وظایف روتین حزبی در رابطه با آنها تا سازماندهی آنها بعنوان یک مبلغ توده ای حزبی راهی طولانی است. اما بهرحال این راهی است که هر حوزه حزبی در ادامه تلاش موفقیت آمیز خود در شکل دادن اولیه به خود دیر یا زود به آن گام خواهد گذاشت.

حوزه های حزبی و آکسیون های کارگری

درباره اهمیت آژیتاتور واژیتاسیون علنی

(۲)

در بخش های قبل در توضیح اهمیت آژیتاتور کمونیست از نظر تلفیق کار مخفی و علنی در فعالیت روتین حزب، سازماندهی و هدایت آکسیون ها و تاثیرگذاری بر توده کارگران نسبتا به تفصیل صحبت کردیم. در انتهای بخش دوم به یک سلسله سوالات عملی مهم در زمینه سازماندهی آژیتاتور و رابطه عملی او با حوزه و شکل حزبی اشاره کردیم. رئوس کلی سوالات اینها بود: تماس آژیتاتور با حوزه مخفی چگونه باید برقرار و حفظ شود؟ هدایت عملی و کنترل فعالیت آژیتاتور چگونه باید توسط تشکل مخفی انجام شود؟ آموزش منظم آژیتاتور علنی کار توسط سازمان مخفی چگونه تامین میشود؟ آژیتاتور چگونه در حیات درونی یک حزب مخفی دخالت و شرکت میکند؟ و بالاخره مسائل معیشتی و امنیتی آژیتاتور چگونه حل می شود؟

اینجا، در انتهای بحث لازم است در حد امکان نکاتی در جهت پاسخگویی به این مسائل عملی، با توجه به اوضاع اختناق کنونی، طرح کنیم. واضح است که آنچه اینجا بعنوان "راه حل" یا راه حل های نسبی ذکر می کنیم دگم های لایتغیری نیستند. هم تغییر اوضاع و هم انباشت تجربه و گسترش امکانات، اشکال عملی سازماندهی و فعالیت آژیتاتور علنی در رابطه با تشکل مخفی را تحت تاثیر قرار میدهد. اما، بهررو آنچه اینجا گفته میشود میتواند الگوی ابتدائی و کمابیش قابل تعمیمی برای فعالیت ما در این زمینه در دوره حاضر باشد. لازم به یادآوری است که به دلیل سه

تکه شدن این مقاله، در هر قسمت برخی نکات برای زنده کردن زمینه عمومی بحث، احتمالا بناگذیر تکرار خواهد شد.

۱)کار با رهبران موجود

قبلا گفتیم که کارگرانی را که ما برای پرورش آژیتاتورهای کمونیست بر روی آنها کار میکنیم میتوان، در مجموع و بطور نسبی، به دو دسته تقسیم کرد. اول رهبران عملا موجود جنبش های اعتراضی کارگری، یعنی کارگران مبارزی که هم اکنون دارای نفوذ عملی جدی بر توده کارگران در واحدهای خویش اند؛ دوم، استعدادهای در حال شکل گیری، کارگران معترض باشهامت و هوشیاری که تازه پا به عرصه رهبر شدن میگذارند.

کار با رهبران موجود دارای ویژگی های خاص خود است. تشکل گریزی آنان، درک مبهم شان از اهداف و روشهای حزب کمونیست که حاصل تحریفات رویزیونیستی از کمونیسم و محدودیت های دامنه فعالیت تاکتونی حزب ماست، محافظه کاری امنیتی در تماس با تشکیلات مخفی و توهمات اکونومیستی و سندیکالیستی، اینها رئوس عمده موانعی است که پیوستن این کارگران به صفوف حزب را دشوار میکند. در مقابل، تجربه غنی، شناخت مکانیسم های کار علنی در میان کارگران و حفظ خود در برابر فشار سرکوب و تحریکات عوامل بورژوازی، درک سریع موقعیت و روحیات کارگران، نقاط مثبتی است که این کارگران از آن برخوردارند و در صورت روی آوری به مارکسیسم انقلابی و متحد شدن در حزب ما، آنان را به اهرمهای نیرومندی در پیشبرد سیاست کمونیستی در درون کارگران تبدیل میکند.

دوره جذب این رفقا به حزب عمدتا دوره ای است که آنها به اهمیت کار با حزب کمونیست پی میبرند و به ضرورت قرار گرفتن در صف تشکیلات حزبی مجاب میشوند. محور این دوره جذب، معنی کردن کمونیسم از دیدگاه ما توضیح و آموزش روش ها و اهداف کمونیستی است. اگر نقد باورهای نادرست نقش حیاتی دارد، آموزش روشهای ویژه ما نیز به همان درجه حیاتی است. بنابراین رفقایى که مسئولیت جذب رهبران کارگری به حزب را برعهده دارند باید از مسلط ترین مروجین ما باشند. رابطه این رفقا با این کارگران پیشرو از همان ابتدا باید با ضریب امنیتی بالایی برقرار شود. قرار دادن این پروسه در متن یک رابطه طبیعی، سپردن پیشبرد این رابطه به یک نفر و کاهش دادن اطلاعات دیگر اعضای کمیته یا حوزه مخفی حزبی از هویت و عرصه کار و فعالیت این رفقای کارگر به حداقل ممکن، شرط لازم حفظ امنیت حوزه و رفقای کارگر مورد نظر هر دو است.

در گزارشدهی راجع به نحوه پیشرفت این روابط کارگری به ارگانهای بالای حزبی، باید حداکثر دقت به عمل آید که با محدود کردن اطلاعات امنیتی در گزارشات و با استفاده جدی از محکم ترین اشکال رمز و رد و بدل کردن اطلاعات، امنیت کارگرانی که با آنها در تماسیم حتی در صورت افتادن گزارشات بدست عوامل دشمن محفوظ بماند. باید کاری کرد، و این تلاش خود را به کارگران مورد نظر نیز توضیح داد، که ریسک امنیتی تماس گرفتن با حزب کمونیست برای کارگران پیشرو به حداقل ممکن کاهش یابد. فداکاری در پیشبرد امر کمونیسم و حزب کمونیست برای اعضای حزب فرض است، اما انتظار فداکاری برای تماس با حزب از کارگرانی که هنوز حقانیت راه انقلابی ما را به روشنی که باید درنیافته اند بیجاست.

این مائیم که باید بر موانع اولیه فائق آئیم و اگر یکی از این موانع محافظه کاری، تشکل گریزی و بی اعتمادی ایست که در درجه اول جلادان جمهوری اسلامی و در درجه دوم سطحی کاریهای پوپولیستی در گذشته در دل کارگران انداخته اند، آنگاه این مائیم که باید به عنوان حزب سیاسی و متعهد طبقه کارگر با صرف انرژی بیشتر این موانع را خنثی کنیم. بدرجه ای که کارگران به امر کمونیسم و حزب کمونیست مومن میشوند، بهمان درجه نیز از خود مایه خواهند گذاشت. اما این شرایطی است که ما باید برای آن کار کنیم نه آنکه مفروض بگیریم.

کمونیست ۲۳۳

بهر رو در این روابط ما قادر خواهیم شد بخشی از این رهبران عملی را به کمونیستهای متعهد به حزب و متشکل در حزب تبدیل کنیم. اینجا دیگر عملکرد این رفقا در عرصه آژیتاسیون و رهبری عملی به امری برای حزب تبدیل میشود. مسائل تکنیکی و عملی سازماندهی حزبی آژیتاتور دیگر بطور جدی برای ما طرح میشود.

ارتباط، آموزش، هدایت

اولین مسئله ای که باید حل کرد، مسئله ارتباط و تماس دائمی تشکیلات مخفی با آژیتاتور است. در شرایط موجود مطمئن ترین راه حفظ این تماس، قرار دادن آژیتاتور در رابطه با یک مروج کارآزموده حزبی است که تنها وظیفه (و یا وظیفه عمده) سازمانی او حفظ ارتباط، آموزش، تغذیه سیاسی و گزارش دهی از کار آژیتاتور است. اختصاص یک رابط ویژه به هر آژیتاتور، حداقل امکاناتی است که باید در خدمت فعالیت آژیتاتور قرار داده شود. اما رفیق رابط تنها وظیفه حفظ ارتباط آژیتاتور و حوزه را ندارد. برعکس او در واقع نماینده تمام اتورितه حوزه در رابطه با آژیتاتور خواهد بود. از لحاظ سیاسی و کاراکتر مبارزاتی رفیق مروج باید ریفقی باشد که بتواند به مسائل نظری و عملی آژیتاتور پاسخ گوید، در حین عمل او را هدایت کند و نقاط ضعف و قدرت کار او را جمعبندی نماید. رفیق مروج باید بتواند به یک اتوریته معنوی و سیاسی برای آژیتاتور تبدیل شود. هر چه آژیتاتور مورد بحث با سابقه تر، مجرب تر و فعالتر باشد، خصوصیتی که رفیق مروج رابط با او باید داشته باشد به همان نسبت باید در سطح بالاتری قرار داشته باشد.

شیوه روزمره کار مروج با آژیتاتور

رفیق مروج برای آنکه قادر به هدایت آژیتاتور باشد باید در همان محیط فعالیت آژیتاتور (کارخانه و محله) حضور داشته باشد، و حتی المقدور در همان واحد تولیدی شاغل باشد که آژیتاتور در آن کار و فعالیت میکند. رابطه این دو رفیق باید رابطه دو دوست و همکار نزدیک باشد. اما سطح علنی این دوستی باید چنان حفظ شود که از یکسو آژیتاتور و رفیق مروج حزبی بطور خودبخودی همواره با هم تداعی نشوند. مروج باید دوستی در میان دوستان متعدد آژیتاتور باشد. از سوی دیگر این رفاقت باید آنچنان نزدیک باشد که تماس نسبتا مکرر آژیتاتور و مروج برای هر ناظر خارجی امری ظبیعی بنظر برسد.

بر خلاف آژیتاتور که دخالت علنی و نیمه علنی در مبارزات کارگری وظیفه اوست، رفیق مروج باید حتی المقدور حداکثر بعنوان یک کارگر عادی در اعتراضات شرکت جوید. اگر مروج خود راسا در امر آژیتاسیون دخالت کند، آنگاه حوزه حزبی عملا دو آژیتاتور بدون پشتوانه و بدون ارتباط خواهد داشت! مساله را میتوان به اینصورت در نظر گرفت که هر واحد آژیتاسیون ما حداقل شامل دو نفر است که یکی خود آژیتاتور و دیگری مسئول سیاسی و رابط اوست. حفظ تقسیم کار موجود میان این دو حیاتی است. رفیق مروج باید ترتیبی بدهد که در متن روابط طبیعی آژیتاتور بتواند از طریق و به کمک او نشریات حزبی را مطالعه کند، به کتب و جزوات لازم دسترسی پیدا کند و با مباحثات درون حزبی آشنا شود. آژیتاتور از طریق رفیق مروج نظرات و گزارشات خود را به حوزه و تشکیلات حزبی ارائه میکند. اساسی ترین نکته در رابطه مروج و آژیتاتور، اعتماد سیاسی آژیتاتور به مروج و اتوریته معنوی رفیق مروج است. بدین ترتیب مرتبط کردن رهبران عملی با حوزه ها اساسا در گرو داشتن رفقایى است که بتوانند نقش رابط مروج را بدرستی ایفا کنند. هر رابطی نمی تواند این وظیفه را به عهده بگیرد. چرا که ضعف سیاسی و تجربی مروج، به عقب ماندگی آژیتاتور، دلسردی او از کار و جدایی سیاسی اش از حزب منجر خواهد شد. اگر این اتوریته معنوی بدست آید فعالیت روزمره آژیتاتور، با شادابی، با کمترین ابهامات عملی و اعتماد به نفس کافی انجام خواهد شد. در اینجا مسئله ما، بیش از آنکه تشکیلاتی و اجرایی باشد، یک مسئله سیاسی است. ما باید کادرهای مروج ورزیده خود را در خدمت جلب و سازماندهی و حفظ ارتباط با بهترین رهبران عملی در جنبش کارگری قرار بدهیم.

حوزه های حزبی و...

ضرورت استقلال عمل نسبی آژیتاتور

حتی در صورت امکان برقراری محکم ترین تماسها با حوزه ها و تشکیلات حزب، یعنی در شرایطی بسیار مساعدتر از امروز، یک مبلغ توده ای حزبی و یک رهبر کمونیست کارگران باید از آزادی عمل نسبی بالایی برخوردار باشد. ابتکار عمل، تصمیم گیری سریع و تشخیص فوری موقعیت در لحظات مختلف مبارزه، شرط لازم فعالیت یک آژیتاتور کمونیست است و این مترادف با درجه بالایی از استقلال در فعالیتهای جاری است. در شرایط کنونی ما باید به درجه حتی بالاتری از آزادی عمل برای آژیتاتورها "رضایت" بدهیم. محدودیت های امنیتی و عملی تماس و کنترل، تا درجه زیادی در این مرحله باید توسط آموزش آژیتاتور، همدلی ایندولوژیک - سیاسی میان آژیتاتور و تشکیلات مخفی و سنت های جاافتاده فعالیت جبران شود.

هر جا "کنترل" به عنوان یک امر تشکیلاتی و اجرایی تضعیف میشود، نقش انسجام سیاسی افراد، روی خط بودن آنها و احاطه آنها به سنت های کار حزبی افزایش مییابد. در این مرحله خاص از فعالیت حزب، ما باید بطور قطع بدرجات زیادی به این عوامل سیاسی - ایندولوژیک و به این سنت ها (که باید با پشتکار تثبیت شود) متکی شویم. سنت هایی که اساسا تاکنون غایب بوده و جمعبندی و تثبیت آن وظیفه ماست. هرچه آژیتاتور از لحاظ سیاسی و ایندولوژیکی استوارتر باشد، نیازهای حزب را بدرستی بشناسد و در کار خود مجرب باشد، تشکیلات مخفی می تواند به همان درجه بر صحت تصمیم گیریهای فردی او بیشتر تکیه کند. این وظایف رفیق رابط و مروج را سبک تر میکند و همچنین از ضربه پذیری تشکیلات میکاهد.

امنیت حوزه ها

چگونه میتوان حوزه را از ضرباتی که می تواند در نتیجه فعالیت آژیتاتور در عرصه علنی آن را تهدید کند مصون داشت. رفیق مروج خود یک حلقه واسط است که آژیتاتور را از حوزه منفک میکند و به ما امکان میدهد تا حوزه را از دسترس پلیس دور نگهداریم. هوشیاری رفیق مروج در تشخیص احتمال وارد شدن ضربه پلیسی به آژیتاتور، اعلام خطر به موقع او به آژیتاتور و حوزه ما را قادر میکند تا از ضربه اجتناب کنیم و با آن را در همان محدوده کنترل کنیم. در شرایط فعلی، باید اطلاعات آژیتاتور از حوزه بسیار ناچیز و تنها در حدی باشد که برای فعالیت او حیاتی است. دامنه این اطلاعات باید به حدی باشد که حتی در صورت لو رفتن همه آنها به پلیس سیاسی، حوزه قابل ردیابی نباشد. اطلاعات رفیق مروج از حوزه نیز باید بر طبق اصل "حداقل اطلاعات" محدود نگاهداشته شود، به نحوی که در صورت ضربه خوردن رفیق مروج، حوزه فرصت کافی برای پاکسازی کامل خود داشته باشد. در شرایط کنونی باید از شرکت دادن رفیق آژیتاتور در جلسات حوزه ای صرفنظر کرد. در شرایط بهتر می توان آژیتاتور را به جلسات حزبی دیگری، که در آن امکان شناسایی متقابل افراد شرکت کننده وجود نداشته باشد، دعوت کرد. در هر شرایطی در آینده نیز شرکت آژیتاتور در جلسات حزبی باید با نهایت دقت، تعمق و اطمینان خاطر از کلیه جنبه های امنیتی صورت بگیرد.

امنیت آژیتاتور

مهمترین مسئله در امنیت آژیتاتور کمونیست، رابطه ای است که او به عنوان یک رهبر با توده کارگران برقرار میکند. جلب حمایت فعال توده کارگران از خود و متکی شدن به اراده و تصمیمات جمعی آنها، دخیل کردن کارگران در کلیه سطوح مبارزه اعتراضی و متکی شدن به پشتوانه قدرت توده ها، این حیاتی ترین سرمایه آژیتاتور در عرصه حفظ امنیت خود در جریان رهبری مبارزات اعتراضی و نیز در تماسهای روزمره اش با کارگران است. دشمن، هر قدر هم که در سطح جامعه سایه اختناق و سرکوب را گسترده باشد، نمی تواند به سادگی به رهبران کارگران، به کسانی که در دل توده کارگران جای

دارند و نمایندگان صالح و شناخته شده آنها هستند دست درازی کند.

امنیت آژیتاتور در جریان فعالیت به مثابه یک آژیتاتور، اساسا از همین راه باید تضمین شود. اما شرط لازم این امر در شرایط موجود اینست که پلیس سیاسی نتواند به تعلق تشکیلاتی و تماس های عملی آژیتاتور و تشکیلات پی ببرد. در ذهن و در پرونده های پلیس رفیق آژیتاتور ما باید حداکثر کارگر فعال و مبارزی ترسیم شود که در برابر حرف زور دولت و کارفرما سرخم نمیکند و از حق کارگران دفاع میکند، اما ارتباط تشکیلاتی با هیچ جریانی ندارد. این یک نقطه قدرت آژیتاتور در مواجهه با پلیس سیاسی است. او باید رابطه تشکیلاتی اش را در یک گوشه دور از دسترس ذهن خود پنهان کند و بطور جدی روانشناسی یک رهبر توده ای، یک کارگر معترض، یک ناراضی باشهامت، یعنی بخشی از آنچه که واقعا هست، را به خود بگیرد. هر قدر ارتباط تشکیلاتی بر روابط طبیعی جاافتاده تری استوار باشد، آژیتاتور از لحاظ روحی و عملی در برابر پلیس سیاسی در موضع قدرتمندتری قرار خواهد گرفت.

به این منظور باید نکات دیگری بطور جدی مد نظر گرفته شوند. نباید پلیس بتواند نزد مبلغ حزبی اسناد و مدارک سازمانی و حتی نشریات علنی پیدا کند. خانه او باید کاملا از اسناد و نشریات "پاک" باشد. آژیتاتور هیچ وظیفه سازمانی دیگری بجز ایفای نقش آژیتاتور نباید برعهده بگیرد. نباید در چاپ و توزیع نشریات، نقل و انتقال اسناد، در جمع آوری کمک مالی بنام حزب، در جذب افراد جدید به حزب (بطور مستقیم) شرکت کند. آژیتاتور باید وظیفه خاص خود را انجام بدهد.

این وظیفه حوزه مخفی و محافل و شبکه های پیرامونی آن است که بر زمینه مساعدی که در نتیجه فعالیت رفیق آژیتاتور به وجود می آید، فعالیت های روتین حوزه را گسترش دهند. در شرایط موجود، هویت آژیتاتور حزبی و تعلق او به حزب را کسی جز رفیق مروج حزبی نباید بداند (قرار و مدار خاصی میان رفیق آژیتاتور با مرکز سازماندهی تشکیلات حزبی باید برقرار شود تا در صورت قطع رابطه او با رفیق مروج، ارتباط آژیتاتور با حوزه در صورت لزوم مجددا از مرکز وصل شود). بطور خلاصه انرژی زیادی باید صرف شود تا آژیتاتور بتواند در امنیت کافی فعالیت کند. این نکته را هم اضافه می کنیم که حفظ امنیت رفیق مروج نیز بسیار حیاتی است. هم ارزش فردی او به عنوان یک کادر کمونیست و هم نقش حساسی که در این میان برعهده دارد، ایجاب می کند که، علی رغم اینکه به اندازه آژیتاتور مستقیما در معرض ضربه های حین آکسیون نیست، حداکثر امکانات برای حفظ امنیت او بسیج شود. در صورت وقوع هر مخاطره پلیسی برای حوزه که میتواند مروج را هم آلوده کند، باید سریعا به او هشدار داده شود. امکانات لازم برای حفظ امنیت فردی وی باید بوجود آید. رساندن نشریات بدست رفیق مروج، دریافت گزارشات او و جلساتی که او در آنها شرکت میکند باید با درجه ایمنی بالایی سازماندهی شود.

۲) کار با استعدادهای جدید

اگر رهبران جاافتاده کارگری در یک پروسه آموزش انتقادی به حزب کمونیست نزدیک میشوند، استعدادهای جدید و رهبران جوانتر بیشتر نیازمند آموزش اثباتی مارکسیسم و روشهای عملی رهبری کارگری هستند. کار آموزش و جذب روی این دسته از کارگران باید از همان ابتدا توسط رفقایی انجام شود که در همان محیط کار و زیست حضور دارند. این رفا هستند که باید استعداد و آمادگی کارگرانی را که میتوانند به رهبران عملی مبارزی بدل شوند، تشخیص دهند و خود آنها هستند که اولین مراحل این پروسه را به پیش میبرند. هر رفیق حزبی در کارخانه و محله میتواند با چند کارگر مستعد در رابطه باشد، و بطور همزمان امر آگاه گری و آموزش را در میان آنها به پیش برد. بخش مهمی از این آموزش، آموزش عملی و تجربی است. تربیت آژیتاتور یک پروسه نسبتا طولانی است. رفیق کارگر باید تمام هنر آژیتاسیون را بیاموزد، و به این منظور مانند هر رشته علمی و هنری دیگر، باید مراحل مختلفی را طی کند، کارآموزی

کند، از کار ساده به کار پیچیده حرکت کند.

آژیتاسیون فقط شهامت اعتراض کردن و دیگران را به اعتراض فراخواندن نیست، بلکه روش متشکل کردن و هدایت کردن توده کارگران بطور علنی و نیمه علنی است. آنچه آژیتاتور کارآموز باید از لحاظ نظری بیاموزد چندان تفاوتی با آنچه هم اکنون در محافل ترویجی مورد بحث قرار میگردد ندارد. اما از لحاظ عملی این امر ویژگیهای خود را دارد. از روز اول نمی توان در راس یک اعتصاب قرار گرفت و همه جنبه های آن را به درستی هدایت کرد. فرد باید قبلا کار با توده کارگران را در سطوح مختلف آموخته باشد و ملزومات رهبری اقدام اعتراضی را بشناسد، دوره کارآموزی به معنی واقعی کلمه یک دوره کارآموزی است با "پروژه ها"، تمرین ها و آزمونهاش. رفیق مروج ما باید آگاهانه آژیتاتور کارآموز را در این آزمونها قرار دهد (محافل "خودبخودی" کارگران پیشرو فی الحال این سنت را در آموزش کارگران مستعد جدید بکار میبرند).

برای مثال، اختلافات شخصی مناسبات میان کارگران در یک قسمت را سرد و غیر رفیقانه کرده است، آیا کارآموز ما میتواند با سخن گفتن، استدلال و توضیح منافع طبقاتی کارگران، این اختلافات را از میان بردارد و جو رفاقت را برقرار کند؟ کارگری حین کار صدمه دیده و بستری شده است، آیا کارآموز ما میتواند کاری کند که کارگران، بطور دسته جمعی و ترجیحا با تعطیل کردن کار از او عیادت کنند، به خانواده اش سر بزنند و برای دریافت خسارت از کارفرما اعمال فشار نمایند؟ آیا کارآموز ما می تواند یک صندوق کمک به خانواده رفیق کارگری که از کار افتاده است سازمان دهد؟ در حمایت از یک کارگر مبارز زندانی چطور؟ آیا کارآموز ما میتواند ترتیبی بدهد که کارگران این یا آن قسمت فلان عضو انجمن اسلامی را که دست به ارا عاب کارگران میزند با یک برنامه حساب شده سر جایش بنشانند؟

این آزمونها بسیاریند و در زندگی هر روزه کارگران بارها پیشاروی هر کارگر آگاه و مبارزی قرار میگیرند. در این پروسه آژیتاتور عمیقا با مسائل کارگران، قدرت آنها، اشکال مختلف متشکل کردن آنها، عواملی که به آنها شهامت میدهد و یا نگرانیشان میکند، روانشناسی توده ای کارگران و غیره آشنا میشود. اینها همه ملزومات تبدیل شدن به رهبر عملی کارگران است.

از نظر عملی دوره آمادگی و جذب باید تحت نظر یک رفیق مروج حزبی طی شود. به درجه ای که آگاهی و تجربه آژیتاتور آتی ما افزایش مییابد، به همان درجه نیز از لحاظ عملی به حزب نزدیکتر میشود. این آگاهی و آمادگی باید چنان بالا برود که خود آژیتاتور خواستار کار جدی و مستقیم با حزب کمونیست و عضویت در حزب باشد.

هنگامی که آژیتاتور جای خود را بعنوان یک کمونیست در حزب و بعنوان یک رهبر در راس کارگران احراز کند، مسائل عملی سازماندهی او از نوعی خواهد بود که قبلا به آن اشاره کردیم. هر چند پرورش آژیتاتور از همان مراحل ابتدایی به معنای آن خواهد بود که بتدریج روابط طبیعی مستحکمی میان او و مروج یا مروجین حزبی بوجود آمده است، رفاقت کهنه و قابل اتکایی ایجاد شده است و شناخت متقابل عمیقی از ظرفیتهای و کاراکتر فردی میان مروج و آژیتاتور وجود دارد. این، که خود یکی از مولفه ها و نشانه های توده ای شدن حوزه های پایه در میان کارگران است، دست ما را بدرجات زیاد در سازماندهی مناسب رابطه متشکل مخفی با آژیتاتور علنی باز میکند.

۳) قدرت آژیتاتور در تشکل اوست

قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست، این حکم ابتدایی مبارزه طبقاتی کارگران است. اما در مورد هر تک کارگر مبارزی نیز این حکم صدق میکند. تشکل، اگر تشکل پرولتری باشد، به کارگر مبارز قدرت میدهد، به اعتماد به نفس او می افزاید، شهامت و جسارت و اطمینان خاطر از عاقبت مبارزه اش را ده چندان میکند. رهبرانی که به صفوف ما می پیوندند نیز باید چنین احساسی پیدا کنند. متشکل شدن در حزب باید به معنای این باشد که آنان امر رهبری را بهتر انجام میدهند، امنیت بیشتری حس میکنند، به ادامه کاری مبارزه

شان اطمینان بیشتری مییابند، تاثیر بیشتری به جای میگذارند، در برابر دشمن خود را قوی تر حس میکنند و اطمینان خاطر بیشتری در مورد عواقب فعالیتشان برای خانواده و همسر و فرزندان خود، چه از لحاظ مادی و چه معنوی، حس میکنند. سطحی گرایی سیاسی و تشکیلاتی سازمانهای پوپولیستی، کم توجهی آنها به مجموعه نیازهای کارگران مبارزی که به کار سازمانی روی میاورند، عملا در موارد زیادی تشکل سیاسی را به وزنه ای بر پای کارگران مبارز و باری بر دوش آنان بدل میکند. روش حزب کمونیست روش دیگری است. این را باید در عمل اثبات کرد.

۴) در پایان، باز هم درباره اهمیت آژیتاتور کمونیست

جذب و تربیت آژیتاتورهای کمونیست پروسه ای دشوار و طولانی است. اما از ابتدا نیز قرار نبود انقلاب کمونیستی امری ساده و زودفراجم باشد. آژیتاتور کمونیست یک رکن این انقلاب کمونیستی است. مادام که کمونیست ها در حیطه کار صرفا مخفی مقید باشند (با فرض اینکه در این قلمرو مهم وظایف خود را بدرستی هم انجام دهند)، و عرصه کار علنی و رهبری توده ای را به آن بخش هایی بسپارند که حداکثر قادر به مبارزه برای رفرم و اصلاحات اند و پتانسیل انقلابی طبقه کارگر را در محدوده قوانین و مقررات جامعه بورژوازی مهار میزنند، انقلاب کمونیستی امکان پذیر نیست. کمونیست ها حکمای خیراندیشی نیستند که طبقه کارگر را "بطور کلی" آگاه کنند، اما بطور مشخص و در مبارزه عملی در دست سندیکالیسم و رفرمیسم رها سازند.

آژیتاتور کمونیست نه تنها جزء لایتجزای هر تلاش برای رهبری توده کارگران است، بلکه در همان وجه آگاهگری نیز، بدرجه ای که این آگاهی باید در دل مبارزه جاری و عملی آموخته شود، نقش حیاتی دارد. حزب بدون آژیتاتور حزبی ناقص و لاجرم ناموفق است. اما آژیتاتور کمونیست بر درخت سبز نمیشود. حاصل کار پیگیر و طولانی کمونیستها در عمق طبقه کارگر است.

باید کاری کنیم که دوران بی رهبری کارگران خاتمه یابد. بهترین عناصر طبقه کارگر، کارگران کمونیست، رهبران و سازماندهان عمل توده ای به همت حزب کمونیست و متشکل در این حزب جای خود را در راس توده های وسیع طبقه کارگر، در کارخانه ها و محلات، در اعتصابات، تظاهرات، باریگاد و در قیام، بازیابند.

باید کاری کنیم که در فردانی نه چندان دور هر جا بورژوازی با کارگران معترض و بپاخاسته روبرو میشود، در راس و پیشاپیش صفوف آنان کارگران کمونیست استواری را ببینند که در یک حزب سیاسی مخفی با انضباط پولادین به هم بافته شده اند. کارگران کمونیستی که حلقه های متصل کننده توده عظیم کارگران با سازمان انقلابیون حرفه ای این طبقه، یعنی حزب کمونیست ایران اند. اگر می خواهیم این روز زودتر فرا برسد، امروز باید بطور جدی امر ساختن و بسط تشکل مخفی کمونیستی در میان کارگران را با وظیفه پرورش و جذب مبلغین کمونیست ترکیب کنیم. درک اهمیت و جایگاه آژیتاتور کمونیست گام اول در این راه است.

به نقل از: کمونیست شماره های ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰، اسفند ۶۳ تا خرداد ۶۴ مجموعه آثار جلد ۶ صفحات ۱ تا ۳۴

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

حمله جمهوری اسلامی به اپوزیسیون در کردستان و

مقابله مردم به آن

آذر مدرسی

متن سخنرانی در لندن ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۸

از اینکه در این فرصت کوتاه ترتیبی دادید که در این جلسه حضور داشته باشید، تشکر می‌کنم. وقت کم بود و ما فکر کردیم لازم است درباره این مسئله به تفصیل صحبت کنیم. قصد ما این است که ارزیابی خودمان را از حمله جمهوری اسلامی، از برخورد نیروهای سیاسی با این حمله و همچنین ارزیابی از مقابله‌ای که مردم در کردستان با این تعرض انجام دادند، را ارائه دهیم. در عین حال می‌خواهیم درباره مخاطراتی که بر سر راه جامعه، خصوصاً کردستان قرار دارد هم صحبت کنیم.

معمولاً بعد از هر اتفاقی، مسببین آن اتفاق اهدافشان را بیان می‌کنند. وقتی که موشک باران مقرهای "حزب دمکرات کردستان" در خاک عراق صورت گرفت و همزمان سه زندانی سیاسی اعدام شدند، تصویر و تبیین ما این بود که جمهوری اسلامی برای بوجود آوردن فضای رعب و وحشت در جامعه ایران دست به چنین تعرضی زده‌است، این که جمهوری اسلامی تلاش می‌کند با ضربه زدن به نیروهای اپوزیسیون در خاک عراق و در عین حال اعدام سه زندانی سیاسی، از جامعه زهر چشم بگیرد و با حاکم کردن فضایی امنیتی و نظامی، همراه با قدرت نمایی در مقابل جامعه، اعلام کند که: "دستگاه سرکوب من کماکان کار می‌کند". در عین حال به خوبی می‌شد دید که، حتی قبل از اینکه جمهوری اسلامی استفاده سیاسی از این حمله را شروع کند، علاوه بر اهداف داخلی و تلاش در مرعوب کردن جامعه، اهداف فرا ایرانی و منطقه‌ای پشت این تعرض و جنایت قرار دارد. آنهم نشان دادن قدرت نظامی جمهوری اسلامی به رقبای خود در منطقه، نشان دادن اینکه قدرت دفاع از خود را دارد. قدرتی که به گفته کارشناسان نظامی که قدرت نظامی جمهوری اسلامی را رصد می‌کنند تا دو سال پیش تا این حد نبود و جمهوری اسلامی تا دو سال پیش امکان حمله کردن به چنین اهدافی از چنین فاصله‌ای و با این دقت را نداشت.

ما هم در اطلاعیه‌های رسمی حزب و هم در مصاحبه‌های دیگر گفتیم که جمهوری اسلامی بعد از خیزش دیماه به طور جدی از رویارویی مستقیم با اعتراضات مردم پرهیز می‌کند. اعتراضاتی که روز به روز گسترش بیشتری پیدا می‌کند، روز به روز خصلت "علیه کلیت جمهوری اسلامی" بودن آن بیشتر و بیشتر عیان می‌شود و روز به روز بی محاباتر و روشن‌تر اعلام می‌کند که منشاء فقر، فساد، فلاکت، نا امنی، بدبختی، نابسامانی محیط زیست و همه مصائب آن جامعه، حاکمیت آن جامعه است. جمهوری اسلامی از رویارویی مستقیم با این جنبش اعتراضی به طور جدی پرهیز می‌کند و از سرکوب عریان و آشکار آن هراس دارد. بسیاری اوقات تظاهر به ندیدن این اعتراضات و نشنیدن صدای خشم و نفرت مردم می‌کند و آنرا به عنوان اعتراضاتی که گویی همیشه در جریان بوده جلوه می‌دهد، تلاش می‌کند آن را امری طبیعی که خطری برای موجودیتش ندارد، نشان دهد. جمهوری اسلامی بهتر از هر نیرویی میداند که اگر وارد یک رویارویی مستقیم با چنین جنبش اعتراضی بشود، با یک انفجار اجتماعی بسیار عظیم و گسترده در ایران روبرو خواهد شد و دقیقاً با علم به این مسئله از تقابل و روبرو شدن مستقیم با جامعه و مردم معترض پرهیز می‌کند.

حمله موشکی و اعدام سه زندانی سیاسی شاید کم هزینه‌ترین و کم خطرترین راه برای جمهوری اسلامی بود که می‌توانست از طریق آن هم اعدام زندانی سیاسی و هم حمله نظامی به نیروهای اپوزیسیون راه، به بهانه دفاع از امنیت، دوباره راه بیندازد و آنرا عادی کند، قدرت نظامی خود

بر روی خود کم کند. اگر نگاه کنید می‌بینید که در صادرات به عراق، در معاملات بازرگانی عراق سالها ایران رده اول را داشته و مدتی است که از طرف ترکیه و عربستان این موقعیت مورد تعرض قرار گرفته است. درنتیجه عراق امروز برای جمهوری اسلامی، علاوه بر نقش استراتژیک آن اهمیت بسیار بیشتر و حیاتی تری پیدا کرده است.

علاوه بر این باندهای شبه نظامی جمهوری اسلامی در منطقه مانند حشد الشعبی امروز تحت فشار اند. تحریم "حشدالشعبی" و نیروهای شبه نظامی وابسته به جمهوری اسلامی، در دستور کار آمریکا قرار گرفته است و این خود فشاری است برای محدود کردن دامنه نفوذ ایران در عراق.

اختلافات ایران با دولت اقلیم، و بویژه بارزانی، که همیشه متحد طبیعی ترکیه بوده و در این کشمکش‌های عربستان و ایران به واسطه‌ای میان دولت عربستان و احزاب ناسیونالیست گرد تبدیل شده بود ، را هم باید به این مجموعه اضافه کرد..

در یک کلام موقعیت بلانمازغ جمهوری اسلامی امروز مورد تعرض است و رقبای جمهوری اسلامی تلاش می‌کنند عراق را از زیر نفوذ جمهوری اسلامی بیرون بکشند و این نیاز ایران به نمایش قدرت در مقابل این تعرض و دفاع از دامنه نفوذش را بیش از پیش می‌کرد.

زمانیکه به تبلیغات سپاه پاسداران بعد از حمله نگاه می‌کنید متوجه می‌شوید که کردستانی بودن تعرض جنبه‌ای به شدت حاشیه‌ای دارد و حتی شاید اصلاً ندارد. برعکس، مسئله اولاً تعرضی به جنبش سراسری برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی و دفاع از موقعیت مورد تعرض خود در منطقه، با نشان دادن قدرت نظامی جمهوری اسلامی در منطقه، بود. به همین دلیل بلافاصله بعد از این حمله، یکی از سران سپاه اظهار کرده بود که "بدانید که موشک‌های ما تا فاصله‌ی دوهزار کیلومتری بُرد دارد و بدانید که چه کسانی در شعاع موشکی ما قرار می‌گیرند". اسرائیل گفت "منظورش من هستم"، آمریکا گفت "منظورش من هستم"، دولت اقلیم درکردستان عراق هم می‌دانست که منظور او بود.

سوالی که پیش می‌آید این است که چرا جمهوری اسلامی امروز نه فقط این حمله را مخفی نمیکند، برعکس این چنین بی‌محابا آنرا تبلیغ میکنند، با اتکا به آن می‌گویند: "از موشک باران مخالفین و از ترور آنها ابایی ندارم". چرا این چنین بی محابا اپوزیسیون راه، مانند سالهای شصت دوره‌ای که اپوزیسیون را در داخل اروپا و خاک عراق ترور می‌کرد، تهدید میکند که: "هرجای دنیا باشید مثل علف هرز شما را از بین می‌برم!". چرا جمهوری اسلامی به چنین سیاستی متوسل می‌شود و از تصویر"حکومت خوشخیم"،"البرال"، "غیر تروریست"، "مایه ثبات منطقه" و ... فاصله بگیرد؟ جمهوری اسلامی که با اتکا به گسترش تروریسم، تقویت موقعیت خود در منطقه و تهدیدات منطقه ای توانست پای میز مذاکره با غرب برود و پس از آن سالها است تلاش میکند از چهره یک حکومت تروریستی، حکومتی که اعدام می‌کند، سرکوب می‌کند، حکومتی که در منطقه منشاء نا امنی به حساب می‌آید فاصله بگیرد، جمهوری اسلامی که در دوره برجام با پرچم "منشاء ثبات در منطقه است، جنگ افروزی نمی‌کند، تروریسم دولتی را گسترش نمی‌دهد، ترور مخالفین سیاسی را در دستور کار ندارد و"، پرچمی که غرب، خصوصاً اروپا زیر آن رفت، امروز چرا نیازی به این پزها و ادعاها ندارد؟

این چرخش در سیاست نمایانگر موقعیت به شدت مخاطره آمیز جمهوری اسلامی هم در منطقه و هم در داخل خود ایران است. جمهوری اسلامی اولاً از نظر داخلی احساس ثبات نمی‌کند و هر روز با خطر اوج‌گیری جنبش اعتراضی برای به زیر کشیدنش روبرو است و این خطری است که همه سران حکومت بدون استثناء به آن اذعان دارند؛ دوماً موقعیت جمهوری اسلامی در خاورمیانه،

کمونیست ۲۳۳

بن‌بست اقتصادی‌ای که با آن روبرو است، تحریم‌هایی که می‌تواند یک بار دیگر پشت جمهوری اسلامی را به خاک بمالد، خطر دیگری است که جمهوری اسلامی با آن روبرو است. جمهوری اسلامی با این تعرض نظامی و شاخ و شانه کشیدنهای پس از آن جنگ اول و آخرش را می‌کند و اعلام می‌کند که برای بقا از هیچ چیز ابایی ندارد.

به یُمن خاورمیانه نا امنی که در آن هر دولت و نیروی ارتجاعی می‌تواند کشور دیگری را بمباران کند (نمونه بمباران سوریه توسط اسرائیل و ترکیه)، این حمله از طرف دول غربی، غیر از آمریکا که با ایران در کشمکش است، مورد هیچ مقابله‌ی جدی‌ای قرار نگرفت. "مخالفت می‌کنیم" ها و "محکوم می‌کنیم" ها و "هشدار می‌دهیم"‌های دیپلماتیکی که کشورهای غربی نسبت به چنین جنایاتی، مانند حملات اسرائیل به نوار غزه، حملات ترکیه به سوریه، و چه امروز حمله جمهوری اسلامی، ابراز می‌کنند را نباید جدی گرفت. هیچکدام از این دول هیچگونه فشاری را از طرف هیچ "مرجع بین المللی" برای متوقف کردن این حملات و جنایات را احساس نمی‌کنند تا دست از این تروریسم دولتی بردارند. نه شورای امنیت علیه‌شان قطعنامه‌ای صادرمی کند، شورایی که ابزار دست خودشان است، نه سازمان مللی به آنها اعتراضی میکند و نه هیچ دولتی به خاطر چنین حملات و جنایاتی مورد تعرض قرار میگیرد یا ایزوله میشود. متأسفانه امروز این درجه از قلدری نظامی به امری عادی در خاورمیانه تبدیل شده است. و جمهوری اسلامی از این موقعیت بیشترین استفاده را برد و به جرگه این کشورها پیوست و گفت "من هم می‌توانم!!"

اعلام موشک باران و اعدام و ترور و تهدیداتی که فرماندهان سپاه پاسداران بعد از حمله ایراد کردند ناشی از موقعیت به شدت ضعیف جمهوری اسلامی چه در ایران و چه در منطقه است. با بن‌بستی که جمهوری اسلامی گرفتار آن شده است، هم فشار داخلی و هم فشاری که در منطقه برای محدود کردن دامنه نفوذش بخصوص در سوریه و عراق به آن وارد می‌شود، رژیم جنگ آخرش را میکند.

برخلاف تصویری که ناسیونالیست‌های گرد ارائه دادند و گفتند که این تعرضی بود به مردم و نیروهای گرد، جمهوری اسلامی با این حمله و اعدامها چندین هدف را تعقیب میکرد که یکی از آنها مقابله با کشیدن جنگ نیابتی به کردستان و زهر چشم گرفتن از نیروهای این سناریو بود. جمهوری اسلامی ضعیف‌ترین حلقه را در جامعه ایران پیدا کرد. با تحرکات نظامی نیروهای ناسیونالیست گرد به نیابت از عربستان (سعودی)، کشاندن جنگ نیابتی به کردستان، و اعلام علنی این موضوع که "ما می‌خواهیم نشان دهیم که ایران نا امن است و ما می‌توانیم ایران را نا امن کنیم"، عملاً کردستان را به حلقه ضعیفی در جامعه ایران و در بین مردم تبدیل کرد. امری که حزب ما از مدت‌ها پیش هشدار آن را داده بود. جمهوری اسلامی از این حلقه ضعیف استفاده کرد و با حمله به آن بود که می‌توانست تحت عنوان "مقابله با تروریسم" و "دفاع از امنیت کشور" و سرمایه گذاری بر اینکه "اینها نیروهایی هستند که

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

حمله جمهوری اسلامی به ...

با پول عربستان جامعه ایران را نا امن می‌کنند" چنین تعرضی را سازمان دهد و بتواند ناسیونالیسم ایرانی، نه فقط احزاب آن، را به خود جلب کند. حمله ای که با آن علاوه بر کردستان، بقیه نقاط ایران را هم در مقابل این تعرض به سکوت بکشاند و مانع از شکلگیری اعتراضاتی وسیع علیه آن شود. قطعاً اگر جمهوری اسلامی تنها آن سه زندانی سیاسی را اعدام می‌کرد، مستقل از اینکه آن سه زندانی متعلق به کدام جریان سیاسی هستند، کردستان با اعتراضات خیابانی و توده‌ای بسیار وسیع‌تری نسبت به اعتراض به کشته شدن چهار نفری که در آتش سوزی‌های مریوان جان باختند مواجه می‌شد و مردم غوغایی برپا می‌کردند، و ما شاهد اعتراض علیه اعدام در شهرهای دیگر در ایران هم می‌بودیم. اما همانطور که اشاره کردم همزمان کردن این دو، یعنی اعدام و در عین حال موشک باران احزاب کردی مسئله را به دفاع از امنیت و مقابله با جنگ نیابتی عربستان تبدیل کرد و امکان اعتراضی وسیع و رادیکال را از مردم گرفت. نمی‌دانم به سایت سپاه پاسدران، سایت "تسنیم"، مراجعه کرده‌اید اما این سایت مملو است از تبلیغات ناسیونالیستی که "این ها می‌خواهند امنیت کشور را به خطر بیاندازند، این ها عاملین عربستان هستند و ما از امنیت ایران دفاع می‌کنیم" و تلاشی برای ایزوله کردن مردم کردستان تحت این عنوان که احزاب ناسیونالیست و ارتجاعی کرد نماینده اعتراض مردم هستند. تبدیل کردن باندها و احزابی که جنگ نیابتی را به کردستان می‌کشاندند به نمایندگان مردم در کردستان، به نماینده مردم محرومی که هر روز در آن جامعه علیه فقر و فلاکت و خفقان اعتراض می‌کنند، تلاشی است آگاهانه از طرف جمهوری اسلامی برای منزوی کردن کردستان، آنهم به یمن سیاست ارتجاعی که احزاب قومی دست راستی در کردستان مدتی است در پیش گرفته‌اند.

حزب ما از مدتها پیش خطرات این سیاست ارتجاعی احزاب کردی را گوشزد کرده بود. ما گفتیم که کشیدن این جنگ نیابتی به کردستان می‌تواند، هم برای کردستان و هم برای کل جامعه، مخاطرات جدی داشته باشد. گفتیم می‌تواند محمل سرکوب مردم در کردستان، محمل نظامی کردن کردستان و از این کانال ترساندن مردم در نقاط دیگر باشد. و این اتفاقی است که امروز افتاد. جمهوری اسلامی همین سیاست را در پیش گرفته است. از این زاویه به حق باید گفت که جمهوری اسلامی برای مقابله با خیزش مردم برای به زیر کشیدن خود حلقه ضعیف را گرفت. ضعیف‌ترین حلقه‌ای که می‌توانست مردم را با آن و بدون مقابله ای جدی بترساند، مرعوب کند و قدرت خود را نشان دهد و با کمترین هزینه داخلی و روبرو شدن با کمترین اعتراض مردمی، سیاست خود را پیش ببرد.

ناسیونالیسم گُرد هم مقابلاً به شدت به "محلی" کردن این حمله و اعدامها احتیاج داشت. احزاب کردی سعی کردند این حمله را "تعرض به مردم گُرد"، "تعرض به نیروهای جنبش مردم در کردستان" یا به قول خودشان "جنبش کردستان" عنوان کنند. تلاش کردند از این حمله و قربانیانی که دادند بیشترین استفاده را برای کسب آبرو و اعتباری که در اثر تبدیل شدن به عامل جنگ نیابتی از دست داده بودند، بکنند. تلاش کردند با دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی مردم در کردستان و بعنوان اولین نیروی سیاسی‌ای که جمهوری اسلامی اگر بخواهد به "خلق کرد" ضربه ای بزند و مردم کردستان را مرعوب کند به آن حمله می‌کند، کسب اعتبار کنند. تلاش کردند از این فرصت برای تبدیل خود به نیروی خط مقدم مبارزه مردم در کردستان تبدیل کنند و از این طریق اعتبار از دست رفته‌شان را مجدداً به دست بیاورند و مشروعیتی برای خود کسب کنند. این یکی از اهدافی بود که به نظر من همه احزاب ناسیونالیست بدون استثناء به دنبال آن بودند.

زمانیکه فراخوان یا اطلاعیه "مرکز همکاری احزاب کردی" را نگاه می‌کنید مملو از چنین قومگرایی و محلی گری است. گفته‌اند "این حمله تعرض به خلق کرد است"، "تعرض به مردم کردستان است و مردم کردستان نباید قبول کنند"، "این تعرض به نیروهای سیاسی کردستان است"

و "مرکز همکاری احزاب کردی" که از "حزب دمکرات" که رسماً اعلام کرده بود که به جنگ نیابتی پیوسته، تا باند "زحمتکشان" و باند "خبات" در آن حضور دارند. این مرکز ارتجاعی با استفاده از این حمله خود را به عنوان نیروی ملیتانت و خط مقدم اعتراض مردم در آن جامعه معرفی کرد و تلاش کرد بیشترین استفاده را برای کسب مشروعیت و کسب اعتبار سیاسی نیروهای که جامعه ای رسماً دست رد به سینه شان زده بود، ببرد.

این احزاب به این امر واقفند که بدون دامن زدن به قومی‌گری، بدون دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی کرد نمی‌توانید به خود مشروعیت ببخشند. به همین دلیل باید این تقابل را، نه تقابل جمهوری اسلامی با کل جنبشی که برای به زیر کشیدنش به میدان آمده‌است، بلکه تقابل جمهوری اسلامی با "مردم کرد" بیان کردند. از این زاویه همان سیاستی را در پیش بگیرند که در جنبش دیماه در پیش گرفته بودند. در دیماه تحت عنوان "این مبارزه ربطی به خلق کرد ندارد!!". امروز هم با دامن زدن به عرق ناسیونالیستی و اینکه "ما کردها همیشه مورد تعرض جمهوری اسلامی قرار می‌گیریم"، "ما هستیم که قربانی می‌دهیم و جمهوری اسلامی همیشه از ما قربانی گرفته" سیاست منزوی کردن کردستان را دنبال میکنند.

وقتی از این زاویه به فراخوانی که این مرکز احزاب داده است نگاه می‌کنید می‌بینید که این فراخوان مملو است از عرق ناسیونالیستی.

"ترور، تجاوز و جنایات جمهوری اسلامی ایران علیه ملت کرد و مبارزین آزادیخواه ملتمان، ادامه دار و رو به افزایش خواهد نهاد اگر، مردم کردستان ایران و احزاب سیاسی جنبش کردستان با موضعی قاطع و دندان شکن در مقابل این رژیم نیايستند." (فراخوان مرکز همکاری. تاکید از من).

این فراخوان قطعاً نمی‌توانست مورد حمایت هیچ نیروی کمونیستی قرار بگیرد و به همین دلیل ما از این فراخوان حمایت نکردیم. و به حق نکردیم. حمایت از این فراخوان هیچ مبارزه‌ای را علیه حاکمیت تقویت نمی‌کرد. یک نیروی کمونیستی نمیتواند به صرف مبارزه این جریان‌ات ارتجاعی با جمهوری اسلامی و به صرف نفرت جامعه از جمهوری اسلامی، از فراخوان نیروها و باندهایی که مهره‌های سناریوی سپاه در آن جامعه اند و چنین رنگ قومی و ناسیونالیستی و ارتجاعی دارد، حمایت کند.

اما با کمی تاخیر، روز بعد، متوجه شدیم که نیروهای سیاسی موسوم به "چپ" فراخوان مستقلی داده‌اند. این فراخوان از چند زاویه مورد نقد ما بود. اولاً قاعدتاً زمانیکه قبل از این نیروها فراخوانی با همان مضمون محلی و ناسیونالیستی، آنهم از جانب نیروهایی که مورد حمله قرار گرفته اند، داده شده است، اصولی این بود که این نیروها از همان فراخوان "مرکز همکاری" حمایت می‌کردند. دو فراخوان با یک مضمون در دو روز متفاوت را تنها میتواند حاکی از رقابت‌های جریان‌ات مختلف در یک جنبش باشد.

فراخوان دوم به اعتصاب عمومی، تحت عنوان "فراخوان نیروهای چپ" فراخوانی است با همان مضمون ناسیونالیستی. اطلاعیه کومله که خود را صاحب این فراخوان میدانند در مورد هدف جمهوری اسلامی از این حمله می‌گوید:

"سحرگاه روز شنبه ۱۷ شهریور، ۳ جوان مبارز، ۳ زندانی سیاسی، در زندان رجائی شهر کرج که بر اساس پرونده ای ساخته و پرداخته دستگاههای اطلاعاتی رژیم حکم اعدام به آنها تحمیل شده بود، صرفاً با هدف انتقام جوئی از مردم کردستان، و مرعوب کردن آنان به اجرا در آمد."

این فراخوانی است برای به راه افتادن یک اعتراض توده گیر. هماهنگی همه احزاب و سازمانهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی فعال در کردستان در این مورد دست آوردی است که میتواند مبارزه عمومی مردم کردستان بر علیه جمهوری اسلامی را یک گام به جلو ببرد. اجرای این اعتصاب عمومی موفقیتی بزرگ برای همه مردم کردستان با گرایشهای سیاسی متفاوت خواهد بود. پیروزی این اعتصاب حرکتی بزرگ در جهت بازداشتن رژیم از

تعرض به جان زندانیان سیاسی، مبارزه برای آزادی آنها و برای پایان دادن به رنجها و سختیهایی است که بر کولیران زخمکش روا میشود." (تاکید از من)

"اعتصاب عمومی روز چهار شنبه نشان از رشد سیاسی بالای جنبش انقلابی مردم کردستان خواهد داشت."

"ما همه سازمانهای سیاسی مبارز و مترقی اپوزیسیون جمهوری اسلامی و نهادهای کارگری و مننی در ایران را به اعلام پشتیبانی از اعتصاب عمومی مردم کردستان و خواسته های بر حق آن دعوت می‌کنیم." (فراخوان کمیته مرکزی کومله به اعتصاب عمومی)

فراخوان مشترکت چند نیروی سیاسی که بعدها به فراخوان احزاب چپ از آن نام بردند هم به اندازه فراخوان "مرکز همکاری" و کمیته مرکزی کومله ملی و محلی است.

"هدف این حرکات جمهوری اسلامی مرعوب کردن مردم کردستان و بازداشتن آنها از مسیری است که آنها را به سوی رفاه و آزادی از ستم و نابرابری هدایت میکند. اما جمهوری اسلامی را در رسیدن به این هدف باید ناکام گذاشت و این کاری است در توان توده های مردم حق طلب در کردستان، مردمی که به آزمونی سرشار از مبارزه و مقاومت متکی هستند." (بیانیه مشترک پنج سازمان سیاسی)

فراخوان همه این نیروها از ناسیونالیسم راست کرد تا جریان‌اتی که به خود چپ و کمونیست می‌گویند مضموناً تفاوت جدی‌ای با هم ندارند. همگی در اعتراض به حمله به "مردم کرد"، "جنبش انقلابی مردم کردستان"، "جنبش کردستان" فراخوان اعتصاب عمومی می‌دهند و از مردم سایر نقاط ایران میخواهند که از مبارزات مردم کردستان حمایت کنند.

این عین محلی کردن حمله و عین محلی کردن مبارزه است. هیچ جریان کمونیستی که خود را نماینده صف مستقل طبقه کارگر میدانند و معتقد است این جنبش برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی یک جنبش سراسری است، معتقد است منفعت طبقه کارگر در کردستان با منفعت طبقه کارگر در سراسر ایران یکی است، نمی‌تواند از چنین فراخوانی حمایت کند. دو فراخوان از طرف دو جناح مختلف ناسیونالیسم کرد (مرکز همکاری و کومله)، یا به گفته امروز خودشان دو بلوک مختلف، اما درواقع با یک مضمون کاملاً ناسیونالیستی اعلام شده‌است. به همین دلیل هیچ حزب کمونیستی جدی نمی‌تواند از این فراخوان دوم هم حمایت کند.

ما خیلی روشن اعلام کردیم و گفتیم که این یک تعرض سراسری به طبقه کارگر و مردم محروم در ایران است و یک مبارزه سراسری را می‌طلبد. ما تلاش کردیم بدون اینکه اجازه بدیم نفرت مردم در کردستان علیه این جنایت به نفع جریان‌ات ناسیونالیست تمام شود، نشان دهیم که یک مبارزه متحد و سراسری می‌تواند جلوی این موج را بگیرد. مبارزه سراسری که یک سر آن سنج است، سر دیگرش رشت و خوزستان و یک سر دیگرش تهران است. تبدیل کردن مبارزه علیه جمهوری اسلامی به مبارزات محلی عین قومی کردن آن و ارتجاعی است. تبدیل کردن این مبارزات به مبارزات "خلق کرد"، با هر فرمولبندی، علیه جمهوری اسلامی یعنی زدن مهر ناسیونالیستی به این مبارزه.

شاید فراخوان برخی از نیروهای موسوم به چپ تا این درجه ناسیونالیستی نبودند. اما شما امروز به صحنه جامعه که نگاه میکنید تبلیغات احزاب کردی از راست تا چپ (از مرکز همکاری تا کومله) و حتی بعضی از نیروهای موسوم به چپ این است که یکی از دستاوردهای این اعتصاب عمومی این بود که احزاب سیاسی کرد، مستقل از گرایش سیاسی‌شان و مستقل از اینکه بلوک چپ و راست دارند، متحدانه توانستند مبارزه مردم کردستان را پیش ببرند. و این تصویری است که در مقابل آن جامعه قرار می‌گیرد. به میزگرد اخیرشان در تلویزیون کومله نگاه کنید که همگی بعنوان سازماندهندگان و پیروزان این اعتصاب از اهمیت همکاری "بلوک راست و چپ" علیه جمهوری اسلامی حرف می‌زنند.

اعتصاب مردم در کردستان در اعتراض به اعدام ها و علیه جمهوری اسلامی کاملاً قابل دفاع است و ما به حق از این اعتصاب دفاع کردیم. اما چنین فراخوان‌های ناسیونالیستی، چه به اسم چپ چه به اسم راست و محدود کردن مبارزه به مبارزه "مردم کرد" علیه جمهوری اسلامی مسئله ای نبود که یک جریان کمونیستی بتواند از آن دفاع کند و مهتمتر دو فراخوان با یک مضمون در دو روز جداگانه خیلی روشن رقابت نیروهای ناسیونالیسم کرد را نشان میداد و نمیتوانست مورد حمایت ما قرار بگیرد. ما همزمان به همه رفقایمان و به همه کمونیست‌ها گفتیم "هر اعتراضی در کردستان صورت می‌گیرد شما باید جزء فعالین آن باشید." و باید تلاش کنید که در مقابل محلی کردن آن، در مقابل زدن مهر قومی و ناسیونالیستی زدن به چنین مبارزه‌ای بایستید و اجازه ندهید چنین اتفاقی بیافتد.

جالب است نیروهایی که به سیاهی لشکر یکی از طرفهای این رقابت تبدیل شدند به ما می‌گویند پاسیو برخورد کرده ایم. اگر دنباله رو جریان‌ات بورژوازی، ناسیونالیست و قومی نشدن، تحت عنوان مبارزه با جمهوری اسلامی، پاسیو برخورد کردن است، ما آنرا به جان می‌خریم.

ندیدن این واقعیت که این فراخوان تلاشی بود برای کسب اعتبار مجدد برای احزاب ناسیونالیستی دست راستی و ارتجاعی و بخشاً باند سیاهی و مهره‌های سناریوی سپاه در ایران، از طرف نیروهای سیاسی که به خود لقب چپ و کمونیست می‌دهند، به نظر من اگر ناشی از فرصت طلبی این نیروها نباشد حداقل حاکی از بی‌درایتی مطلق آنها است. کشمکش امروز میان "مرکز همکاری" و کومله بر سر "رهبری جنبش کردستان" و ماشا‌ت‌های پشت پرده کومله با این مرکز حداقل باید برای نیروهایی که پای این فراخوان رفتند درس عبرتی باشد.

هیچکس امروزه تک تک فراخوان‌های افراد و سازمان‌های مختلف را نمی‌خواند تا ببیند فاصله یکی با دیگری چقدر است. تصویر عمومی که امروز در مقابل جامعه قرار گرفته این است که "همکاری همه احزاب، مستقل از گرایش‌ات سیاسی‌شان توانست مبارزه مردم کردستان را پیش ببرد و این یکی از عوامل مهم پیروزی این مبارزه بود."

میزگرد تلویزیون کومله شاید شاهکار فراخوان دهندگان بود که همگی، از راست تا مدعی چپ، اعلام کنند "نقطه قدرت این اعتصاب همکاری ما علیرغم گرایش‌ات سیاسی‌مان بود" و اینکه باید از این تجربه درس بگیریم. در مقابل درسی که ما کمونیست‌ها همیشه به طبقه کارگر در کردستان داده ایم که "طبقه کارگر و کمونیست‌ها هیچ نقطه مشترکی، حتی در مبارزه با بورژوازی مرکزی، با بورژوازی کرد ندارند."، امروز از طرف مدعیان چپ به این درس تبدیل شد که درس بزرگ این اعتصاب همکاری نیروهای سیاسی از راست ارتجاعی تا چپ مدعی کمونیسم بود. این ضربه ای است که فراخوانندگان "چپ" به مبارزه طبقه کارگر در کردستان زدند.

در این جا نه تقویت چپ متحقق می‌شود، نه تقویت آن اعتراضی که کاملاً به حق است و نه تقویت نفرتی که آن جامعه از جمهوری اسلامی دارد. تنها چیزی که متحقق می‌شود فقط و فقط تقویت ناسیونالیسم گُرد، تقویت و دامن زدن به روحیه "همه با هم"، از راست تا چپ، از بورژوازی تا طبقه کارگر در کردستان، علیه بورژوازی فارس است! همانطور که گفتیم هیچکس، نه امروز و نه در تاریخ اینکه جمله‌بندی فلان سازمان چپ غیر کردستانی یا فلان سازمان چپی که به این اعتصاب فراخوان داد، چه تفاوتی با جمله‌بندی کومله یا حزب دمکرات دارد، را در حافظه خود حفظ نمیکند. جامعه اینگونه به اتفاقات سیاسی نگاه نمی‌کند. من و شما که فعالین سیاسی هستیم اینگونه نگاه می‌کنیم و می‌گوییم "کدام تفاوت، چه سازش سیاسی، چه دیپلوماسی و فرصت‌طلبی و ...". اما جامعه این‌طور نگاه نمی‌کند. تصویری که در مقابل جامعه قرار می‌گیرد این است که اعتصاب موفق شد چون همه احزاب سیاسی مستقل از گرایش سیاسی آنها، از حزب دمکرات و خبات و کومله و حزب کمونیست کارگری و... این فراخوان را دادند و افراد متعددی از آن حمایت کردند. تبلیغات همگی شان از حزب دمکرات تا کومله این است که اعتصاب عمومی نشان داد اگر همه با هم زیر پرچم مبارزه علیه جمهوری اسلامی برویم، موفق

حمله جمهوری اسلامی به …

می‌شویم. توهمی که همیشه بورژوازی از آن سود برده است. هیچوقت طبقه کارگر و کمونیست‌ها از این "همه با هم" نفع نبرده‌اند. این سیاستی است که اتفاقاً بورژوازی برای کشاندن طبقه کارگر و کمونیست‌ها زیر پرچم سیاسی خود از آن استفاده کرده است.

ما با این فراخوان‌ها مخالفت نکردیم به یک دلیل روشن؛ نمی‌شد در دوره‌ای که مردم علیه جمهوری اسلامی و تعرض آن به جامعه و نیروهای سیاسی، مستقل از ارزیابی ما از این نیروها و نقش آنها در صحنه سیاست، چنین مقابله ای را انجام می‌دهند، علیه این تعرض ایستاد. برعکس باید تلاش کرد جلوی سوء استفاده سیاسی نیروهای ارتجاعی در اپوزیسیون را از این نفرت و اعتراض گرفت. خود اعتراض کاملاً قابل دفاع است و ما از این اعتراض دفاع کردیم. ما از اعتراض و مقابله‌ای که مردم علیه جمهوری اسلامی انجام دادند دفاع کردیم. اما نه از فراخوان نیروهای ناسیونالیست حمایت می‌کنیم و نه از استفاده‌های سیاسی که امروز از اعتصاب می‌کنند. به پیام‌های تبریک کومله و "مرکز همکاری" مراجعه کنید. در هر دو پیام رقابت بر سراین است که چه کسی رهبر این "جنبش سیاسی کردستان" یا "جنبش انقلابی مردم کرد" است. "مرکز همکاری" ادعا میکند "این لیبیک جامعه بود به رهبران سیاسی آن" بود" و کومله ادعا میکند "این اعتصاب بدون رهبری سیاسی من و حمایت دیگران ممکن نبود". این چیزی جز جدال شاخه‌های مختلف جناح‌های ناسیونالیسم کرد بر سر "رهبری جنبش کردستان" نیست. پس از موفقیت اعتصاب بحث اصلی میان فراخوان دهندگان از چپ تا راست و فعالینی که این اعتصاب را ممکن کردند، بر سر معنای سیاسی این اعتصاب است.

اما سؤالی که ممکن است برای همه پیش بیاید این است که "چرا با این وجود اعتصاب شکل گرفت؟". همه شاهد هستیم که اعتراض به فقر با پهن کردن سفره‌های خالی، اعتراض اقتشار مختلف مردم از بازاریان تا خرده فروشان و کارمندان و معلمان تا کارگران به فقر و فلاکت حاکم، اعتراض به کولبری و کشتار کولبران مدتهاست در کردستان در جریان است. آتش سوزی اخیر در مریوان و کشته شدن چهار نفر و موج اعتراضی که متعاقباً در شهرهای مختلف کردستان بوجود آمد؛ کردستان را به بشکه باروتی تبدیل کرده بود. من فکر می‌کنم هر جریانی این فراخوان را می‌داد این اعتصاب شکل می‌گرفت و به حق می‌گرفت. نه به این خاطر که به گفته خودشان مردم به رهبری سیاسی‌شان "لیبیک" گفتند. بلکه به خاطر نفرتی که آن جامعه از جمهوری اسلامی دارد و به خاطر آمادگی که در بخشهای مختلف مردم برای اعتراض وجود داشت و این قابل پیش بینی بود. دلیل گستردگی اعتصاب، که اتفاقاً باعث تعجب خود فراخوان دهندگان شده بود و دامنه اش از شهرهایی که سنتاً در آنها اعتصاب شکل می‌گرفت فراتر رفت و حتی به اطراف کردستان هم کشیده شد، را اساساً باید در این مولفه ها دید. این دلیل گستردگی این اعتصاب و فراگیرتر بودن آن نسبت به هر دوره‌ی دیگر است.

اعتصاب مردم در کردستان و اعتراض‌شان به جمهوری اسلامی طفل بی گناهی است که نیروهای سیاسی ناسیونالیست کرد در رقابت‌های درونی و کسب اعتبار و مشروعیت خود در آن جامعه، حداکثر استفاده سیاسی‌شان را از آن می‌کنند. چیزی که ناسیونالیسم کرد سنتاً با آن زاده شده و بدون این فرصت‌طلبی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. باید از این اعتصاب تا آخرین لحظه‌اش دفاع کرد و همزمان علیه نیروهای سیاسی که تلاش کردند این مبارزه را محلی و قومی کنند و امروز تلاش می‌کنند دستاورد آن مبارزه را نه برای تقویت جنبشی که علیه جمهوری اسلامی در جریان است، بلکه برای تقویت جنبش خودشان یعنی ناسیونالیسم کرد استفاده کنند، ایستاد. باید بدون کوچکترین امتیاز و اغماض و کوتاه آمدن در مقابل سیاست‌های ارتجاعی‌شان؛ خصوصاً جریانات ناسیونالیست راست در ایران، از حزب دمکرات تا باند زحمتکشان و خبات ایستاد. متأسفانه بسیاری از نیروهای موسوم به چپ در ادامه امتیازاتی که به این جریانات میدادند امروز هم، بدلیل فرصت

طلبی یا بی درایتی خود، به کسب اعتبار مجدد این جریانات کمک کردند و تحت این عنوان که "ما علیرغم گرایشات مختلف مان با هم اتحاد کردیم و باعث شدیم که آن اعتصاب پیروز شود"، آنرا توجیه میکنند.

این اعتصاب موفق بود. این اعتصاب بدون فعالیت فعالینی که در محل نیرو بسیج کردند، مردم را تشویق کردند، دست به کار شدند، سازماندهی کردند و آن را ممکن کردند، امکان نداشت. باید به همه آنها دست مریزاد گفت. اما نباید به خاطر این پیروزی خطر بزرگتر را نادیده بگیریم. متأسفانه با کمپینی که راه افتاده مبنی بر اینکه "مبارزه سیاسی و متحد همه احزاب از راست و چپ"، بدون کمترین انتقاد به جنگ نیابتی که مرکز همکاری رسالت آن را به عهده گرفته، بدون اعلام اینکه باند زحمت‌کشان و خُبات باندهای"سناریوی سیاه" هستند و این صف متحد را در مقابل جامعه قرار دادن، چیزی جز تقویت صف احزاب ارتجاعی ناسیونالیست کرد، ندارد.

توجیهاتی چون "ما با هم همکاری نکرده‌ایم"، "از توافق کومله به این مرکز خبر نداریم" و… تغییری در این واقعیت نمیدهد که قرار دادن یک صف، از خبات و زحمتکشان تا جریانی که به خود لقب کمونیست می‌دهد، در مقابل جامعه به عنوان نقطه قدرت این اعتراض فقط و فقط تضعیف صف مستقل طبقه کارگر، تضعیف مبارزه آن مردمی است که در آن روز به اعدام، فقر، فلاکت، حمله به یک نیروی اپوزیسیون، مستقل از ماهیت این نیرو، اعتصاب کردند و تقویت ناسیونالیسم کرد است.

امروز جمهوری اسلامی هم تلاش میکند مبارزه طبقه کارگر در کردستان را بخشی از مبارزه این نیروها قلمداد کند و آنرا منزوی کند. با مستمسک اینکه "این ها می‌خواهند ایران را نا امن کنند"، و "این ها همان کردهایی هستند که همیشه علیه به اصطلاح "تمامیت ارضی" ایران ایستاده‌اند"، ناسیونالیسم ایرانی را پشت سر خود متحد کند. سیاست هردو ناسیونالیسم کرد و ایرانی در این سناریو منزوی کردن طبقه کارگر در کردستان است. یکی با دامن زدن به ناسیونالیسم و قومی‌گری کرد، دامن زدن به عرق ملی در کردستان و دیگری با دامن زدن به عرق ناسیونالیسم ایرانی و ایرانیگری با پرچم "دفاع از تمامیت ارضی و امنیت ایران!". اینها دو سر یک جدال ارتجاعی اند اما قربانی این جدال طبقه کارگر و مردم محرومی اند که چه در کردستان، چه در تیریز، چه در اراک، چه در اهواز و چه در هفت تپه برای رفاه، برای آزادی و برای سعادت به خیابان ها آمده‌اند و می‌گویند "جمهوری اسلامی را نمی‌خواهیم!".

هیچ تقابلی با جمهوری اسلامی هیچوقت توجیه کننده تقویت جریانات ارتجاعی مانند حزب دمکرات و باند زحمتکشان به نام چپ، سوسیالیست و کمونیست، نبوده. برای یک نیروی کمونیست هیچ درجه از ضدیت با بورژوازی حاکم در ایران و حاکمیت ایران توجیه نمی‌کند که خود را در کنار جریانات باندسیاهی مانند خُبات و زحمتکشان قرار دهد.

اجازه بدهید به مخاطراتی که در مقابل این جامعه قرار گرفته‌اند هم اشاره ای بکنیم.

زمانیکه حزب دمکرات شاخه هجری با سیاست "راستان" خود اعلام کرد کردستان را ناامن میکند، ما اولین جریانی بودیم که به مردم و همه احزاب سیاسی در کردستان و ایران هشدار دادیم. جنگ نیابتی می‌تواند به کردستان کشیده شود. گفتیم کشاندن جنگ نیابتی به کردستان علیه مبارزه اجتماعی طبقه کارگر و مردم محروم برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی است. گفتیم "راستان" در تقابل با این مبارزه است. ما به نیروهای سیاسی هشدار دادیم که اگر در مقابل این جنگ نیابتی، که حزب دمکرات رأساً و رسماً در پیش گرفته است و و رسماً اعلام می‌کند که "ما می‌خواهیم به دنیا نشان بدهیم که کردستان نا امن است و ایران نا امن است"، سدی ننیدیم، نه تنها شاهد میلیتاریزه کردن کردستان خواهیم بود، نه فقط مبارزه طبقه کارگر در کردستان حاشیه ای خواهد شد، بلکه نقطه ضعفی خواهد شد برای مبارزه سراسری طبقه کارگر و مردم محروم علیه جمهوری اسلامی. گفتیم این سیاست به جمهوری اسلامی امکان می‌دهد تا هر مبارزه‌ای را سرکوب کند و هر مبارزه‌ای را به تحرکات نظامی حزب دمکرات و باند زحمتکشان وصل

کند. و امروز می‌بینیم که این کار را شروع کرده است. این خطر همچنان و شاید جدی تر در مقابل جامعه قرار دارد.

متأسفانه نه آن وقت و نه امروز این خطر از طرف نیروهای موسوم به چپ جدی گرفته نشد و امروز هم به یمن قرار دادن یک صف متحد، از احزاب دمکرات و زحمتکشان و مرکز همکاری احزاب کردی تا کومله و سازمانهایی که به خود عنوان چپ می‌دهند، در مقابل جامعه، جریانات ناسیونالیستِ کرد دست راستی مشروعیت، اعتماد به نفس و اعتبار بیشتری برای کشیدن جنگ نیابتی به کردستان پیدا کردند.

این مخاطره‌ای است که بعد از اعتصاب موفقیت‌آمیز مردم در کردستان، در مقابل جامعه قرار گرفته است. مخاطره‌ای که فعالین سیاسی، مدنی و کارگری در داخل هم آنرا هشدار می‌دهند. هشداری که همین نیروهای به اصطلاح چپ تلاش میکنند با راه انداختن جنگ و جدل در میان فعالینی که تا این اعتصاب را ممکن کردند، حاشیه ای اش میکنند. فراخوان من به همه این دوستان این است که وارد این جنگ‌ها نشوید. اتحاد شما چنین اعتصابی را ممکن کرد. این اتحاد مبارزاتی‌تان را علیه جمهوری اسلامی و علیه ناسیونالیسم کرد حفظ کنید. نباید اجازه بدهید دست فعالین سیاسی و اجتماعی که در آنجا توانستند این اعتصاب را ممکن کنند از دست بیدگر در آورند و باعث تفرقه تان شوند. دوستان! اتحاد شما این اعتصاب را ممکن کرد. اجازه ندهید که رقابت‌های درون ناسیونالیسم کرد به رقابت و جدال میان شما تبدیل شود.

به مخاطرات پیش رو برگردم. همانطور که اشاره کردم هم ناسیونالیسم کرد و احزاب آن و هم جمهوری اسلامی کردستان را به حلقه ضعفی برای این مبارزه سراسری علیه جمهوری اسلامی تبدیل کرده‌اند. کسانی که هم سن من هستند به یاد دارند که تعرض سال پنجاه و هشت به کردستان با همین نوع پروپاگانداها صورت گرفت. می‌گفتند "مشتی تجزیه‌طلب و ضد انقلاب" می‌خواهند به انقلاب ضربه بزنند، تجزیه طلب اند و …… هنوز تبلیغاتی که خمینی و جمهوری اسلامی در بیست‌وششم مرداد راه انداخته ان را به یاد داریم که "این‌ها می‌خواهند کردستان را جدا کنند و باید به آنها حمله کرد". به وب‌سایت "تسنیم" نگاه کنید ببینید آیا امروز هم همین‌ها را نمی‌گویند؟ آن روز یک نیرو توانست در مقابل این بسیج نیرو علیه کردستان بایستد و آن هم کمونیست‌هایی بودند که اعلام کردند ما جنبشی هستیم برای دفاع از انقلاب و کردستان سرخ سنگر دفاع از انقلاب شد. نه سنگر دفاع از خودمختاری، نه سنگر دفاع از فدرالیسم قومی! به یمن حضور و قدرت همین کمونیستها ناسیونالیسم کرد در کردستان شانسی برای منزوی کردن این سنگر و معامله با جمهوری اسلامی پیدا نکرد. چهل سال مبارزه مردم در کردستان علیه جمهوری اسلامی بخشی از مبارزه کل آن جامعه علیه فقر، استعمار و استبداد و برای رفاه و آزادی بوده. مبارزه ای که امروز می‌خواهند مهر "فدرالیسم قومی" را به آن بزنند.

اگر آن روز نیرویی اجازه نداد کردستان منزوی شود و کردستان را به سنگر دفاع از انقلاب کرد، کمونیست‌هایی بودند که شفاف و روشن در مقابل ناسیونالیسم کرد، به نمایندگی حزب دمکرات، ایستادند. آن دوره ناسیونالیسم کرد یک حزب داشت آنهم حزب دمکرات بود و مثل امروز و این باندهای کوچک ارتجاعی امروز موجود نبودند. یک حزب دمکرات بود که سمبل سازشکاری، سمبل کشیدن پای سپاه به کردستان و سمبل لیبیک به خمینی بود. و امروز اگر ما، که رسالت همان کمونیست‌ها را به عهده داریم، در کردستان با همان روشنی در مقابل این ناسیونالیسم کرد نایستیم و در مقابل آوانس‌ها و امتیازاتی که تحت عنوان مبارزه با جمهوری اسلامی و تحت عنوان مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی به آن داده می‌شود، سد محکمی ننبدیم، کردستان از منزوی شدن مصون نخواهد بود. دست جمهوری اسلامی در بسیج نیروهای ناسیونالیسم ایرانی علیه مردم در کردستان و علیه مبارزه مشترکشان بسته نیست. دست ناسیونالیسم کرد هم بسته نشده که تفرقه جدی را میان طبقه کارگر در کردستان و طبقه کارگر در سایر نقاط ایران بوجود بیاورد. "کردستان همیشه سرخ می‌ماند" محتوم نیست. باید کمونیست‌هایی باشند که آن را سرخ نگه دارند. نیروهایی که به خود لقب چپ می‌دهند اما

کمونست ۲۳۳

دانما با حزب دمکرات بر سر این که "من رهبر جنبش گُرد هستم یا شما"، رقابت دارند، نیروهای چپی که دائماً به خاطر بدهکاری شوونیسم فارس به ناسیونالیسم کرد به آن آوانس می‌دهند و خود را همیشه طلبکار ناسیونالیسم کرد می‌دانند، نیروهایی نیستند که بتوانند این صف را ببندند. نیروهایی نیستند که بتوانند کردستان را سرخ نگهدارند. اتفاقاً نیروهایی هستند که به هر دلیلی، فرصت‌طلبی یا عدم تشخیص یا به هر دلیلی، می‌توانند مایه منزوی شدن این مبارزه باشند.

مخاطره ای که ظاهراً متأسفانه جز از ما و شاید کسانی در داخل آن را نمی‌بیند. شعف انگیز نیست که در این مسئله ما تنها هستیم. اصلاً شعف انگیز نیست که ما به عنوان حزب سیاسی تنها هستیم. اما در عین حال افتخار آمیز است که ما از روز اول مخاطرات را گفتیم و تا آخر پای آن می‌ایستیم و سعی می‌کنیم در مقابل آن صفی ببندیم.

تا جائیکه به تقابل با ناسیونالیسم کرد برمیگردد بعد از این اعتصاب عمومی باید کار جدی را در مقابل خود قرار دهیم. اولاً، به نظر من نباید به هیچ عنوان اجازه بدهیم این جریانات میان فعالین مدنی و کارگری در داخل کشور، که تا امروز در کنار هم مبارزه کرده‌اند، تفرقه بوجود بیاورند. دوماً، ما باید تلاش کنیم که بیشترین نیرو را حول مقابله با نیروهای اصلی ناسیونالیسم کرد، که امروز با اعتماد به نفس بیشتر و با مشروعیت بیشتر سعی می‌کند دوباره پیکر نحیف شان را به عنوان نماینده مردم در کردستان در مقابل جامعه قرار دهند و کردستان را دستمایه سهم‌گیری خود کنند، سازمان دهیم. این دو وظیفه بزرگ و جدی ما هستند و فکر می‌کنم صرف نیروی جدی را از ما می‌طلبد. طرف اصلی این تقابل آن جریانات ناسیونالیست ارتجاعی کرد هستند که بعد از این ماجرا ظاهراً قدرتمندتر، با اعتبار بیشتر، با مشروعیت بیشتر و با اعتماد به نفس بیشتر کنار جریانات دیگر می‌ایستند و می‌گویند همکاری ما باعث شد این اعتصاب عمومی تا این حد موفق بشود.

این اوضاع بیشتر از هر زمانی از ما کمونیستها و هر کسی که خود را در این صف می‌بیند، می‌طلبد که یک مقابله جدی، اجتماعی، سیاسی و همه‌جانبه را علیه ناسیونالیسم کرد، چپ و راست آن، به پیش ببرد. ممکن است ما در این جدال در مقابل تعداد زیادی از نیروهای سیاسی در کردستان قرار بگیریم. اصلاً اهمیتی ندارد. اما انرژی و کار چند برابر قبل از ما می‌طلبد. مسئله فقط کردستان و بدهکاری ما به کردستان نیست. کردستان می‌تواند دروازه قدرت کمونیست‌ها باشد، اما در عین حال می‌تواند دروازه به شکست کشاندن کمونیست‌ها و قدرت‌گیری ناسیونالیسم قومی کرد هم باشد. ما باید تضمین کنیم کردستان سرخ میماند.

با تشکر از رفیق سعید محمدی برای پیاده کردن متن سخنرانی

اولین اصلی که کارگر باید در رد
و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد
اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد
در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه
نیروی کارم را دارم در ازاء چه
میفروشم و در چه شرایطی قرار است
کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش
دارم . اولین شاخص اینست که
کار گر بعنوان یک عنصر آزاد و یک
شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.
منصور حکمت

از اعتصاب کامیونداران تا اعتصاب بازاریان

مصاحبه رادیو نینا با مظفر محمدی

نینا: از اوایل خرداد ۹۷ در بعضی از استان های کشور اعتصاب کامیونداران و رانندگان کامیون شروع شد که بی جواب ماند. این اعتصاب در مهر ماه ادامه یافت و از چهارم مهر ماه تا کنون در بیش از ۳۰۰ شهر کامیونداران و رانندگان به این اعتصاب پیوسته اند. تا کنون بیش از ۲۰۰ نفر از کارگران اعتصابی بازداشت شده اند و از سوی قوه قضاییه به اشد مجازات تهدید گشته اند. امروز هم شاهد اعتصاب سراسری بازاریان کشور هستیم. ابتدا می‌خواهم نظرتان را در باره اعتصاب کامیونداران بشنوم.

مظفر محمدی: همانطوریکه شما هم گفتید اعتصاب رانندگان و کامیونداران دو هفته است در جریان است. خواستها و ابعاد این اعتصاب بر همگان روشن است. کامیونداران و رانندگان از گرانی و کمبود وسایل پدک از جمله لاستیک کامیون ها، نرخ پایین کالاهای حمل و نقل، از بیمه های کارگری، ناامنی جاده ها و فشار و رشوه خواری ماموران دولتی و غیره شکایت دارند. اما مقامات دولتی گوششان به مطالبات کارگران بدهکار نیست و در مقابل یا به ادعا دروغ از قبیل اینکه لاستیک بین کامیونداران توزیع کرده و یا اساسا به تهدید و بازداشت اعتصابیون پرداخته اند. دادستان تهران بیشرمانه کارگران اعتصابی را قطاع الطریق یعنی راهزن خواند. وقتی امروز به ابعاد سراسری بیش از ۳۰۰ شهر ایران نگاه می کنیم که کامیونداران اعتصاب کرده اند، معلوم نیست این فرومایه ها خجالت می کشند یا نه. کسانی که خود چهار دهه است مثل گردنه بگیرها همه داراییهای مملکت را قبضه و فقر و فلاکت و کشتار رایه جامعه تحمیل کرده اند، امروز می آیند و به کارگران می گویند راهزن. این جواب دولت و سرمایه داران به ابتدایی ترین خواست کامیونداران که یکیش نگرانی از امنیت مردم درجاده ها است.

اعتصاب سراسری و جانانه ی کامیونداران و رانندگان و مطالبات برحق شان باعث شده که در سطح وسیع جامعه سمپاتی و حمایت بوجود بیآورد. در این دوره هر اعتراضی کوچک یا بزرگ به گرانی و تورم و فقر و فلاکت با حمایت توده ای همراه است. این مبارزات میروند تا سازمانیافته شده و صاحب رهبری گردند. اتحادیه کامیونداران یکی از عوامل موثر در سراسری شدن این اعتصاب است. امروزه سراسری شدن اعتصابات و اعتراضات دیگر جایی برای دشمن باقی نمی گذارد که بتواند با سرکوب و شانه خالی کردن جواب دهد.

نینا: بعد از خیزش دیماه تا کنون ما شاهد اعتراضات و اعتصابات مکرری بودیم. آخرین هایشان اعتصاب کامیونداران، اعتصاب بازاریان کردستان و امروز ۱۶ مهر ماه شاهد اعتصاب سراسری بازاریان ایران هستیم. به نظر شما این سلسله اعتصاب و اعتراضات اخیر تا کتون چه رابطه ی معینی با هم داشته ودارند؟

مظفر محمدی: این سه مورد اعتصاب اخیر یعنی کامیونداران و بازاریان کردستان و بازاریان سراسرایران تقریبا همزمان و با یکی پس از دیگری اتفاق افتاده است. اعتصاب کامیوندارها روشنه و ما در مورد اعتصاب بازاریان کردستان گفتیم که این مبارزه ریشه در نفرت و نارضایتی عمومی و فشار گرانی و تورم و فقر و فلاکت از جانب رژیم به جامعه دارد. ما اعتصاب کردستان را بحساب جواب مردم به ندای ناسیونالیست ها نگذاشتیم و آن را جزئی از جنبش سراسری محرومان بحساب آوردیم. اعتصاب امروز هم همین خصلت را دارد. در متن مبارزه و اعتصاب کامیونداران، انتظار می رفت حمایتی سراسری انجام گیرد. و اعتصاب امروز این کار را کرد و در عین حمایت از رانندگان کامیون به کل فقر و فلاکت و گرانی و تورم و ناامنی که به جامعه تحمیل شده است اعتراض نمود. اگر همه ی این سلسله مبارزات و اعتصابات را کنار هم بگذاریم، ادامه خیزش دیماه علیه وضعیت نابسامان و غیر

مظفر محمدی در جریان اعتصاب بازاریان

بازاریان و همه و همه یکی پس از دیگری و یا همزمان وارد این کارزار سرنوشت ساز می شوند. حتی در انجمن های هنری و فرهنگی و کانون های نویسندگان و شعرابی که شعر میگویند و در میان هنرمندان و سینماگران و فیلم هایی که می سازند، در تئاتر و موزیک و غیره صدای اعتراض به وضع موجود بلند است. همه صحبت از این دارند که وضع موجود قابل تحمل نیست.

نینا: این اشکل مبارزات و اعتراضات مردم به نظر شما همگی یا باهم جنبشی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است؟

مظفر محمدی: ببینید، مردم جواب این سوال را دارند و تجربه کرده اند که خواستهایشان را دولت و سرمایه داران برآورده نمی کند. جواب دولت به تامین معیشت جامعه منفی است. امروز مساله این نیست که مبارزه اقتصادی کارگران برای افزایش دستمزد، بیمه بیکاری برای کارگران بیکار، امیدی برای متحقق شدنشان هست. امید به این نیست که معیشت طبقه کارگر تامین و به رفاهیاتی می رسند و گشایشی حاصل می شود. برای مثال دستمزد کارگران به نسبت تورم افزایش می یابد، یا بیکاران بیمه بیکاری میگیرند، یا معلمان حقوقشان بحد کفاف معیشت خانواده شان می رسد، مواد خوراکی و دارو و نان و آب و برق و هزینه ی مسکن جامعه تامین می شود. دیگر کسی گرسنگی نمی کشد و مریضی از بی دارویی نمی میرد...

کل روند تاکنون نشان داده است که خواستهای مردم چه بلحاظ تامین آزادیهای فردی و اجتماعی و چه تامین ابتدایی ترین نیازهای اقتصادی و رفاهی جامعه، از آنجا که جواب نمی گیرد به جنبشی برای سرنگونی تبدیل می شود. جنبش سرنگونی اختراع کسی نیست یا کسی نمی تواند سرنگونی را به برنامه ی جنبشی تبدیل و تحمیل کند که مشغول کار دیگری است. سرنگونی به دستور جامعه آمده است. خود دولت و بورژوازی حاکم عدم مشروعیت را نشان داده و به اثبات رسانده است.

جمهوری اسلامی قادر پاسخ به خواستها و نیازهای جامعه نیست. بحران اقتصادی و سیاسی اش به نهایت رسیده است. نه اینکه پول ندارد. پول هست اما کل داراییهای جامعه در قبضه و انحصار چندین بنگاه مالی و ملکی دولتی و سیاسی و نظامی و مذهبی است که به هیچ قانونی پایبند نیستند و حاضر نیستند ریالی برای نان سفره ی مردم خرج کنند. سالهای سال است در این مملکت بچاپ بچاپ است، ملوک الطوائفی است. جامعه ای ساخته اند که انسان در آن کم ترین حرمت را دارد. زن در آن درجه دوم است، کودک بیحقوق است، جوان بدون شادی و سرنوشت روشن است. سفره ی مردم خالی است. حتی حقوق کارگری را که کار کرده است نمی دهند. دولتی نیست که بگوید من به تامین معیشت جامعه پایبندم. و اگر نتوانم کنار می روم. برعکس میگوید نمیتوانم، نمیدهم و کنار هم نمی روم! جمهوری اسلامی به مردم اعلان جنگ کرده است. این جنگ برای مردم مرگ و زندگی است. ادامه ی این وضعیت مرگ است و خاتمه دادن به آن بنیان زندگی ازاد و مرفه. این دولت و رژیم حتی دیگر وعده ای نمی دهد. مردم دستش را خوانده و اگر وعده ای هم بدهد به وعده هایش باور ندارند. این درست نقطه ای است که رابطه دولت و مردم را تعیین کرده و رقم زده است. طبقه کارگر، زحمتکشان، معلمان، رانندگان و کل مزدبگیران، زنان و جوانان و غیره همه یک حرف دارند و می گویند: یا معیشتم را تامین و تضمین کن یا برو کنار. مردم به دولت میگویند که تو با زبان بی زبانی می گویند نمیتوانم و آزادی و رفاهی در کار نیست. پس تنها یک راه جلو ما قرار گرفته است و ما میخواهیم شما کنار بروید. این جنبش سرنگونی است. امروز به زیر کشیدن این حاکمیت به خواست اصلی و پیش شرط هر گونه آزادی و رفاه و نجات جامعه تبدیل شده است.

رژیم و دولتش و نهادهای مافیایی نظامی و اقتصادی اش در پاسخ به مردم فقط به زور متوسل می شوند و به سرکوب. و این برای مردم فقط یک راه باقی گذاشته است که این قدرت زورگو را پایین بکشد. زور مردم در خیزش دیماه و اعتصابات کارگری و معلمان و بازاریان تا کنون نشان داده شده است. تظاهرات و اعتصابات و قیام اشکال اتحاد و قدرت اجتماعی برای

۱۵

سرنگونی جمهوری اسلامی است.

نینا: شعار "اصلاح طلب؛ اصولگرا دیگه تمومه ماجرا" در خیزش دیماه در واقع پاسخ به همین وضعیت بود.

مظفر محمدی: دقیقا. حتی مردم از سر شکم سیری و زیاده خواهی نیامده اند و بگویند ما رفاه بیشتر میخواهیم که حتی اگر اینطور هم بود حق مردم است. ولی مردم می گویند شما دولت حتی ابتدایی ترین نیاز جامعه را نمیتوانی تامین کنی . نان، آب، داروی بچه ها و مریض ها، حتی هوای سالم و راهی برای ادامه زندگی و حیات باقی نگذاشته اید. و دولت و هیچ جناحی از آن جوابی به این خواستها ندارد. تنها راه باقی مانده جلو روی مردم سازماندهی جنبشی برای سرنگونی است.

نینا: در صحبتهای شما و امروز و بخصوص بعد از خیزش دیماه صحبت از آغاز پایان جمهوری اسلامی است. در این شرایط اپوزیسیون رژیم و گرایشات مختلف تلاش می کنند افق و برنامه های خود و مهر خود را بر تحولات کنونی و آتی بزنند. به نظر شما مسیر سرنگونی چگونه خواهد بود و جنبش سرنگونی با چه مخاطراتی روبرو است؟

مظفر محمدی: در رابطه با مساله سرنگونی جمهوری اسلامی و رابطه دولت مردم و سرنوشت آتی جامعه طبقات و گرایشات سیاسی جوابهای مختلف دارند.

یک بخش می گویند جمهوری اسلامی از سوریه و خاورمیانه عقب می کشد، نرمش قهرمانانه دیگری نشان میدهد و با امریکا و بورژوازی غرب برجام دیگری را امضا می کند و توافق می کنند، محاصره اقتصادی برچیده می شود و در نتیجه پول و سرمایه به ایران سرازیر می شود و جمهوری اسلامی نجات پیدا خواهد کرد و گویا جامعه هم سهمی خواهد داشت. این یکی از راههایی است که بخشی از اپوزیسیون بورژوایی و راست پیش پای جامعه می گذارند و از آنجا از انقلاب مردم از پایین می ترسند سوریه را با انگشت نشان می دهند تا بزعم خود مردم را بترسانند. ولی حتی اگر این اتفاق بیفتد بازچشم انداز بهبود زندگی مردم تاریک است. در پاسخ سوال دیگرتان گفتم که مشکل جمهوری اسلامی کمبود پول نیست. زمانی که محاصره اقتصادی هم نبود و کرور کرور درآمد نفت داشت نانی به سفره کارگر و زحمتکش نرسید. در نتیجه توافق احتمالی دیگر هم نانی به سفره مردم نمی آورد و تنها جمهوری اسلامی را حفظ می کند. بورژوازی ایران هنوز جمهوری اسلامی را با همه معایبش برای خود بورژوازی، بر انقلاب مردم و تغییر اساسی در جامعه به نفع طبقه کارگر و محرومان، ترجیح می دهد.

بحران اقتصادی رژیم تا زمانی که جمهوری اسلامی فاسد و غارتگر و غاصب داراییهای جامعه بر مردم حکومت می کند چاره ناپذیر است. این سناریو اگر اتفاق بیفتد ممکن است بخشی از طبقه متوسط منتظر بنشیند و از صحنه کنار برود و طبقه کارگر و محرومان جامعه تنها بمانند. اما این هم بسیار کوتاه مدت خواهد بود. از طرف دیگرمردمی که بپا خواسته است، دست روی دست نمی گذارد تا این اتفاق در چند ماه و چند سال آینده بیفتد. مردم امروز با گرسنگی و فقر و مریضی و بی دارویی دست و پنجه نرم می کنند. مردم به این رژیم توهم ندارند، به هیچ جناح و برنامه و توافق و غیره اش اعتماد ندارند. این رژیم مشروعیتش را از دست داده است. این راه حل اگر برای رژیم چند ماهی عمر بخزد اما نجاتش نمی دهد! ما این راه را نمی پذیریم. ما به مردم اعلام کردیم که مردم منتظر کشمکشهای بالاییها در جهان و منطقه نخواهند شد. جدال امریکا و غرب و شیوخ خلیج با جمهوری اسلامی زمین بازی مردم نیست. جنگ و جدال بالاییها حتی اگر چند ماهی و نه چند سال طول بکشد، در همین چند ماه بسیاری از گرسنگی و بی دارویی خواهند مرد. هزاران هزار نفر در جاده ها می میرند، میلیونها نفر زندگیشان تپاه و تپاه تر خواهد شد و جامعه به فلاکت بیشتر کشیده خواهد شد. و ما این راه و این سرنوشت را نمی پذیریم.

راه دیگری این است که در نتیجه محاصره اقتصادی و فشارها و تهدیدات امریکا و شیوخ

^[1]



ناسیونالیسم و کمونیسم در کردستان

به بهانه اعتصاب اخیر در کردستان

وریا نقشبندی

اعتصاب بالا بود.

همانطور که گفتیم تاریخا نیز کردستان سابقه چنین اعتراضات و اعتصابات را در کارنامه خود دارد و به حق علیه اعدام و سرکوب و فقر یکپارچه علیه جمهوری اسلامی به میدان آمده اند. اشاره به چند نمونه برجسته دیگر در مورد اعتراضات عمومی کردستان، کمک میکند که مسیری را برای شکافتن و بیرون کشیدن این گرایشها از بطن این کنش های اجتماعی نشان دهد.

اعتصاب سراسری در واکنش به اعدام فرزند کمانگر در سال ۸۹، تظاهرات های خیابانی و اعتصاب در بعضی از شهرهای کردستان در واکنش به قتل شوانه قادری توسط جمهوری اسلامی در سال ۸۴، اعتصابات بانه در واکنش به بستن مرزها و همچنین کشتار کولبران، تظاهرات ها در حمایت از کوبانی، تظاهرات در اعتراض به ربوده شدن اوجالان و یک لیست دیگر از اعتراضات و اعتصابات کوچک و پراکنده که شاهد آن بوده ایم، نمونه هایی از اعتراض جامعه علیه اعدام و فقر و کشتار جمهوری اسلامی اند. میگویم کوچک و پراکنده اما نه به خاطر بی اهمیت بودن یا بی تاثیر بودن آنها بلکه هیچیک از این اعتصابات در یک ظرفیت عمومی مثل اعتصابات سراسری ظاهر نگردیده اند. در کنار سنت اعتصاب عمومی ما اول ماه مه های با شکوهی را در کردستان داشته ایم، مراسم های روز جهانی زن، تظاهرات علیه قتل های ناموسی داشته ایم، برای فعالین جانباخته کارگری و اجتماعی باشکوهترین مراسمهای یاد بود داشته ایم که آخرین نمونه مربوط به جانباختن چهار فعال محیط زیست مریوان بود.

با این مختصر توضیح از پتانسیل اعتراضی مردم کردستان به بهانه های مختلف علیه جمهوری اسلامی، لازم است به ریشه های تاریخی و سیاسی این نوع از تحركات در کردستان، هژمونی های غالب و جدال و کشمکش بین آنها در هر دوره، کردستان و اعتراضات دی ماه، مبارزه در کردستان، جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان و جمهوری اسلامی و ترویج ناسیونالیسم در کردستان پرداخت.

کردستان و اعتراضات دی ماه

در جریان اعتراضات دی ماه و خیزش های سراسری که بوقوع پیوست، جای کردستان به عنوان یکی از قطبهای که همیشه و از ابتدای سرکار آمدن جمهوری اسلامی در تعارض با آن بوده است، خالی بود. فراموش نکنیم که ما در این دوره با خیزش محرومان در بیشتر شهرهای ایران روبرو بودیم، خیزشی که تاریخ حیات جمهوری اسلامی در تمام سالهای حاکمیتش به خود ندیده بود. یک خیزش برخاسته از سالها اعتراض و نارضایتی در گلو خفه شده که یکبار به علیه کلیت نظام به میدان آمد و یک نفر از چپ و راست نتوانست آن را قلم بگیرد. دی ماه تبلور یک نه بزرگ به انقباد استنمارشدگان آن جامعه بود. این اعتراض زلزله ای بر پیکر حاکمیت موجود انداخت که آثار شکاف و ویرانی های آن را امروز در کل سیستم به روشنی میتوان دید. این یک جدال طبقاتی بود که در دی ماه خود را در خیابانها به منصف ظهور رساند. هر چند بی سازمان بود، حضور طبقه کارگر بعنوان یک طبقه در آن غایب بود، اما این ذره ای از خصلت طبقاتی این جدال و خیزش کم نکرد. شاید برای بسیاری این سوال پیش آمده باشد که چرا کردستان تحرکی از خود نشان نداد و با شهرهای دیگر همصدا نشد؟ چرا کردستان و اساسا سندانج دیر به میدان آمد؟ آیا کردستان نسبت به این اعتراضات لاقید بود؟ آیا خواسته و مطالبات طبقه کارگر و محروم در کردستان با دیگر محرومان ایران یک جنس

بارزانی و پ ک ک با هم جنگیدند و کشتند و مردم را خانه خراب کردند. این آن خطری است که ما باید از همین حالا جلوش را بگیریم و نگذاریم اتفاق بیفتد. کسی که این خطر را نمی فهمد و در کنار این جریانات ارتجاعی و پیمانها و فراخوانهایشان قرار می گیرد، دوست مردم نیست. در سطح سراسری ایران هم همینطور است.

کلی دارو دوسته و جریان ارتجاعی و شاهی و مشروطه خواهی و لیبرالی و حتی خبرنگار و فرماندهان مردم در دنیای مجازی هستند که مردم را به این و آن عمل مورد نظرشان فراخوان می دهند. این ها صف کشیده اند و در کمال پر رویی هر اتفاق را به خود نسبت می دهند... این ها به چشم مردم خاک می پاشند، مایه زحمت فعالین و رهبران کارگران و مردم می شوند، و اکثرشان را ضد کمونیست ها تشکیل می دهند. این ها مردم را ابزار سیاستهای ضد مردمی می خواهند!

ما به این مخاطرات واقفیم و مردم را به آن آگاه می کنیم و هشدار می دهیم و جنبش انقلابی ما و مردم چشم به شوراها مردمی و رهبران کارگری و کمونیستهای واقعی در صفوف طبقه کارگر و جامعه داریم تا اعتراض و اعتصاب و قیام و انقلاب خود را مستقل از ارتجاع با هر نامی و در هر لباسی سازمان دهیم! رهبران و شوراها مردم است که تصمیم میگیرند کی اعتصاب کنند و حتی روزهای قیام را تعیین کنند و حاکمیت شورایی شان را از گزند ارتجاع قومی و مذهبی و جناح های دشمن در لباس دوست حفظ نمایند.

ما کمونیستها و آزادیخواهان و برابری طلبان صفوف طبقه کارگر و مردم محروم در محلات، دانشگاه ها و صفوف معلمان و زنان و جوانان را به سازماندهی صف طبقاتی و انقلابی خود دعوت می کنیم. جمع شویم، مجامع عمومی و شوراها مردمی را بسازیم. حکمیتست های خط رسمی در صف مقدم این جبهه و قطب اجتماعی قرار دارد. تنها این می تواند استقلال و فاصله مردم را از جریانات و نیروهای بورژوازی و قومی و شاهی و مجاهدینی و غیره حفظ کند.

اولین اصلی که کارگر باید

در رد و قبول یک قانون کار

در نظر بگیرد اینست که من

بعنوان یک عنصر آزاد در این

جامعه در سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در تعیین

اینکه نیروی کارم را دارم در

ازاء چه میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار کنم و

غیره، چقدر سهم و نقش

دارم . اولین شاخص اینست

که کارگر بعنوان یک عنصر

آزاد و یک شهروند صاحب

اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

از اعتصاب کامیونداران تا ...

خلیج، جمهوری اسلامی فرومی باشد. امریکا آلترناتیوهای خود را در داخل ایران می سازد. آلترناتیوی از احزاب ناسیونالیست و قومی کردستان و الاحواز خوزستان و مجاهدین و مرتجعین بلوچستان و غیره و تسلیح و تجهیزشان می کند و به جان جامعه می اندازند و یک جنگ داخلی و سناریوی سیاه راه می اندازد. ما و جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی باید در مقابل این راه بایستیم و نگذاریم اتفاق بیفتد. طرفداران محاصره اقتصادی که فکر می کنند به جمهوری اسلامی فشار می آورد و گویا تضعیفش می کند در حقیقت فلاکت مردم را تشدید و برای رژیم عمر و زمان می خرد. ما باید جلو این مخاطره هم بایستیم و نگذاریم جنبش انقلابی مردم را به شکست بکشاند.

راه سوم و تنها راهی که مردم شناس پیروزی در آن دارند، تداوم و گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری و مردمی سراسری است. سازماندهی شوراهای مردمی در محل های کار و محلات زندگی است. تأمین رهبری جنبش انقلابی است. قرار گرفتن طبقه کارگر در محور و در راس و رهبری اعتراض و اعتصاب و قیام مردم است. برنامه ما و مردم، قیام و انقلاب با نیروی کارگران و محرومان جامعه است. این هم راهی برای جلوگیری از تداوم بیشتر عمر جمهوری اسلامی و تحمیل فلاکت بیشتر به جامعه و هم در تقابل با دشمنان انقلاب و مخاطرات جنگ های قومی و ارتجاعی جناح های گوناگون بورژوازی است.

ما در اعتصاب سراسری کردستان گفتیم مبارزه علیه جمهوری اسلامی امر همیشگی ما است. اعتصاب مردم برحق است. اما ما نمی خواهیم اعتصاب مردم کردستان در چهارچوب جنگ نیابتی احزاب ناسیونالیست و دخالت شیوخ خلیج و نقشه ترامپ قرار بگیرد و به ابزاری برای قومی کردن جامعه و مبارزه مردم تبدیل شود. این هشدار ما به مردم کردستان بود که مبارزه شما و اعتصاب شما علیه اعدام و علیه فلاکت جامعه، از حساب ناسیونالیسم و قومی ها و بند وبست آنها با امریکا و عربستان و بلوک ارتجاعی منطقه و هیات ها و پول و اسلحه هایی که بین شان ردو بدل می شود، جدا است. گفتیم مردم! اعتصاب شما و اعتراض شما پاسخی به ندای قومی ها و "راسان" و جنگ نیابتی شان نیست و نباید باشد. گفتیم ما این را نمی پذیریم و اعتراض و اعتصاب مردم را نمی خواهیم به کیسه آنها برود.

ما کمونیست ها و رهبران و فعالین آزادیخواه و برابری طلب صفوف جامعه باید طبقه کارگر، زحمتکشان، مزدبگیران، معلمان، رانندگان، مردم محلات، بازنشستگان و زنان و جوانان انقلابی در ایران را به این باور برسانیم که نیروی رهایی جامعه فقط خود آنها هستند. سازماندهی اعتصابات سراسری و قیام و انقلاب همین امروز نه در آینده نامعلوم تنها راه رهایی ما و جامعه ی ما از تباهی ای است که به ما تحمیل شده است.

ما باید به نیروی خود جمهوری اسلامی را بزیر بکشیم و انوقت هر کس بیاید و بگوید چه می خواهد و برنامه خود را به محک جامعه بگذارد، بدون اینکه اسلحه ای در کار باشد. بدون اینکه مردم را از اسلحه بترساند تا به او رای بدهند یا حاکمیتش را بپذیرند. هیچ جریانی حق ندارد اسلحه بدوش به محلات شهرها بیاید و مانور بدهد و رای مردم را بخواهد و یا سیاست و برنامه اش را به مردم تحمیل کند یا بگوید من حکومت می کنم . انوقت است که شوراها مردمی و شوراها کارگری به آنها خواهند گفت: دست اسلحه و زورگویی و تفرقه به نام این و آن قوم و ملیت و مذهب از زندگی ما مردم محلات و شهرها کوتاه! این راهی است که ما در پیش داریم و داریم طی می کنیم . ما به جریانات دیگر که به همه باهمی بودن دل بسته اند می گویم ما احساس خطر می کنیم در مقابل ارتجاعی که در صفوف جنبش مردم نفوذ می کنند. ما در کردستان احساس خطر می کنیم وقتی که مردم بپاخاسته رژیم را به عقب نشاندند ناسیونالیستها و قومی ها بریزند و با لشکر و حشم و پول و اسلحه عربستان و ترامپ و غیره جناح پ ک ک از طرفی و مرکز همکاری ناسیونالیستهای کرد از طرف دیگر سر قدرت و ثروت با هم خواهند جنگید و سلامت و امنیت جامعه را به خطر خواهند انداخت. مگر همین اتفاق در کردستان عراق نیفتاد؟ چند بار جناح های مختلف ناسیونالیست کرد از جناح طالبانی و

ناسیونالیسم و کمونیسم در ...

نیست؟ آیا خود را جدا از ایران میدانند؟ و خیلی از این دست سوالات و تعبیر مختلف که جواب به این سوالات می‌تواند هم آری باشد هم خیر که آن نیز منوط به مولفه های دیگری است که در اینجا به آنها اشاره میشود.

سیر این دور شدن مبارزات کردستان با مرکز یا بخش های دیگر ایران که بوضوح به چشم میخورد یک شبه بوقوع نییوسته است بلکه حاصل سیاستهای درازمدتی میباشد که سالهاست جمهوری اسلامی برای آن هزینه کرده و محصولش را امروز دارد برداشت میکند. فقدان این هم جنبشی از سر سیر بودن شکم مردم کردستان نیست، خبر از داشتن یک وضعیت بهتر در کردستان نسبت به جاهای دیگر ایران نیست بلکه برعکس آن میباشد. کردستان دهه هاست برای یک زندگی بهتر فارغ از دسته بندی های درون جمهوری اسلامی در مبارزه بوده و هزینه های چه بسا سنگین تری نیز داده است. آزمونهای تاریخی گرانبهای در مبارزه با شوراهای اسلامی کار در کارخانه داشته است. اعتصابات کارگری، اعتراضات معلمان و بازنشستگان فرهنگی، خیزان و کارگران ساختمانی دراین سالها، نمونه های ازمبارزه مشترک سراسری در ایران است. اما تاخیر در حضور در خیزش دیماه نشانه نقش مخرب و تفرقه افکنانه احزاب ناسیونالیست کرد در در کردستان است.

اگر در دیماه ناسیونالیستهای کرد، از چپ و راست، در کردستان بست نشسته بودند که ببینند سیر این اعتراضات به کجا ختم میشود، ما شاهد تحرک کمونیستها در سنجج بودیم که صدای خود را به این اعتراض سراسری رسانند. تحرکی که علیرغم اینکه ادامه دار و سراسری نشد، اما نشان از وجود رادیکالیسم و کمونیسمی بود که در هر شرایطی به درست قدم برمیدارد و از خود عکس العمل نشان میدهد و اجازه نمیدهد ناسیونالیستها مبارزه مردم در کردستان را قومی و محلی کنند. همین را در رابطه جنبش کارگری و سایر اعتراضات در جامعه منجمله خیزش دیماه میتوان دید. دراعتراضات دی ماه نیز ما شاهد دخالت فعال طبقه کارگر در خیزش های مردمی نبودیم، یا اینکه ما هنوز با پدیده دستگیری فعالین کارگری، معلمان، دانشجویان و روبرو هستیم، بدون اینکه حمایت قاطع و وسیع کارگران را پشت آنها داشته باشیم. اینها نشانه بی تفاوتی طبقه کارگر یا بیگانگی طبقه کارگر با این اعتراضات نیست. دلایل آنرا باید در جای دیگری جستجو کرد. در کردستان نیز همین قضیه حاکم است بعلاوه اینکه کردستان بیش از هر جای دیگری نیازمند یک رهبری پیوند دهنده با بخش ها و اقشار دیگر جامعه است، در کردستان سیاست متحزب است و تقابل دو جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی بعنوان تقابل احزاب خود را نشان میدهد و هژمونی هر کدام بر جامعه به معنی وصل کردن مبارزات کردستان با کل ایران یا جدا کردن آن از این مبارزات است.

در خیزش دیماه ما شاهد تقابل این دو جنبش بودیم. ناسیونالیستهای راست با اعلام اینکه این اعتراض به "ملت کرد" مربوط نیستند، ناسیونالیسم چپ با گفتن اینکه "بگذارید ببینیم چه میشود" و کمونیستها با تحرک اعتراضی به این خیزش برخورد کردند.

کردستان و جایگاه آن در مبارزه سراسری

مراجعه به حافظه تاریخی و اشاره به چند نمونه برجسته آن در کردستان، میتواند کمکی باشد به شناخت بهتر فضای سیاسی کردستان و تقابلهایی که در هر دوره مردم کردستان در آن با حاکمیت دست و پنجه نرم کرده اند.

مبارزه در کردستان از همان ابتدایی انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی از جریان نیافتاد، برعکس برای ضد انقلاب حاکم کردستان به یکی از جبهه های سرکوب انقلاب، باز پس گیری دستاوردهای انقلاب و تثبیت خود و برای

طبقه کارگر کمونیستها به سنگر دفاع از انقلاب و ادامه آن تبدیل شد. در کردستان جمهوری اسلامی با وضعیت به مراتب دشوارتر، پرهزینه تری روبرو بود و همچنین یک تهدید جدی تر بر سر راه تثبیت نظام به نسبت مناطق دیگری که هنوز در شوک ناشی از قدرت گرفتن جمهوری اسلامی قرار داشتند، بود. زیاد طولی نمیکشد که تقابل در کردستان با نظام تازه به قدرت رسیده، با حمله جمهوری اسلامی به کردستان، شکل نظامی به خود میگیرد. در این دوره شاهد کوچ تاریخی مردم مریوان در مرداد ۵۸ هستیم و راهپیمایی حمایتی مردم سنندج و سقز و بانه و...، به طرف مریوان که توسط "جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب" فراخوان داده شده بود، هستیم. تشکیل شورای شهر و محلات در سنندج، جدال و کشمش و درگیری نظامی احزاب با جمهوری اسلامی که بخش عمده آن را در کردستان، کومله و دمکرات تشکیل میداد و همزمان جدال این دو جریان با همدیگر، کردستان را تبدیل به یک جامعه با مرزبندی های مشخص سیاسی کرد. جریانات مذهبی در صحنه مانند مکتب قرآن و بعدها جریان رزگاری و خبات شانسی برای ادامه حیات و کسب هژمونی در حیات سیاسی نداشتند. کردستان صحنه تقابل طبقه کارگر و بورژوازی چه در بعد سراسری، در قالب مقابله با جمهوری اسلامی، و چه در بعد محلی، در قالب جدال حزب کمونیست ایران و حزب دمکرات شد. تقابلی که تا امروز نیز با تمام فراز و نشیب هایی که طی کردند، ادامه دارد. تقابل سیاسی که از تپش ناپیستاده است اما از شکل نظامی به تقابلی اجتماعی تغییر کرده است.

تقویت کمونیسم در کردستان با این سابقه، وزن و موقعیت نقش اساسای در تقویت کمونیسم و مبارزه طبقه کارگر و محروم در ایران دارد و برعکس قوی شدن ناسیونالیسم کرد، بخصوص با پتانسیل ارتجاعی و ضد اجتماعی ایندوره خود، میتواند مبارزه طبقه کارگر و مردم محروم برای آزادی و رفاه و امنیت را با مخاطرات جدی روبرو کند.

جدال کمونیسم و ناسیونالیسم در کردستان

ناسیونالیسم اگر در بخشی از شمال کردستان دارای پایگاه مردمی بود، در دیگر بخش های کردستان علی الخصوص در جنوب کردستان ضعیف بود. رسمیت دادن به خود را در سرکوب آزادی خواهی و برابری طلبی مردمی میگرفت که باورهای قومی و ملی نداشتند، درحمله به کمونیستها و همچنین نزدیکی به گروه های ارتجاعی مذهبی در کردستان میگرفت. این دوره ای بود که فعالیت نظامی در کردستان یک مشی تفکیک ناپذیر مبارزه برای سازمان یافتگی خود در جدال سیاسی- نظامی بود که جمهوری اسلامی به مردم در کردستان تحمیل کرده بود. اما در اواخر دهه هفتاد، با پایان جنگ ایران و عراق و محدود شدن مبارزه مسلحانه، فعالیت از شکل نظامی درآمد و شکل اجتماعی بخود گرفت. هم چپ و هم راست در کردستان تا مدتها مات و مبهوت این تغییر و دگرگونی بودند. اگر زمانی این اسلحه بود که جان تازه ای به مبارزات اجتماعی مردم علیه جمهوری اسلامی میداد و آن را به حرکت درمیآورد، اینبار مبارزه باید در اشکال دیگری خود را ادامه میداد. مبارزه ای که نشانی از تجربیات گذشته در آن سنت نبود. برای ناسیونالیسم کرد این مسیر به مراتب مهیا تر از جریانات چپ در کردستان بود. سرکوب و دستگیری فعالین چپ، تمرکز رژیم بر تحرکات کمونیستها به نسبت ناسیونالیستها، عملا دست احزاب کردی را برای تاثیر گذرای بر پتانسیل های اعتراضی و البته جنب و جوش بیشتر را باز گذاشته بود. بنابراین ناسیونالیسم در این سالها دست به زانو ننشسته بود و هرگاه به رنگی درآمد تا بتواند هرآنچه که بویی از فرا قومی، مترقی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه دارد را تصاحب کند و اینبار هر چه بیشتر رنگ قومی گرایانه، سنتی و مرتجعانه به آن بزند. به عنوان مثال جنبش دفاع از حق زن در کردستان را کمونیستها نمایندگی

کردند، برای آن مبارزه و هزینه سنگین دادند. هشت مارس ها را سازماندهی کردند. مبارزه زنان در کردستان را به مبارزه زنان در شهرهای دیگر ایران متصل کردند. خواسته ها سراسری و رادیکال بود ولی طولی نکشید که ناسیونالیسم، زنان کرد را در مقابل زنان انترناسیونالیست علم کرد، مراسم های هشت مارس را با لباس کردی و حفظ سنت های کردی اینبار به تن زنان دوخت، تشکل های زنان کرد را در شهرها براه انداخت و از خود بازتعریف دیگری کرد.

دلایل آن را در پایین با دو مولفه اساسی مورد اشاره قرار میدهم:

جمهوری اسلامی وترویج ناسیونالیسم در کردستان

یکی از مهمترین مولفه ها و اولین آن مربوط به سیاست جمهوری اسلامی در کردستان میباشد. سیاست جمهوری اسلامی در کردستان همیشه بر لولای تفرقه قومی چرخیده است. دو هدف عمده را جمهوری اسلامی در این سیاست در پیش گرفته است، هرچند این سیاست تنها مختص به کردستان نیست و مناطق دیگر ایران نیز به شدت تحت ظلم و اجحاف قرار دارند اما بی شک پرونده کردستان درجایگاه متفاوتی برای حاکمیت دارد که در قسمت مقدمه به آن اشاره کردم. اما این دو هدف چیست؟ اول دور کردن پتانسیل ضد حکومتی کردستان، که هنوز بعد از چهل سال از هر فرصتی استفاده میکند تا علیه نظام به میدان بیاید، در مناطق دیگر ایران است. ایجاد دو دستگی میان خواسته های مشترک این بخش از ایران با "مرکز" با زدن رنگ قومی و گاها مذهبی به مردم در کردستان، متقابلا زمینه تقویت گرایش ناسیونالیستی کرد را فراهم میکند. کردستان تحت نفوذ ناسیونالیستهای کرد که تشنه مذاکره و امتیازگیری اند برای دستگاه حاکمیت دارای مطلوبیت بیشتری است تا کردستان تحت نفوذ چپ و کمونیستها!.

برای حکومت، تبنای و زد و بند با جریانات ناسیونالیست همیشه مطلوبتر از جدال با جریانات چپ در کردستان است. آنها لیبک قاسملو رهبر حزب دمکرات به خمینی را در تاریخ حاکمیت خود ثبت کرده اند، مماشث و همکاری این حزب با جمهوری اسلامی علیه کمونیستها را تجربه کرده اند، میدانند که تمام اقمار ناسیونالیست کرد با یک چرخش قلم قابل کنترل هستند و چراغ سبزه‌های این احزاب را برای روز مبادا نگه داشته اند، میدانند حتی با ترور رهبرانشان باز این احزاب هستند که پاشنه دفتار جمهوری اسلامی را در کردستان عراق برای مذاکره با عوامل اطلاعاتی از پا درمی آورند. حتی به خوبی آگاه هستند که موش دوانی های این احزاب در حمله به این پایگاه و آن پایگاه نه از سر موقعیت بالای این احزاب بلکه از استیصال و احتضار آنهاست. بنابر همین شناخت جمهوری اسلامی از این احزاب ناسیونالیست، ترجیح میدهد که توجه کردستان را بیشتر به طرف این احزاب معطوف کند تا بدین وسیله بتواند در فردای تحولات احتمالی کردستان، از آن به عنوان برگ برنده علیه دشمنان خود بکار بگیرد.

مولفه دوم مربوط است به احزاب ناسیونالیست در کردستان که به لطف جمهوری اسلامی توانسته اند به حیات سیاسی خود ادامه دهند، در واقع اگر ناسیونالیسم در کردستان هنوز بعنوان یک گرایش سیاسی توسط احزاب کردی باد زده میشود، نه از باور مندی آنها به خواست و مبارزه مردم کردستان علیه جمهوری اسلامی است و نه حتی در باور به خود به عنوان گرایشی که این خواست مبارزه طلبی مردم را تامین کند همانطور که از هر فرصتی برای سهم بردن از قدرت هم با جمهوری اسلامی به پای میز مذاکره میروود و هم مزدوری هر ارتجاعی در منطقه را میکند تا سر سوزنی هم که شده از این قدرت سهمی برده باشد. اگر عربستان سعودی میتواند امروز به راحتی این احزاب را در مشت خود بگیرد، سهولت خریدن

این احزاب برای جمهوری اسلامی صدها بار بیشتر از عربستان و ترکیه و حتی آمریکا است.

جمع بندی

کمونیسم در کردستان با وجود اینکه از یک طرف با سرکوب شدید هم از طرف جمهوری اسلامی مواجه بود هم از طرف جریانات ناسیونالیسم مورد تعرض قرار میگرفت، یک گرایش به شدت استخوان دار و اجتماعی است. بعد از پایان یافتن مبارزه مسلحانه و برگشتن به پشت مرزهای ایران، جریانات ناسیونالیست که در قالب تشکل های رنگارنگ بنا بر موقعیتی که جمهوری اسلامی آن را فراهم کرده بود، نیروهای معترض به وضع موجود را حول خود جمع میکردند، چقدر در این تلاش موفق عمل کردند موضوع این نوشته نیست ولی بی گمان در به حرکت درآوردن شریان قوم گرایی توانستند بخش های را از جامعه جدا کنند. در آن دوره پ ک ک علنا در شهرهای ایران دفتر داشت و فعالیت علنی میکرد. بعدها این مسئولیت به پژاک رسید و از طریق پژاک دفاتر خود را برای مدتی دوباره در کرمانشاه، کردستان، ارومیه و همدان دایر کرد. حتی آخوندهای کردستان با لباس کردی در جامعه ظاهر میشدند، در موعظه های خود لباس کردی بر تن میکردند، و از اسلام و حقوق کردها و کرد مسلمان فغان سرمیدادند. همزمان پژاک، دمکرات و کومله های زحمتکشان که برای مذاکره کردن با مقامات امنیتی و سیاسی جمهوری اسلامی دست و پا میشکستند، هر از چند گاهی دست به اقدامات نظامی میزدند و همیشه با تلفات سنگینی به پشت مرزها برمیگشتند.

همکاری کومله عزیزاده، بعنوان جناح چپ ناسیونالیسم کرد، با مرکز "همکاری احزاب کردی" در فراخوان به اعتصاب عمومی، حمایت فرصت طلبانه سایر نیروهای "چپ" از این، حداقل برای کوتاه مدت مشروعیتی دوباره به نیروهای سناریوی سیاهی "مرکز همکاری" که مردم در کردستان دست رد به سینه شان زدند، بود.

در جدال و تقابل طبقه کارگر و بورژوازی کرد، در تقابل کمونیستها و ناسیونالیستهای کرد، کومله یکبار دیگر سنگر دوم را انتخاب کرد و جریانات چپ را به سیاهی لشکر امتیاز گیری خود از رقبای هم جنبشی اش در "مرکز همکاری" کرد.

امروز تقابل کمونیستها با این وضعیت و بعد از خیزش های دی ماه از نان شب واجب تر و ضروری تر است.

چند کلمه در مورد اعتصاب عمومی

اعتصاب عمومی دوره ای سیاست ما کمونیستها برای سازمان دادن اعتراضی اجتماعی علیه جمهوری اسلامی بود. سوال این است آیا امروز و پس از خیزش دیماه اعتصاب عمومی کماکان تاکتیکی فعال، رو به جلو است؟

مبارزه ما کمونیسها از امروز و بعد از خیزش های دی ماه دیگر اعتصاب و خانه نشینی نیست بلکه تشکیل شوراهای محلی و کارگری سرزنده و جسور و اعلام اینکه دیگر وضع موجود را نمیپذیریم است. در این راستا افشا نیروهای ناسیونالیست و سیاستهای اولترا ارتجاعی آنان، مقابله با قومی کردن مبارزه مردم و همزمان مقابله با چپ اپورتونیستی که آگاهانه یا نا آگاهانه در این سناریو سهیم میشود حیاتی است. باید علیه این نمایندگان دولتهای ارتجاعی منطقه که جنگ نیابتی را به نام مردم کردستان به این مردم تحمیل میکنند ایستاد و اتفاقا اعتراض و راهپیمایی راه انداخت. یک بار برای همیشه باید تکلیف خود را با این جریانات ارتجاعی کردستان مشخص کرد و یک کمونیسم اجتماعی و کارگری را به محیط زیست و کاری جامعه برد.

۱۰ اکتبر ۲۰۱۸

زنده باد سوسیالیسم

در صورت فروپاشی جمهوری اسلامی،

حفظ مدنیت جامعه بدست چه کسانی

رقم میخورد؟

ثریا شهبابی



نمی تواند بدهد. در حداقل ترین سطحش، نمی تواند جواب بدهد. امروز می بینیم که جامعه را به چه گرسنگی کشانده است. از نظر اقتصادی به چه لبه پرتگاهی کشانده ست. به هر حال این بن بست بن بست آخر است این جدال، جدال سرنگونی جمهوری اسلامی، تلاشی جمهوری اسلامی و خلاصی از جمهوری اسلامی ست.

سوال این است، که به چه شکل، در چه پیچ و خم هایی، در چه سیری این پروسه به پایش می رسد. چه کسی در این جدال پیروز می شود؟ شانس پیروزی محرومین و طبقه کارگر در این جدال، که به جنگ حاکمیت آمده اند بالاست. منتها مسأله، مسأله پایان بعد از جمهوری اسلامی ست و امروز همه دارند به آن فکر می کنند. از راست دفاتر فکری آمریکا و ناتو تا جنبش کمونیستی تا خود حاکمیت و باندهایی که کمین کرده اند که احتمالاً بتوانند که در شرایطی ایفای نقش بکنند تا دسته جات قومی و مجاهدین، همه دارند بهش فکر می کنند. منتها آنهایی که دارند عمل می کنند جنبش طبقه کارگر و جمعیت میلیونی مردم محرومی است که نان می خواهد، آزادی می خواهد، رفاه می خواهد، و اینها حتی هوای آزاد و آب آشامیدنی را نمی توانند تهیه بکنند. به هر حال این بن بست، بن بست بحران و سرنگونی است. با این تفاوت که صفی که به مصافش آمده است دیگر قابل سرکوب نیست، قابل به تسلیم کشاندن نیست. آمده و جنگ آخرش را می کند. به هر حال باید به پیشواز رویدادها رفت، این سیری است که از خیزش دی ماه شروع شده است و همه دارند خودشان را برایش آماده می کنند.

مینو همتی: سران حکومت اظهار میدارند که نظام سرنگون شدنی نیست، نمیگذاریم ایران لیبی شود و یا اخیر آقای خاتمی از غار کهف بیرون آمده و فرمونند که فروپاشی رژیم در کار نیست. از کوزه همان برون تراود که در اوست، بنظر میرسد که هرآنچه میگویند نیست در واقع کابوس شبانه آقایان هست. آقای ظریف هم که با سیلی صورت نظام را سرخ نگه میدارد وقتیکه میگوید "اوضاع کاملاً خوبست"، بنظر شما در اندرونی آقایان، مراسم فاتحه خوانی برای نظام با این شکل و شمایلش شروع شده است؟

ثریا شهبابی: به نظر من خطاب خاتمی و ژست های ظریف، بیشتر از اینکه رو به مردم باشد، به اصطلاح اعمال و اظهار قدرتی باشد که رو به مردم اعلام کنند که کنترل دارند، اساساً خطاب به خودشان است. دارند به خودشان اعتماد به نفس می دهند. و به صفوف خودشان می گویند که مقاومت کنید، تسلیم نشوید، مقاومت کنید و ما هنوز شانس داریم.

در نتیجه این حرف ها را باید در این سطح در نظر گرفت، که اینها با خودشان حرف می زنند، به خودشان دلداری می دهند و به خودشان اعتماد به نفس می دهند. که ماجرا تمام نشده است. و آنطوری که پایین دارد اعلام می کند ماجرا تمام است تمام نیست. امید دارند بلکه شکافهای بین المللی، بلکه برکتی، طاعونی، جنگی، چیزی از آسمان ببارد ونجاتشان بدهد. در نتیجه اینها بیشتر ارزش مصرف داخلی دارد. و در مورد لیبی و سوریه ای شدن که حالا در خود حاکمیت، در مورد خطرش صحبت می کنند و به آن دامن می زنند، در واقع وسیله ی ترساندن و وسیله به تسلیم کشاندن مردم است که بردی ندارد و مردم می گویند "دشمن ما داخلی است و همین جاست او" دشمن خود را می شناسند. طیفی در اپوزسیون هست که به اصطلاح خودشان را چپ و سوسیالیست و طرفدار طبقه کارگر میدانند، که اینها جنساً از جنس توده ای اکثریتی هستند روی این سرمایه گذاری کردند و در واقع علیه این

تحرك ازپایین دارند قلم فرسایی می کنند. اینها حاشیه ای هستند و سیر رویدادها اینها را عملاً به بیرون پرتاب کرده ست.

ایران، سوریه و لیبی بشود، یک رکن سوریه ای و لیبی کردن ایران، خود جمهوری اسلامی است عراق را ناتو بمباران کرد ولی عراقیزه شدن ایران پروژه جمهوری اسلامی بود و همین الان شاهدش هستیم. دسته جات قومی و مذهبی را باد زدن در منطقه یک رکنش جمهوری اسلامی است. در نتیجه تداوم وضع موجود اتفاقاً خطر لیبی و سوریه ای شدن را ایجاد می کند. و از طرف دیگر خالی کردن میدان، برای نیروهای ارتجاعی، انطور که طیف توده اکثریت و جنبش آنها و روشنفکران چپ ناسیونالیست دست راستی پرو حکومت، دارند بهش دامن می زنند و یا خود حکومت دارد بهش دامن می زند، در واقع از میدان به در کردن قدرت پایین است از میدان به در شدن قدرت از پایین اتفاقاً خطر مخاطرات جریانات ارتجاعی و شانس آنها را بالا می برد. برای کم کردن شانس جریانات ارتجاعی و به حداقل رساندن خطر لیبی و سوریه ای شدن ایران، باید متحد شد. مبارزه را ادامه داد. باید متشکل شد طبقه کارگر در مراکز صنعتی باید برنامه عمل داشته باشد، متحد و متشکل بشود و با حزب سیاسی اش به میدان بیاید. این قوی ترین و محکم ترین راه جلوگیری از سوریه کردن ایران است که جمهوری اسلامی را با پرچم چپ، کمونیسم، با پرچم محرومین، با پرچم فعالین جنبش حق زن، با پرچم جنبش مترقی دفاع از محیط زیست، با اینها به زیر کشیده بشود، تا دست تحركات قومی و مذهبی و امثال مجاهد، که اینها امروز شانس ندارند، که امروز وسیله بزرگ نمایی آنها برای ترساندن مردم و تلاش برای رهبرتراشی برای آنهاست، کوتاه کرد. خطرشان را با نه با کنار کشیدن، که با تقویت مبارزه مان می توانیم به حداقل برسانیم.

مینو همتی: در صورت فروپاشی نظام و یا کودتاهای نظامی و بجان هم افتادن دستجات حکومتی، سرنوشت مدنیت در آن جامعه بدست چه کسانی رقم خواهد خورد؟

ثریا شهبابی: اجازه بدهید ابتدا در مورد خطر کودتا و به اصطلاح جدالهای تعیین کننده از بالا صحبت کنم. به نظر من این شانس امروز خیلی کم است. نه به خاطر اینکه اینها خصلت شان را ندارند و یا نمی خواستند اینکار را بکنند اینها علیه همدیگر کودتا کردند، یاران همدیگر را کشتند. قطب زاده را اعدام کردند و بنی صدر را بیرون کردند، رهبران جنبش سبزشان هنوز توی حصر هست اینها می خواستند و می خواهند اگر بتوانند کودتا بکنند. ولی نمی توانند. امروز دیگر آن شانس را از دست داده اند. هر نوع شکاف جدی در بالا، پایین را علیه شان به میدان می آورد. و اگر روزی می توانستند درشرایطی که جامعه ساکت است و اینها به اصطلاح هر معترضی را، هر زنی را که تار مویش پیدا بود می توانستند شلاق بزنند و یا توی زندان بیاندازند، آن روز اگر می توانستند علیه هم کودتا کنند و سپاه اینکار را بکند و یا بیست امام این کار را بکند، اصلاح طلب و اصول گرا این کار را بکند، امروز دیگر نمی توانند. امروز شانس کودتا از دست شان در آمده است. مگر اینکه این جنبش سرنگونی، این سیل خروشان محرومینی که علیه شان به میدان آمده اند، از میدان به در بروند. با این وجود هم کودتا نجات شان نمی دهد.

در نتیجه در ایران، کودتای داخلی را که سپاه بگوید انجام میدهد، اساساً برای روحیه دادن به خودشان است و عملی نیست. دارند روزمره سر می کنند و امید بسته اند به برکتی از نوع طاعون و جنگ و اتفاقاتی اینچینی که بتواند مردم را ساکت و عقب نشانند. آنهم حتی موقتی خواهد بود. اینها اگر بخواهند کودتا بکنند باید یک چیزی را تصحیح بکنند. کودتا یا هر نوع الטרاناتیو بورژوازی یا الטרاناتیو راست باید بتواند یک چیزی بدهد. در نتیجه الان مردم فشار اقتصادی خفه شان کرده ست و برای این به میدان آمده اند. چکار می خواهند بکنند چطوری می خواهند کاهشش بدهند. اگر بتوانند وعده اصلاحات و اصلاحات سیاسی در سطح وعده بدهند و چهارتا حرف پوچ و بی مایه حقوق شهروندی و یا مانند دو خرداد خاتمی بتوانند ژست هایی بگیرند، با اقتصاد می خواهند

کمونیت ۲۳۳

چیکار بکنند. هیچ جناحی در بورژوازی نه در حاکمیت و نه در اپوزیسیون جوابی برای اقتصاد ایران ندارند. آنها شانس کودتا هم ندارند برای اینکه بخواهند کودتا بکنند چه چیزی را می خواهند اصلاح بکنند. کسی که کودتا می کند می گوید لابد یک چیزی را می خواهم اصلاح بکنم. اینها ادعاهای مبارزه با اختلاس و فساد را داشتند، به این دست برده اند، این تنها برگه برنده بی هست که راست در قدرت، همیشه می گوید من خودم بیایم و خودم را صلاح بکنم و به اصطلاح هرس بکنم و مثلاً جلوی فساد را بگیرم.

شاه هم این تجربه را کرد. منتها الان در ایران، فساد، اختلاس و دزدی به نظام اقتصادی، به نظام سرمایه داری ایران گره خورده است. با فسادی که مثلاً در یونان هست، فرق می کند. با فسادی که حتی در ترکیه هست فرق می کند. با فساد و چپاول و اختلاسی که در مکزیک هست فرق می کند از این زاویه فرق می کند که نظام سرمایه داری در ایران با انقلاب 57 ضربه خورد و بازسازی این چهل ساله توسط طبقه ای صورت گرفته و نمایندگانش که جمهوری اسلامی باشند، که هر روز منتظر بودند که روز بعد از قدرت بیفتند. در نتیجه اعتماد به نفس این را نداشتند که فکر کنند صد سال حاکمیت می کنند. در نتیجه افق بلندتر و سودآوری دراز مدت تری را نمی توانسته اند که مد نظر داشته باشند.

بچاپ بچاپ و اینکه خودشان دلار می دهند خودشان می خرند و خودشان می فروشند. واردات را می بندند و خودشان وارد می کنند و صد برابر می فروشند و پر کردن جیب این قشر مولتی میلیاردر وحشتناکی که شما قصرها و زندگی شان را در تهران می ببیند، قابل مقایسه با مولتی میلیاردرهای آمریکا و انگلیس هم نیست و حتی جلو هم زده است. اینها همه ش محصول کارکرد نظام سرمایه داری ست که فساد، اختلاس، دزدی، بچاپ بچاپ و سریع یک قران را تبدیل به یک میلیون کردن ظرف دو روز، که شما اینچنین سیری را در نظام اقتصادی به اصطلاح با یک کارکرد رویتن تری نمی ببینید. این جزو انتگره سرمایه داری ایران است. طبقه سرمایه دار و بورژوازی ایران، با این خودش را حفظ کرده است. به این شکل سودآوری کرده و به این شکل طبقه ش را وسعت داده است و به این شکل نظامش را نجات داده است، در نتیجه اینها شانس مبارزه با اختلاس را هم ندارند.

می خواه بگویم اگر کودتا معنی داشت لابد باید بگوید که من با اختلاس مبارزه می کنم! ششصد هفتصد نفر از خودشان اعدام می کرد و بعد می گفت ما جواب یکی از خواسته های مردم را می دهیم که علیه اختلاس و دزدی فریاد می زنند و می دانند که فقر و نداری شان، منشأ ثروت آنهاست. می گفت با اینها مبارزه می کنم ششصد هفتصد تایی از خودشان را اعدام می کرد. و ظرفیتش دارند که رو این کار را بکنند. ولی باید بعدش نشان بدهند که افسار گسیخته اختلاس که از آن طرف دلار می دهند و از این طرف خودشان جمع می کنند را مهار می کنند. ولی نمی توانند این را جمع بکنند برای اینکه این جزو انتگره سرمایه داری در ایران است. این جزو فرهنگ و سنت طبقه ای است که چهل سال است که حاکم است شما این را در برزیل ندارید، در مکزیک فکر نمی کنید که هر روز طبقه کارگر سرش می ریزند و سرنگونش می کنند. اهرم فشارهای طبقه کارگر، جنبش های اجتماعی را رو دور خود احساس می کند ولی اینها اهرم فشارند و نه خطر بالفعل برای بقا نظام شان. ولی جمهوری اسلامی خطر جنبش سرنگونی را چهل سال است که بالاسرش دارد. هی می گوید حفظ نظام حفظ نظام. از این انتخابات به آن انتخابات، از این تحرك به آن تحرك نظام نجات پیدا کرد، از جنگ هشت ساله به شکاف با آمریکا نجات پیدا کردیم. چهل سال است که می گوید نظام را حفظ کردیم. در نتیجه طبقه ای که در این نظام سوخت و ساز کرده، می دانست که باید زود جیبش را پر بکند و گرنه فردا ممکن است نماند. این را چطور می توانید اصلاح کنید نظام سرمایه داری در ایران قابل اصلاح نیست نه برای اصلاح طلب نه برای اصولگرا، نه با کودتا نه برای سپاه و نه برای آقای پهلوی. اگر امروز آقای پهلوی داعیه سلطنت و داعیه رهبری سرنگونی جمهوری اسلامی را نمی کند

و مدام می گوید مردم مردم می گوید خوب من با این پدیده چکار کنم، چطوری می توانم هفتاد میلیون دهان باز ، مدعی ، که یک انقلابی را پشت سر گذاشته و حاکمیت را به زیر کشیده و می خواهد یکی دیگر را هم به زیر بکشد، من چطوری می توانم به نیازهای این جواب بدهم. با کدام مناسبات اقتصادی، با کدام اقتصاد رو به شکوفایی.

ادعاهایی که می کنند که ایران کره جنوبی میشد و یا ژاپن میشد اینها آرزوهای سرکوب شده بورژوازی ست که هیچوقت در ایران، منشأ رفاه، منشأ بهبود همگانی و پایدار، نبوده است. اگر در مقطعی زیر فشار اعتراض پایینی ها، زیر فشار یک مناسباتی یا وضعیت اقتصادی بهتری توانسته است کارهایی بکند، ولی هیچوقت، هیچ درجه بهبود پایداری را در ایران نتوانسته بوجود بیاورد.

در نتیجه می خواهم بگویم که این تحرک، تحرک ضد سرمایه داری است و اگر شما می بینید که از سپاه و بیت امام و با کودتا و با هیچکدام از اینها پروژه قطعی شان نیست که بخواهند دخالت بکنند. و حتی راست نمی تواند دخالت بکند، برای این است که جواب ندارند، به خواست جنبشی که با مطالباتی به میدان آمده است که سرمایه داری نمی تواند جواب بدهد و خطر سوسیالیسم، برای شان جدی است. در نتیجه همه دارند پراگماتیستی عمل می کنند.

اینکه شما راجع به خط شیرازه جامعه و سرنوشت مدنیت صحبت کردید. سرنوش مدنیت به دست این جنبش معلوم می شود. چون اگر به دست آنها بیفتد بن بست و ناتوانی و لاعلاجی شان را سر مردم خالی میکنند .! امروز شما آمریکارا ببینید که وضع خودش چطوری است. در “ثبات و” نظامی که فکر می کردند نظام سرمایه داری شان سیصد سال دوام خواهد آورد. یا انگلیس که می خواست سیصد سال دیگر فعلا حاکم باشد. ببینید که برای اینها وضع اقتصادی شان چطور بحرانی است، آنوقت در ایرانی که سرمایه داری اش، جزو انتگره ش، فساد و اختلاس و دزدی و ارزش افزایی به سرعت مولتی میلیاردی است، نسخه های نجات دست راستی، دیگر چه باتلاقی به بار می آورد.

در ایران اگر راه حل های راست به میدان بیاید، مدنیت به خطر می افتد. اگر راه حل خود آن جنبش که پایین است، جنبش چپ، جنبش کارگری، جنبش سوسیالیستی، همانی که آزادی و رفاه می خواهد، زندگی انسانی می خواهد. می گوید من تو را نمی خواهم، می شناسمت، چهل سال است که می شناسمت و تجربه دو تا انقلاب را داشته و گذشته پرست نیست. میان دار شود، مدنیت حفظ میشود. شعارهایی که مربوط به گذشته ست نوستالژی است، این جنبش عقبگرا نیست /راه پیشروی می خواهد، آزادی زن را می خواهد. اینها را فقط یک جنبش سوسیالیستی می تواند تضمین بکند که سرنوشت جمهوری اسلامی را با حفظ مدنیت جامعه عملی کند و یک جامعه مرفه و آزاد بیاورد.

بقیه اگر راه حلی امروز ندارند و دخالتی نمی کنند ناشی از بن بست و لاعلاجی اقتصادی است که دارند و جنبشی که به میدان آمده است جواب دارد، راه حل دارد. برای اقتصاد ایران جواب دارد. می تواند طبقه سرمایه دار را بردارد و می داند که اگر قدرت را در دست داشته باشد می تواند آزادی های سیاسی یا برابری کامل زن و مرد و اینها را با قدرت خودش به کرسی بنشانند. می تواند اقتصاد را به نفع محرومین به نفع کسانی که ناچارند امروز نیروی کارشان را بفروشند، سازمان دهد و امروز که بخش وسیع طبقه متوسط عملا به موقعیت طبقه کارگر و محرومین جامعه پیوسته است و وسعت محرومین و متحدین طبقه کارگر، می توانیم با اعتماد بگویم که نود درصد جامعه ست می تواند تولید را برای رفع نیازهای آنها سازمان بدهد و این فقر و فلاکت و نکبتی که چهل سال است بر سر مردم ایران ریخته است از سرشان بردارد.

مدنیت را جنبش سوسیالیستی می تواند بیاورد. مهم نیست که آقای پهلوی چقدر خودش در ذهنیت خودش فکر کند که مدرن است و لیبرال است و می خواهد که ایران، ایران بماند و نمی خواهد که متلاشی بشود، ولی بی راه حلی اقتصادی اش ترامپ را می آورد، مجاهد را می آورد و طیفی که پشت سرش هست را می آورد که با نوستالژی احیا گذشته، سرباز انواع و اقسام دسته جات قومی و مذهبی و ملی و مذهبی می شوند. آقای پهلوی امید بسته اند به سپاه و بسیج و ارتش، بلکه از اینها بکند و یک سازمانی برای خودش درست بکند، اینچنین اتفاقی نمی افتد .به هر حال می خواهم بگویم که مدنیت را این جنبش می آورد و تلاشی مدنیت را تمام راست می آورد. مهم نیست که چقدر لیبرال باشد یا چقدر داعیه های آزادیخواهانه داشته باشد، اینها به بیرون پرت می شوند.

راه حل هایی که راست در مقابل شرایط امروز قرار میدهد عملا منجر به تلاشی مدنیت میشود و جوابی که جنبش محرومین دارد نه تنها حفظ مدنیت ، که یک جامعه آزاد و برابر را در بر دارد. برای اینکه راه حل اقتصادی دارد. راه حل سیاسی و آزادی های سیاسی اش را در خدمت اجرای راه حل های اقتصادی اش می گذارد. و می تواند که جامعه ایران را از این مسیر پر پیچ و خم به یک جامعه آزاد و برابر به سلامت عبور بدهد.

مینوهمتی :از نظر من هر تحول جدی سیاسی و اجتماعی مستقیما به جنبش رهائی زن ربط دارد زیرا که در سرنوشت میلیونها زن و کودک تاثیر مستقیم و روزمره میگذارد. شما صحبت از “منشور سرنوشتی جمهوری اسلامی” کردید، میتوانیید برای بینندگان ما توضیح دهید کدام بند این منشور مستقیما حقوق برابر زنان را در این شرایط تضمین میکند؟

ثریا شهابی :به نظر من همه مطالبات منشور ما، منشور سرنوشتی جمهوری اسلامی، مربوط به زنان است و بیش از هر کسی، زنان ازش بهره می برند. از آزادی های سیاسی بگیر تا انحلال ارتش تا کوتاه شدن دست مذهب از آموزش و پرورش، همه اینها، جنبش رهایی زن از آن بهره می برد. جنبش رهایی زن، یک جنبشی در انزوا و نامربوط به تحولات و اتفاقاتی که در ایران می افتد نیست. یک جنبشی است که اتفاقا در ایران، از آنجایی که زن ستیزی یک رکن حاکمیت در این چهل سال گذشته بوده، هر تغییری سیاسی، فرهنگی و بهبودی، مستقیما به نفع جنبش زنان و جنبش رهایی زن است. به علاوه بندهای ویژه ای هست در منشور سرنوشتی ما که بطور ویژه تری جنبش رهایی زن ازش بهره مند می شود. من اینها را سعی می کنم کوتاه برشمارم.

یکی انحلال کلیه حوزه های علمیه است. در حوزه های علمیه ارتجاع و خرافه و زن ستیزی و انسان ستیزی تدریس می شود.انحلال آنها، ربط مستقیمی به رهایی زن دارد.

اعلام جدایی کامل مذهب و دولت و آموزش و پرورش، همه مذاهب و بخصوص و بیش از همه اسلام، بیش از هر ایدئولوژی، ضد زن است. بخصوص در ایران که حاکمیتش، می بینیم که چه به روز دو سه نسلی آورد که تحت حاکمیت اسلام زندگی کردند و می کنند.

لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشأ مذهبی دارند. اعلام آزادی مذهب و بی مذهبی، مستقیماً جنبش رهایی زن را تغذیه می کند.

اعلام آزادی بی قید و شرط عقیده و مطبوعات و تشکل و تحزب و اعتصاب. نداشتن آزادی های سیاسی که ما شاهدش بودیم که بیشتر از هر کسی زنان را مورد تعرض قرار داد، شما برای هر حداقل ابراز وجود انسانی تان، هزار و یک قانون و مقررات و گشت و پلیس داشتید. آزادی در مطبوعات و تشکل ها، مطمئن باشید که بیشتر از هر کسی، جنبش رهایی زن ازش بهره می برد. ما همین امروز می بینیم وقتی که یک ذره شکاف، یک ذره که دریچه فشار و اختناق بر مردم عقب زده می شود، جنبش رهایی زن در چه قامتی

اعلام حضور می کند.

اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی، لغو کلیه قوانین و مقررات که ناقص این است که مستقیماً مربوط به جنبش برابری زن و مرد است.

اعلام برابری کامل همه حقوق همه شهروندان صرف نظر از جنسیت، مذهب ، ملیت و نژاد و تابعیت، این هم مستقیم مربوط به زنان است.

لغو تمام کمک های مالی و فنی و نظامی به دسته های قومی و مذهبی که باز هم جنبش رهایی زن از آن بهره مند می شود.

تضمین بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده به کار بالای شانزده سال و بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که از نظر جسمی، توانایی اشتغال به کار را ندارند. بخش عظیمی از زنان، امروز نیروی کار هستند و به حساب نمی آیند .خانه داری و بچه داری و نگهداری از سالمندان، بصورت مفت و مجانی ، کار زنان است. هر زن و دختر بالای شانزده سال مستقل از اینکه ازدواج کرده یا نه، پدر و مادر دارد یا نه، باید بیمه بیکاری دریافت بکند. همه افراد جامعه، و این بخصوص زنان و دخترانی که آماده کار هستند وبعنوان نیروی کار به حساب نمی آیند اینها از آن بهره مند می شوند.

به هر حال می خواستم بگویم که مطالبات ویژه ای هست. با اینکه تمام مطالبات منشور ما، مربوط به جنبش رهایی زن هست و مسیر پیشروی جنبش رهایی زن را هموار می کند.

مینو همتی :لطف کنید، بطور اختصار مفاد این منشور را برای بینندگان ما توضیح دهید، بخصوص در مورد آزادی زندانیان سیاسی و لغو اعدام. من از اطاق فرمان خواهش میکنم که متن این منشور را روی صفحه بنمایش بگذارند.

ثریا شهابی :در مورد اهمیت آزادی زندانیان سیاسی ولغو حکم اعدام که شما سوال کردید، ببینید ما خواهان عدالت هستیم. اینطوری نیست که جنایات جمهوری اسلامی بی جواب بماند و کسی گذشت می کند. گذشت و بخشش مال کسی است که قدرتش را داشته باشد و یا در قدرت باشد. هر وقت طبقه کارگر و محرومین جامعه، زنان و مردان آزاد شده به قدرت رسیدند می توانند تصمیم بگیرند که چقدر انعطاف دارند. منتها ما خواهان اجرای عدالت هستیم. خواهان پاسخگویی به کيفرخواست های میلیونی مردم هستیم. اما در عین حال، عدالت برای ما انتقام نیست. اعدام انتقام است عدالت نیست. در نتیجه ما مخالف اعدام هستیم. خواهان لغو تمامی مجازات هایی هستیم که منشأ انتقام جویانه دارند. لغو مجازات هایی که بیشتر از اینکه مساله حفظ امنیت و محفوظ کردن جامعه از جنایات دران مد نظر هست، انتقام جویانه است. مخالفت با اعدام، یکی از ارکان آزادی های سیاسی است که بیشتر از هر کسی محرومین از آن بهره می برند. ممکن است چهارتا جنایتکار جنگی گردن کلفت را اعدام بکنید. منتها کشتن سیستماتیک آدم ها، قتل نقشه مند آدم ها، بیشتر از هر کسی توسط قدرت های حاکم علیه محکومین استفاده می شود. این کاربرد اعدام است و ما علاوه بر جنبه های انسانی و عدالت خواهانه اش ما مخاف اعدام هستیم برای اینکه وجود اعدام ، جاری بودن حکم اعدام ، بیشتر از هر کسی محرومین و محکومین را تعرض قرار می دهد.

این منشور ، یک سند درون حزبی نیست، یک سند درون سازمانی برای ما نیست. فقط سندی برای انقلاب کارگری و سوسیالیسم و برای طبقه کارگر نیست، هرچند که طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی و حزب ما و سازمان ما و احزاب وسازمان هایی که با این چارچوب فعالیت می کنند را به اهدافشان بطور واقع نزدیک تر می کند. این یک واقعیت است. منتها سندی است برای همه کسانی که خود را در مفاد این سند شریک می دانند. خواهان انحلال حوزه های علمیه هستند. خواهان انحلال وزارت اطلاعات هستند. خواهان دستگیری سران جمهوری اسلامی هستند. خواهان

مسلح شدن مردم برای دفاع از خودشان هستند. خواهان جدایی مذهب از آموزش و پرورش هستند. خواهان لغو مجازات اعدام هستند خواهان وسیع ترین آزادی های سیاسی هستند و خواهان این هستند که سیری که مردم تصمیم می گیرند چه نوع حکومتی را می خواهند.

در چارچوب، آزادانه ترین چارچوبی است که این منشور ارائه کرده است. که اگر اینها تضمین بشود می توانید مطمئن بشوید که فضای آزاد و امنی وجود دارد برای اینکه مردم می بتوانند انتخاب بکنند. در این چهار چوب آزادانه،مردم می توانند تصمیم بگیرند برای حکومت بعدی. می توانند تصمیم بگیرند که می خواهند. نظام آینده ایران را، با قانون اساسی که مجمع توسط نمایندگان مستقیم مردم ظرف شش ماه آماده بکند .چگونه نظامی باشد.

هر کسی که با این چارچوب موافق است این سند را باید مربوط به خودش بداند. از این زوایه، این سند ، فقط سند سازمانی ما نیست. این منشور سرنوشتی جمهوری اسلامی است برای جنبشی که امروز به میدان آمده است. می داند که دشمنش سپاه و بسیج و فیضیه و بچاپ بچاپ توسط یک طبقه معین هست و بعد مسیری که معلوم می کند، از این مسیر این جنبش به مطالباتش می تواند برسد. مطالباتی که رفاه و آزادی و زندگی انسانی هست. در نتیجه این سند، سندی ست مربوط به سرنوشتی جمهوری اسلامی و مسیری که فکر می کنیم جواب نیازهای جنبشی که در میدان است را میدهد. مسیری است در مقابل مسیری که بقیه، از بالا و بدون فراهم کردن شرایط دخالت آزادانه و آگاهانه مردم، می گذارند.

مردم وقتی می گویند نه شاه و نه شیخ، هر دوتا را تجربه کرده اند. یک بار هم در انقلاب ۵۷ به زور پروژه جنگ سردی کمربند سبز کشیدن و کنفرانس گوادالوپ، آنها را به عقب برگرداندند. یک جامعه و یک حکومت به شدت عقب گرای قرون وسطایی را بر سرشان حاکم کردند دیگر مردم نمی خواهند به عقب برگردند

این جنبش نمی خواهد به عقب برگردد. دیگر نه شاه و نه شیخ مطالبه مردم است. این جواب مسیر پیشروی است پیشروی به سوی آینده بهتری که در آن اعدام نباشد، سانسور نباشد، اعتصاب آزاد باشد. برابری زن و مرد باشد مذهب، دستش را از زندگی مردم کوتاه کرده باشد. وسیع ترین آزادترین آزادی های سیاسی تأمین شده باشد. به نیروی مردم تأمین شده باشد.

در این این جامعه و در این سیر مردم میتوانند تصمیم بگیرند برای نظام آتی که می خواهند می توانند سوسیالیسم را انتخاب بکنند. ما می خواهیم که سوسیالیسم را انتخاب بکنند ولی هر کس دیگری فکر می کند که راست شانس دارد. در یک محیط و یا یک مسیر آزادانه که قدرت مردم، متحد و متشکل تضمین کننده اجرای آن است، باید از این سند دفاع بکند. نمی تواند مخالفش باشد ، اگر که خود را مرتبط می داند با جنبشی که الان در خیابان و در کارخانه ها و محل های کار در جریان است.

این سند، سندی است که سیر سرنوشتی جمهوری اسلامی را آنطوری که ما می گویم آزادانه و با دخالت مردم باید باشد را معلوم می کند در مقابله با مسیرهایی که مثلاً :مجاهد را به پاریس می برد و برایش کنفرانس می گیرد و می گوید که اینها آلترناتیو خیلی خوبی هستند و نیروی مسلح دارند و به اندازه کافی ماجراجو هستند و به اندازه کافی پول واسلحه دستشان هست، در نتیجه می توانند حاکمیت کنند. یا مانند رضا پهلوی امید ببندد که بسیج و بخشی از سپاه و حاکمیت بیاید وبرایش سازمان درست کند. اینها نسخه های سیاه است. نسخه های تلاشی است و این نسخه، منشور سرنوشتی، آزادیخواهانه است که توسط هر آدم آزاده ای باید مورد استقبال قرار بگیرد و باید خود را با آن مرتبط بداند و با این چارچوب ، خواهان این باشد که این جنبشی که در میدان است حول این منشور متحد و متشکل بشود.

باید حول این منشور متحد شد و در مقابل

در صورت فروپاشی ...

این حداقل مطالبه اقتصادی ست که در این سند هست که باعث می شود که هر وقت تضمین کردید یک شرایط آزاد و نسبتاً برابر، از نظر اقتصادی، فشار کمتر تامین کردید، آنوقت می توانید صحبت از انتخابات آزاد بکنید و صحبت از انتخاب مردم بکنید. بالاخره در این منشور ما مطرح کردیم که قانون اساسی و مجمع نمایندگان مستقیم مردم حداکثر ظرف شش ماه، نظام آتی را تعیین می کند. تعیین نظام آتی در آزادانه ترین شرایط و با کمترین فشار معیشتی این شانس را میدهد که محرومین حکومت خودشان را بیاورند هر حکومتی که می خواهند. به هر حال این منشور، سند این جنبش است و هر کسی می تواند به دست بگیرد و هر کسی خودش را با آن تداعی بکند.

اگر کسی فکر می کند که نظام سرمایه داری در ایران قابل اصلاح است یا راست می تواند آزدیخواه باشد. بیاید در این چارچوب، شانسش را امتحان کند. بگوید که من راست هستم و می توانم ایران را مانند فرانسه بکنم. بیاید طرفدار آزادی ها باشد و بعد بیاید در آن شرایطی که ما می گوئیم مردم متحد و متشکل هستند با این پرچم این منشور، ببیند که آیا مردم انتخابش می کنند یا نه؟ به نظر من مردم چپ و سوسیالیسم را انتخاب می کنند. اما اگر راست آزدیخواهی هست که بگوید آزادی های سیاسی کلاسیک در ایران شانس دارد، می تواند این مسیر را متحان بکند و می تواند فکر کند که در این مسیر می تواند شانس داشته باشد.

با تشکر از کامیل همتی جهت پیاده کردن متن مصاحبه

*رجوع به سند مصوبه حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی) تحت عنوان "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران"

<http://www.hekmatist.com/2018/Hekmatist-215-Manshour-sarnegoni.html>

به هر حال این منشور، منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ست. چارچوبی ست که بازگو کننده و انعکاس مطالبات آن جنبشی ست که در خیابان است، در محل کار است. جنبشی که در کارخانه، کارگش هر روز دارد اعتصاب می کند هر روز دارد اعتراض می کند و می گوید که این چه زندگی ست که برای من ساختید. این چه آینده ای است که برای بچه های من رقم زدید و من این وضعیت را نمی خواهم. و قدرت خودش را به میدان می آورد. این بیان و انعکاس مطالبات آن جنبش است و باید وسیعاً توسط هر کسی و هر جریان سیاسی که خودش را راست می داند، خودش را چپ می داند. و فکر می کند که در یک شرایط آزادانه شانس دارد سند او هم هست. بطور واقعی آلترناتیوهایی که در مقابل این مسیر و یا این به اصطلاح شکل از سرنگونی و این سناریوی به پیروزی رساندن مردم، وجود دارد. انواع انتخابات آزاد و فراندوم و اینها که معلوم نیست که چه کسی باید فراندوم بکند و چه کسی را بیاورد. همه شان صف کشیده اند برای اینکه فراندومی بشود یا مثلاً خانم شیرین عبادی را چونکه جایزه نوبل گرفته است بیاورند و با یک شخصیتی که اعتباری دارد را بیاورند و همان نظام باشد و مردم به یک پیغمبری امید ببندند. و یا اینکه یک فراندومی بگیرد. انواع و اقسام شوراهایی درست می شود که فراندوم بگیرند. و معلوم نیست که فراندوم را چه کسی بگیرد و یا چه کسی اجرا بکند. به هر حال این ها نسخه هایی هستند در مقابل ما، که همه امروز سوخته هستند.

مردم نه برای انتخابات آزاد آمده اند، نه برای فراندوم آمده اند و نه برای امتحان کردن شانس این شخصیت و آن شخصیت. مردم آمده اند و مطالبات شان را می خواهند. و این منشور دارد می گوید که سیری که این جنبش و این تحرک به مطالباتش برسد این هست این شانس را پیدا بکند که حداقل آزادی هایی که این منشور تضمین کرده، وجود داشته باشد. برابری وجود داشته باشد. من از گرسنگی نمیرم، که بعد دسته جات باند سیاهی بیایند و اجیرم کنند. وقتی که فقر و فلاکت از سر و کول جامعه بالا می رود وقتی نان ندارد می توانی بخش زیادی از آنها را با گروگرفتن نانشان، به هر طرف چپ و راست بکنی.

بیمه بیکاری برای همه افرادی شانزده سال به اندازه وکیل مجلس اگر همه حقوق بگیرند. سر کیسه ها را شل بکنند، دیگر کسی از گرسنگی به دنبال دسته جات قومی نمی افتد. اسلحه کسی دیگری را بر نمی دارد. اسلحه خودش را بر می دارد و به نیروی خودش امنیت خودش را حفظ می کند.

از اعماق جامعه

امروز ۱۶ مهر ماه اعتصاب سراسری بازاریان در شهرهای بزرگ از جمله تهران؛ اصفهان؛ سمنجان و دیگر شهرهای بزرگ و کوچک ایران؛ در جریان است. به دنبال اعتصابات سراسری رانندگان کامیون که تا کنون هم ادامه دارد؛ در جامعه و بخصوص در میان فعالین کارگری و سیاسی و کمونیست ها تلاش برای حمایت سراسری بخشهای دیگر طبقه کارگر و معلمان و دیگر اقشار اجتماعی در جریان بوده است. اعتصاب سراسری امروز بازاریان و کسبه؛ هم پاسخی اجتماعی به این حمایت و هم در تداوم اعتراضات وسیع اجتماعی که از خیزش دیماه از اعماق جامعه جوشیده و سراسری و توده ای شده است؛ بحساب می آید.

اعتصاب و اعتراض سراسری اخیر نشان میدهد که جامعه بیش از این فقر، گرانی و محرومیت را تحمل نمیکند. فقر، بیکاری و گرانی که هیچ نیروی بورژوازی در حاکمیت و در اپوزیسیون نه جوابی به آن دارد و نه سر سازش با اعتراض مردم علیه آن! تنها نیرویی که میتواند فقر و فلاکت و گرانی را ریشه کن کند طبقه کارگر و کمونیستهایی هستند که اعتصاب سراسری امروز را به اعتراضات کارگری و مردم زحمتکش گسترش میدهند.

همزمان ابعاد گسترده اعتصاب در کردستان و بویژه شهر سمنجان بار دیگر نشان داد که جامعه کردستان و مبارزه و اعتراضات مردم در این بخش ایران با قومگرایی و ناسیونالیسم و سیاستهای فاصله می گیرد و سرنوشت محرومان در سراسر ایران به همبستگی و اتحاد مبارزاتی شان گره خورده است. این پیامی مجدد به ناسیونالیسم کرد از هر رنگ آن است که در مبارزه برای رفاه و سعادت و آزادی دست نیروهای قومی ها را از جامعه کوتاه میکند.

حزب حکمتیست (خط رسمی) کمونیست ها و فعالین و رهبران کارگری و اجتماعی را برای تامین یک رهبری اجتماعی مستقل و آزدیخواه و برابری طلب بر جنبش های اجتماعی و ایجاد شوراهای مردمی در محل کار و زندگی فرا می خواند. حکمتیست ها در این جدال سیاسی آگاه و متحد کننده و سازمان دهنده در صف مقدم قرار دارند.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

۸ اکتبر ۲۰۱۸ - ۱۶ مهرماه ۹۷

کارگران، زنان و مردان آزدیخواه!

شما تنها نیروی واقعی و تعیین کننده در سرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق همه آمل انسانی و عدالتخواهانه خود هستید. منشور سرنگونی جمهوری اسلامی "را به پرچم اعتراض و مبارزه رادیکال خود علیه حاکمیت تبدیل کند. حول این منشور متحد و متشکل شوید. در کارخانه، در محل کار، در محلات، دانشگاهها، مدارس و حول این منشور متحد شوید و آنرا سرلوحه مبارزات امروز و آتی خود برای دستیابی به آینده ای بهتر و انسانی، برای دست یابی به آزادی، برابری، رفاه و امنیت خود تبدیل کنید.

در مقابل طرح های ارتجاعی مانند فراندوم و آشتی ملی و نیروهای راست که از قدرت شما بیشتر از جمهوری اسلامی هراس دارند، "منشور سرنگونی جمهوری اسلامی" را به اهتزاز در آورید.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

یک هفته از دور سوم اعتصاب سراسری رانندگان کامیون می گذرد. خواستهای اعتصاب تا کنون بدست نیامده اند.

گرانی و تورم و فقر و معیشت فلاکتبار تنها شامل میلیون ها کارگر بیکار و کارگرانی که ماه ها حقوق معوقه دارند و دستمزد ناچیز و ماهانه ی کارگران شاغل و کارمندان و معلمان و پرستاران و کارگران شرکت های حمل و نقل شهری را شامل نمی شود. بختک فقر و گرانی و تورم هزینه کامیون ها و وسایل یدکی هم حقوق ناچیز رانندگان کامیون را بخطر انداخته و بیکاری و گرسنگی مطلق، این بخش را هم تهدید می کند.

علیرغم ادعای مسئولین مربوطه، تا کنون خواستهای رانندگان و کامیون داران با بی اعتنایی مواجه شده است.

در عوض، دولت از ترس گسترش اعتصاب به

وحشت از گسترش اعتصاب!

بخشهای دیگر کارگری به تعقیب و دستگیری و تهدید فعالین این بخش کارگری پرداخته است. علیرغم تهدیدات و دستگیری دهها نفر از رانندگان اعتصابی، شرکت های مسافربری شهرهای جنوب ایران نیز در اعتراض به شرایط فلاکتبار اقتصادی به این اعتصاب پیوستند.

تعقیب و ارباب و دستگیری فعالین کارگری و رانندگان کامیون ها و یا اعتصاب شکنی بخشی از کارگران متوهم به وعده های دروغین دولتمردان، نمی تواند مانع ادامه این اعتصابات و گسترده شدن آن شود. در شرایطی که حتی خود رژیم اذعان میکند که هیچ روزنه امیدی به بهبود شرایط کار و زندگی و معیشت محرومان

جامعه وجود ندارد، اعتصابات کارگری بیشتر و گسترده و فراگیرتر طبقه کارگر در راه است. موفقیت اعتصاب و مبارزه هر بخش کارگری به حمایت بخشهای وسیع تر طبقه کارگر نیاز دارد. حمایت از اعتصاب رانندگان کامیون امر فوری سایر بخشهای کارگری است. کارگران باید به خواستهایشان برسند و به تعقیب و آزار فعالین کارگری خاتمه داده شود.

زمانی که این مبارزات و اعتصابات، کل طبقه کارگر اعم از شاغل و بیکار را دربر گیرد، زمانی که مجامع عمومی و شوراهای کارگری و مردمی در مراکز کار و زندگی رهبری مبارزه و اعتراض و اعتصابات را بدست گیرند، هیچ قدرت سرکوب و ارباب و تهدیدی

کارساز نیست. خیزش توده های محروم و اعتصابات کارگری یکی پس از دیگری زنگ آغاز پایان حکومت داراها و غارتگران دولتی و غیردولتی را به صدا در آورده است.

این روزها دور نیستند باید از امروز خود را برای آن متحد و متشکل کرد.

**زنده باد همبستگی مبارزاتی کارگران و محرومان
حزب کمونیست کارگری حکمتیست(خط رسمی)**

۶ مهرماه ۱۳۹۷ - ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۸

به دنبال برگزاری کنفرانس سراسری تشکیلات خارج کشور، تشکیلات حزب در آلمان و انگلیس کنفرانس های خود را در شهرهای کلن و لندن برگزار کردند.

در کنفرانس آلمان، خالد حاج محمدی از رهبری حزب در مورد اوضاع سیاسی ایران و موقعیت حزب سخنرانی کرد. سپس، اعضا حزب در آلمان، در رابطه با موضوع سخنرانی و جایگاه فعالیت حزب در خارج کشور صحبت کردند. در بخش انتخابات، به ترتیب رفقا شراره رضایی و هیمن خاکی مسئول شهرهای

اشتوتگارت و هامبورگ، و محمد راستی به اتفاق آراء، به دبیری تشکیلات آلمان حزب انتخاب شدند.

در لندن نیز، اعضا حزب کنفرانس خود را

اطلاعیه برگزاری کنفرانس واحدهای حزب در

لندن و کلن

جایگاه و انتظارات حزب سخنرانی داشت. در بخش انتخابات، اعضا کمیته لندن را کنفرانس انتخاب کرد. رفقا بختیار پیرخضری، جمیل خوانچه زر، سونیا محمدی و حبیب عبدالهی به اتفاق آراء انتخاب شدند.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست - خط رسمی

اکتبر ۲۰۱۸

برگزار کردند. در ابتدا، پس از سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانبازان راه سوسیالیسم، بختیار پیرخضری گزارش فعالیت های این دوره را ارائه کرد. سپس امان کفا در مورد اهمیت فعالیت متشکل،

حاکمیت، با متحد و متشکل شدن حول خواست ها و مطالبات برحق خود، حول رفاه، آزادی و امنیت، به قدرت و نیروی متحد و متشکل خود، میتوان خشکاند. نباید اجازه داد که جمهوری اسلامی به بهانه این توطئه، دست تعرض اش به صف مردم و شهروندان دراز کند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست (خط رسمی)

۳۱ شهریور ۱۳۹۷ - ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۸

حمله مسلحانه در اهواز

اعتراض، برکت آسمانی یا توطئه

آمده اند، باشد.

این تحرک، نه اعتراض به جمهوری اسلامی، که توطئه و "برکتی آسمانی" برای جمهوری اسلامی ایران است که دامنه اعدام ها را به بهانه مقابله با "حملات تروریستی"، دامنه میلیتاریسم و

حمله نظامی امروز به رژه نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران در اهواز، که گفته میشود طی آن تعدادی از نیروهای نظامی و مردم کشته شده اند، نه حرکتی در ادامه اعتراض مردم، نه تحرکی در صف خشم و نفرت صف سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی ایران، که توطئه ای آشکار علیه مردم، در سراسر ایران است.

این حمله، میتواند کار هر باند و گروه جنایی و مافیایی، از دستجات قومی و مذهبی اجیر شده، تا دستجات و باندهای مسلح درون حکومتی، که نه برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی ایران، که علیه جنبش مردم برای به زیر کشیدن آن میدان

دست بردن به ابزار زنگ زده پهن کردن بساط اعدام و آدم کشی هایش را گسترش دهد.

این آب باریکه "برکت" برای جمهوری اسلامی ایران، را تنها و تنها با گسترش اعتراضات برحق، متمدنانه، و رودرروی محرومین با

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعا بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از آن طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآییم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بروی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیکاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۹۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

باز گشایی مدارس؛ شروع دوره ای جدید

سیاسی و فقر و بی عدالتی و استثمار خواست و مطالبات عاجل این دوره ناشی از این سیستم، به حاکمیت اسلام و باشد.

قوانین فوق ارتجاعی آن، نه بزرگی گفته است. فضای جامعه در ایران مهر این دوره و توازن قوای جدید میان مردم محروم و حاکمیت را بر خود دارد.

بدون تردید نفرت عمومی تلنبار شده در دل دهها میلیون انسان حق طلب، در دل نسل جوان آن جامعه در توافقی که امروز به نفع محرومین تغییر کرده است، دوره ای جدید از کشمکش میان جوانان و نوجوانان، خانواده های آنها و معلمان و کارکنان مدارس، با جمهوری اسلامی در دفاع از جامعه ای انسانی، بر سر ایجاد جامعه ای آزاد و مرفه را بدنبال خواهد داشت.

ایجاد وسیع ترین اتحاد میان کمونیستها، تشکیل محافل و جمعهای کمونیست و دخالت متحد آنها در جدال این دوره، تامین رهبری این اعتراضات، تبدیل شدن به سخنگوی میلیونها معلم و دانشجو و محصل و خانواده ها و طرح مطالبات روشن و تامین پرچمی رادیکال در دل تحریکات این دوره، شرط پیروزی این مبارزات است.

باید به استقبال این دوره رفت و با اعتماد به نفس وارد آن شد. جامعه به چپ چرخیده است و خطر تحریکات برابری طلبانه نه تنها جمهوری اسلامی که راست جامعه را حتی در اپوزیسیون نگران کرده است. جامعه چشم امید به معلمان و جوانان آزادیخواه دوخته است و باید به آن جواب در خور را داد.

حزب کمونیست کارگری ایران -

حکمتیست (خط رسمی)

۳۱ شهریور ۱۳۹۷ - ۲۲ سپتامبر

۲۰۱۸

بازگشایی مدارس در ایران به همراه خود دهها معضل اجتماعی، اقتصادی را بار دیگر در مقابل مردم قرار میدهد. فقر وسیع اقشار پایین جامعه، هزینه تحصیل و مشکلات معیشتی، سیستم آموزشی مذهبی و بیزارای دانش آموزان و دانش آموختگان از آن، کیفیت پایین مدارس و بی آینده‌نگاری فارغ التحصیلان، همراه با فضای امنیتی در مراکز تحصیلی و... از معضلات همیشگی محصلین و خانواده های آنها، معلمان و کارکنان مراکز تحصیلی بوده است.

امسال اما میلیونها دانش آموز و خانواده های آنان در شرایط بسیار نا مساعد تری به استقبال اول مهر و باز گشایی مدارس میروند.

امسال مراکز تحصیلی در شرایطی شروع به کار میکنند که فقر مطلق و گرسنگی به معنای کامل آن بخش وسیع مردم محروم، محصلین و خانواده های آنها را با ناامنی مطلق اقتصادی و معضلات متعاقب آن دست به گریبان کرده است. دامنه فقر همراه با بیکاری روز افزون در جامعه و افزایش روزانه نه تنها قیمت لوزم تحصیلی و هزینه مدارس و ناتوانی بخش بزرگی از خانواده ها در تامین آن، بلکه فقر مطلق همراه با گرانی روز افزون ابتدایی ترین امکان زندگی، میلیونها کودک را از رفتن به مدرسه محروم و بخش وسیعی از محصلین را ناچار به ترک تحصیل کرده است.

همزمان مدارس و مراکز آموزشی در شرایطی باز میشوند، که پس از جنبش محرومین در دیماه جامعه در ابعاد وسیع به جمهوری اسلامی و قوانین آنها، به حاکمیت چهل ساله آنها و به استبداد

زنده باد سوسیالیسم